

بجری وزیر



کلمه و اسرار آن

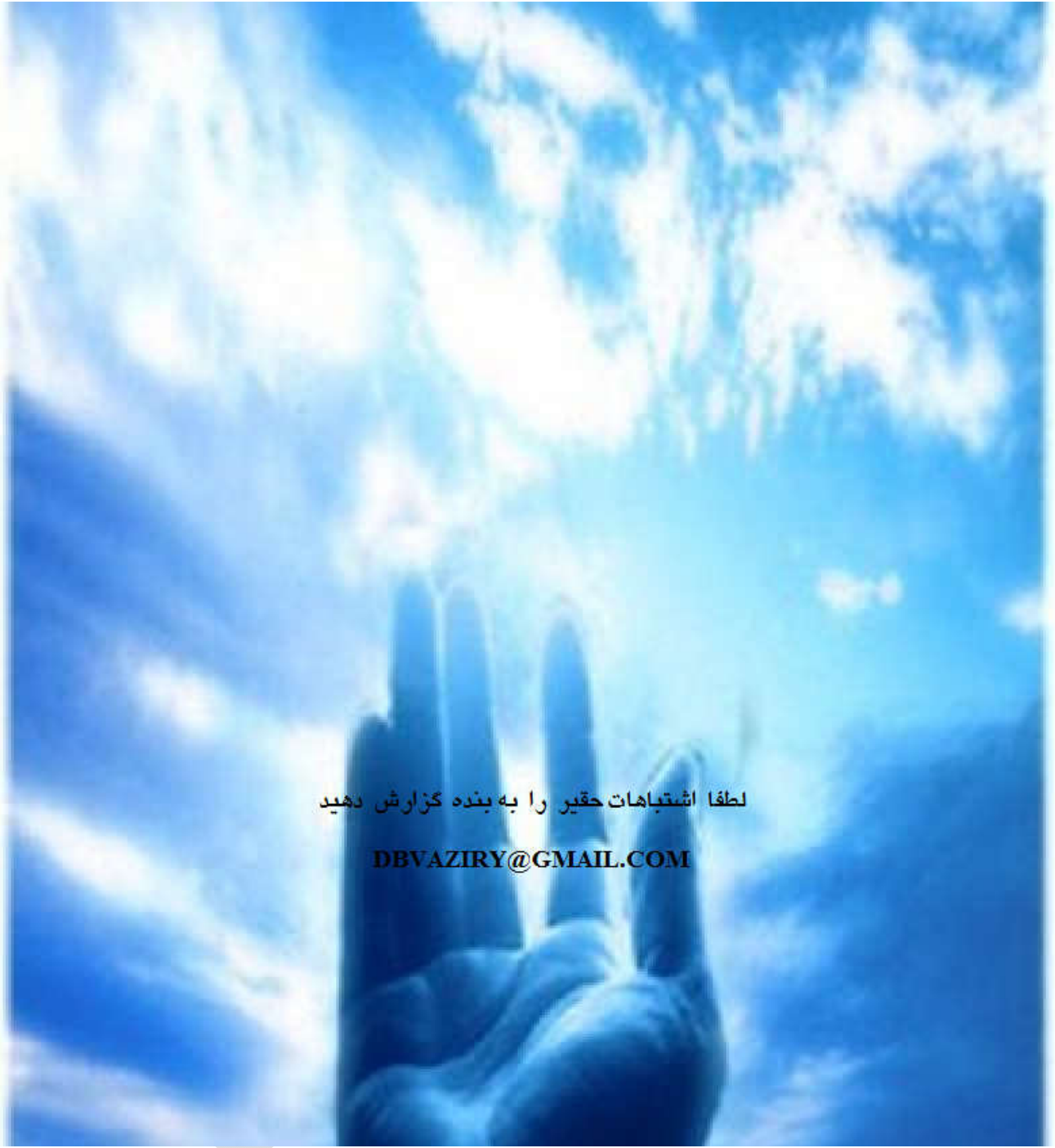
بابک وزیری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کلمه و اسرار آن

بابک وزیری

بجری وزیر



لطفا اشتباهات حقیر را به بنده گزارش دهید

DBVAZIRY@GMAIL.COM

لطفا اشتباهات حقیر را به بنده گزارش دهید

DBVAZIRY@GMAIL.COM

بجری و زینیری

یکی از اسرار راه تکامل و عرفان آشنا شدن با کلمه و نفوذ به اسرار آن است. در طی دوران کودکی و خردسالی با داستان‌های فراوان و جالبی برخورد کرده‌ایم که با کلمه‌ای سحرآمیز روبه رو می‌شویم. مانند "هجی مجی لاترجی" یا در داستان مشهور علی بابا و چهل دزد بغداد همه با کلمه "سه سمی بازشو" آشنا هستیم- اندکی که پا به سن می‌گذاریم با واژه اسم اعظم و اسما الحسنی رو به رو می‌شویم- در هر دین و مذهبی کلمات مقدسی وجود دارد. اگر به آئین هندو مراجعه کنیم با الفاظ و

کلماتی رو به رو می‌شویم که انسان را به تفکر وا می‌دارد. اولین کلمه‌ای که در آئین هندو مطرح می‌گردد کلمه "اُم" است. هر شخصی معنایی برای صوت و کلمه اُم آورده ولی هنوز نیز به آن به چشم راز و اسرار نگاه می‌شود. در دین مبین اسلام و در قرآن با حروف مقطعه برخورد می‌کنیم که به عنوان رازی بین پروردگار و رسول او مطرح است. در تفسیر متون ادبی با تاویل و ریشه‌یابی کلمات آشنا می‌گردیم. بسیاری حتی معنای نام خود را نمی‌دانند. بارها شده که از شخصی معنای تهران را پرسیده‌ام در اکثر اوقات متوجه می‌شوم که حتی مخاطب محترم در این باره فکر نکرده است. در بعضی نوشته‌های فلسفی فرق انسان با دیگر حیوانات را ناطق بودن انسان مطرح کرده‌اند همه ما با کلمه انسان حیوان ناطق آشنا هستیم.

همه شما عزیزان را به داستانی که در رابطه با خلقت انسان مطرح گردیده متوجه می‌کنم زمانی که فرشتگان از پروردگار در رابطه با علت خلقت انسان سؤال می‌کنند و از پروردگار می‌پرسند آیا می‌خواهی موجودی را خلق کنی که به خونریزی و فساد بر روی زمین خواهد پرداخت. اما پروردگار عالم به فرشتگان می‌گوید که چیزی می‌داند که فرشتگان نمی‌دانند و سپس از فرشتگان می‌خواهند که آدم را صدا کنند و فرشتگان به پروردگار عالم جواب می‌دهند که پروردگارا جز آنچه به ما آموختی چیزی نمی‌دانیم. سپس خداوند از حضرت آدم می‌خواهد تا فرشتگان را بخواند و حضرت آدم نام فرشتگان را صدا می‌کند. از این داستان به یک موضوع پی می‌بریم و آن این که قبل از خلق بشر اسم وجود نداشته است. آیا اندکی تأمل و تفکر ما را به رمزی که همیشه در جلوی چشم ما بوده واقف نمی‌کند.

جالب‌تر این که در زبان چینی به جای کلمات با صوت روبه‌رو می‌شویم. در هر زبان با تلفظات و حروفی روبه‌رو می‌شویم که مختص همان ملت و سرزمین است چرا هیچ‌گاه فکر نمی‌کنیم که چرا در قرآن چهارده حروف از بیست و هشت حرف عربی در اول بعضی از سوره‌های قرآن همچون زمردی می‌درخشد.

آیا هیچگاه به رابطه حروف با اشکال و اجسام اطراف خود فکر کرده‌ایم. دقت کنید که هر یک از اعضای بدن انسان شبیه یکی از حروف است. در این میان اعداد نیز خودنمایی می‌کنند و مثال به عرض آن کوه‌های پر اُبّهت است که ما را به یاد عدد هشت می‌اندازد. چرا در انجیل مقدس عدد شش یادآور شیطان است؟ چرا اعداد چهار، هفت به عنوان عدد تکامل مطرح گردیده، هفت دریا، هفت آسمان و...

در قرآن به نظم جالبی بین اعداد و حروف برمی‌خوریم، که هنوز هم بسیار ناگفته‌ها دارد.

اما از همه جالب‌تر اینکه در تمام کتب مقدس به جملات گیج‌کننده‌ای برمی‌خوریم که واقعاً افکار ما را به چالش می‌کشد. انگار که معمائی مطرح گردیده اما فهمیدن صورت مسأله این معما نیز کلی مهارت و نبوغ می‌خواهد.

حتی بیت‌های شاعران مشهور نیز پر از رمز و راز است که به موقع در حد استطاعت این حقیر ذره‌ای از آن شکوه بازگو خواهد شد، چرا که جوی نگاه سیمرغ نه محل پرواز مگس است. ابتدا با "ب" بسم‌ال... شروع می‌کنیم.

آیا می‌دانید که هر حرفی نگهبانی دارد و موکل و فرشته‌ای صاحب آن حرف است. صاحب و موکل حرف "ب" حضرت جبرائیل است.

اکنون زمان مناسبی است که در رابطه با یک سؤال دیرین به بحث بنشینیم. بارها شنیده‌ام که عاشقان تشنه حقیقت سؤال می‌کنند که چرا جناب مولانا برخلاف اکثر شاعران این مرز و بوم با نام خدا شروع نکرده است؟

پاسخ این سؤال هم بسیار ساده و هم پیچیده است اما به سراغ قسمت ساده آن برویم. عزیزانی که با مولانا و آثار آن بزرگوار آشنا هستند، در مطالعه آثار آن بزرگوار همیشه با قدرت‌نمایی و اسرار فشرده جناب مولانا روبه‌رو شده‌اند و خود جناب مولانا به هم چون من ناآگاهی هشدار می‌دهد که هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه خواهد کرد.

از حضرت علی ^(ع) نقل کرده‌اند که فرموده: کل بسم‌ال... الرحمن الرحیم در "ب" بسم‌ال... گنجانده شده است. پس حرف "ب" همان بسم‌ال... الرحمن الرحیم است و از طرف دیگر موکل حرف "ب" حضرت جبرائیل پیام‌آور وحی به حضرت محمد ^(ص) است و حضرت جبرائیل به رسول گرامی امر می‌کند که بخوان (اقرأ) و جناب مولانا می‌خواهد با رمز و راز به ما یادآوری کند که خواندن آن پیامبر را بشنویم و از زبان خود که نی سوخته و فانی شده است و هم‌چون نی توخالی شده تا دم و نفخه، پروردگار بار دیگر از زبان مولانا را بخود بخواند و بیدار کند. پس اسرار بسیاری در "ب" بشنو مثنوی نهفته است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

لذا با آوردن ب در اول بشنو نام پروردگار را قید فرموده‌اند اما به راز و سر و از طرفی به ما می‌فرمایند که گوش کنیم و بعد از بشنو نیز این را آورده که قید کند که از زبان مولانا است و اگر اشتباهی هم رخ دهد از طرف جناب مولانا است و به نام دین و عرفان تمام نشود. زیرا به این نکته بسیار تکیه می‌کنیم که به هر مقام و مرحله‌ای که یک عارف برسد باز یک انسان است و یک انسان اگر حول و قوه الهی هر دم و هر لحظه همراه او نباشد امکان اشتباه دارد و مبادا که خطایی از شخص سر می‌زند به نام دین و عرفان تمام شود. زیرا متأسفانه من کوتاه‌بین هنوز به این آگاهی نرسیده‌ام که هر انسان در هر مقامی که باشد مجموعه‌ای از افکار و اعمال است که با تکیه به ایمان و قوه الهی سعی در تزکیه و پاکسازی آن مجموعه می‌کند و بدین معنی نیست که یک شخص هیچ ضعف و نقصی ندارد و باید سعی کنیم که نقاط مثبت را بگیریم و نقاط منفی اگر در هر جا دیده شد بلافاصله آن نقطه ضعف را اعلام نکرده و تمام مطالب را زیر سؤال نبرد. بیاد داشته باشیم به هر مقامی که یک انسان برسد باز هم یک انسان است و مبادا انسان را در جای پروردگار بنشانیم. پس نتیجه می‌گیریم که جناب مولانا هم نام پروردگار را به رمز در ابتدای مثنوی آورده، هم شنیدن را به ما یادآوری کرده که در رابطه با شنیدن باید صحبت بسیار کرد، هم اعلام

می‌فرمایند که خود را فانی کرده‌اند تا به مقام نی که نماد و علامت نفی و نیستی برسند و بتوانند تفسیری از کتاب الهی پروردگار را ارائه دهند.

اما بهتر است که ابتدا به حرف "ه" پرداخته شود. در رابطه با حرف ه واقعاً زبان عاجز است. اما در حد ناتوانی و با زبان الکن سعی کنیم تا قطره‌ای از اقیانوس بیکران را به قدر تشنگی بخشیم. در علم اعداد عدد پنج متعلق به "5" است که شبیه خود حرف ه نیز می‌باشد [5=ه]. با عدد 5 انگشت‌های ما به یک مشت تبدیل می‌شوند. مشت دست بسته است و در خود می‌تواند چیزی را پنهان کند. اندازه یک مشت انسان معمولی اندازه قلب یک شخص است. قلب شخص مرکز زندگی و حیات شخص است و اگر به شکل حرف ه نگاه کنیم می‌توان یک حفره را دید و سر انسان نیز از هفت حفره تشکیل شده است که کلیه دریافت‌ها و احساسات ما از طریق این حفره‌ها است. اما برویم سراغ اصل مطلب نام خالق و رب عالم همان حرف "ه" است. دایره سرگردانی و حیرانی حرف "ه" نمایانگر گردش و چرخش است. در طبیعت هر موجودی که وجود دارد در حال گردش و چرخش است تا اثبات کند که در حال تسبیح و تنزیه پروردگار خود است. کامل‌ترین شکلی که در طبیعت وجود دارد کُرّه و دایره است به همین دلیل ذرات بنیادی از الکترون‌ها و دیگر ذرات درون اتم گرفته و در حال گردش هستند تا به سیارات و کهکشان‌ها که همه دنبال حیرت و سرگردانی خود در جهت رسیدن به خالق خود هستند و تمام آنها هم به دور خود می‌چرخند که یک خودشناسی و معرفت ذاتی است و هم به دور یک دایره بزرگ‌تر تا فریاد سر دهند که خودشناسی و خداشناسی جدا از هم امکان ندارد. حال متوجه می‌شویم که ذره‌ای در عالم هستی نیست که تسبیح خداوند نگوید و در حال عبادت نباشد و عالم وجود بدون حرکت معنی ندارد و این حرکت ذات هستی است و قوانین جهان بر اساس همین حرکت بنیان گذاشته شده‌اند. لازم نیست که ما بشنویم اما تمام عالم در حال ذکر و عبادت است. من می‌توانم خود را بی‌خدا و کافر بدانم اما حتی برای گفتن این کلمات از دهانی صحبت می‌کنم که گرد است. در هنگام باز شدن و از همه مهم‌تر اینکه هر کسی که پروردگار را می‌خواهد

منکر شود در حال تنفس است. صدای نفس کشیدن چیست؟ آیا حرف "ه" نیست پس با هر نفس در حال ذکر گفتن هستیم و در حال عبادت از این رو است که در اویش هو می‌کشند و به چرخش در می‌آیند و سماع می‌کنند و سر می‌چرخانند. اگر دقیق بنگریم تمام عالم در حال سماع است و ذات هستی حرکت است که چه زیبا بزرگ مرد ایرانی جناب ملاصدرا با حرکت و فلسفه حرکت جوهری به اثبات پروردگار پرداخته است. پس هر نفس یک عبادت است که شیخ اجل نیز در ابتدای گلستان به این رمز اشاره می‌کند و هر نفسی را محتاج یک حمد و شکرگزاری می‌داند. به یاد دارم دوست عزیزی سؤال می‌کرد آیا جناب سعدی می‌فرماید باید با هر نفس یک حمد گفت آن وقت که دیگر نمی‌شود زندگی کرد؟ اما نکته ایناست که هر نفس در دم یک حمد است و در بازدم یک شکر دیگر پس هر نفس دو الحمدال... است. زیرا دو بار صدای "ه" شنیده می‌شود. به چشم دل باید نگاه کرد تا به این باور رسید. هیچ اصراری نیست که حتماً این صحبت‌ها مورد قبول مخاطب عزیز و گرامی برسد، زیرا این سخنان حرف دل است و باید با دل شنیده شود و گرنه در عالم منطق تجربی محل آزمودن چنین تجربه‌ای وجود ندارد. پنجره قلب را باید گشود و از چشم دل باید دید و از خورشید درون مدد جست. به هر حال، همیشه فرمایش قرآن کریم را آویزه گوش خود کنیم که حرف‌ها را بشنویم و درست‌های آن را قبول کنیم. به دل و درون خود گوش دهید زیرا درون شما هیچ‌گاه شما را فریب نخواهد داد. نفس عمیقی بکشید تا صدای "ه" را با تمام وجود خود بشنوید و سپس جواب آن را با حمدی دیگر بدهید تا دم و بازدم شما کامل شود. حال سخن خود را با یک شوک تکان‌دهنده برای بسیاری از شما عزیزان ادامه می‌دهم زیرا شاید بسیاری از شما بزرگان اولین بار باشد که چنین صحبتی را می‌شنوید. در زبان عربی تمام کلمات در اول خود چه حروفی را بخود می‌گیرند، حتماً سریعاً پاسخ می‌دهید (ال) خوب به حرف "ه" ال اضافه کنید، بلکه کلمه آشنایی پدیدار می‌گردد. "اله"، حال اگر بخواهیم خدای واحد را از بقیه اله‌ها جدا کنیم باید آن را ممتاز و مشخص کنیم که با اضافه کردن یک (ل) دیگر به اله صورت می‌گیرد. بلکه کلمه الله‌هی‌العلیا، اضافه کردن این لام دوم درست همان کاری است که در زبان

انگلیسی با گذاشتن The در اول یک کلمه آن را متمایز از سایر کلمات می‌کنیم. پس اگر به چشم دل نگاه کنیم، می‌بینیم که در هر لحظه صدایش می‌کنیم، با او حرف می‌زنیم، همراه او می‌خواهیم، غذا می‌خوریم، راه می‌رویم و لحظه‌ای از زندگی را نداریم که بدون ذکرش سپری کرده باشیم و لحظه‌ای که دیگر نخوانیمش زمان رحلت و جدایی از بدن فرا رسیده است. پس قدر نفس‌هایمان را بدانیم و همان‌طور که با گفتن نام الله احساس تقرب و عبادت می‌کنیم بدانیم که در روند طبیعت خودبه‌خود زاکر متولد می‌شویم. لحظه اولی که از مادر جدا می‌شویم نفس خود را شروع می‌کنیم و به نام ذات مقدسش زندگی را آغاز می‌کنیم و با ذکر نامش نیز زندگی را پایان می‌دهیم. بعد هم فکر می‌کنیم لحظه‌ای از او غافل و یا دور افتاده‌ایم. آیا واقعاً هوایی که به درون سینه و در نزدیکی قلب خود می‌کشیم از رگ گردن به ما نزدیک‌تر نیست.

در عالم وجود دقت کنیم. نمی‌خواهم بسیار علمی حرف بزنم و از ذرات بنیادی کوارک و لپتون و یا حتی حوزه خلاء مکانیک کوانتوم شروع کنم، از همان الکترونی شروع کنیم که هر کسی دیگر با آن آشنا است، الکترون به دور هسته اتم می‌چرخد. کهکشان راه شیری در مجموعه‌ای موسوم به خوشه محلی دور هم دوران می‌کنند و خوشه محلی نیز همراه حدوداً چهارصد میلیون کهکشان دیگر به دنبال یافتن مرکز جهان هستی در حال دویدن هستند که بنابر قانون نسبیت عام اینیشتن تمام نقاط جهان مرکز جهان هستی به حساب می‌آید و نمی‌توان مرکزی برای آن یافت زیرا جهان هستی همچون پوست گردویی می‌ماند که کل کهکشان‌ها و ماده موجود در عالم فقط بر روی پوست گردو قرار دارند و راهی برای نفوذ به درون پوسته نداریم و شاید به قول کیهان‌شناسان معاصر به جای اینکه فقط یک دنیا داشته باشیم، دنیاها موازی وجود داشته باشند که همچون یک پیاز از چندین و چند لایه تشکیل شده باشد و هر کدام برای خود یک "ه" جداست و همچون تعداد اصحاب کهف که برای ما پوشیده است تعداد این لایه‌ها نیز جزو اسرار است. بله دنیا و هستی بسیار شگفت‌انگیزتر از آن است که حتی بتوان تصورش را کرد. واقعاً مگر علم و دانش ما

چقدر است که تا این حد غرور ما را فرا گرفته و در منم خود غرق شده‌ایم. پس اگر جهان هستی همچون یک بادکنک است پس "ه" بودن آن مسلم‌تر است. در رابطه با تنفس کسانی که دنبال تمرینات و مراقبه‌های بودیسم رفته‌اند بارها با کلمه پرانا‌یاما آشنا شده‌اند که مراقبه‌ای در جهت استفاده از تنفس با نظم و روش خاص است. هر چقدر بخواهیم در این رابطه حرف بزنیم باز هم چیزی نگفته‌ایم و دنیایی از سخنان باقی مانده است.

اما سئوالی چالش برانگیز با تمام وجود پا به عرصه نمایش می‌گذارد مگر ما نمی‌گوییم بهترین دلیل و برهان برای هر کس دیدن با چشم است و هیچ برهانی بالاتر از به چشم دیدن نیست. بله برای مسایلی که به طور روزانه با آنها آشنا شده‌ایم، دیدن به چشم خیلی مهم است اما نکات ریزی در رابطه با کلمه، شنیدن، گفتن وجود دارد. ابتدا یادآوری کنیم شروع مثنوی را که با عمل شنیدن آغاز کرده و مفسران مثنوی بعضاً بر این باورند که شنیدن بالاتر از دیدن است و دلیل جالبی را نیز مطرح می‌کنند و می‌گویند که پروردگار عالم را نمی‌توان دید اما از طریق شنیدن حال به صورت وحی یا الهام می‌توان با پروردگار عالم ارتباط داشت. اگر به زبان قبل از تولد یعنی به دوران اولیه زندگی مادی خود در بطن مادر بازگردیم خواهیم دید که یک مطلب جالب وجود دارد و آن اینکه در این دنیا از دوازده حس مطرح، پنج حس را مهم‌تر می‌دانیم (1 لامسه 2 بویایی 3 بینایی 4 چشایی 5 شنوایی). خوب حال سئوال این است کدامیک از این حس‌ها در درون شکم مادر زودتر فعالیت خود را آغاز می‌کند. آیا در بطن مادر می‌توان دید؟ البته به نور اندکی که شاید به چشم از میان این همه لایه ممکن است برسد تکیه نمی‌کنم. یا می‌توان چیزی را مزه کرد یا لمس کرد یا بو کرد؟ اما همه مطمئن هستیم که کودک سریعاً صدای قلب مادر را در بطن مادر تشخیص می‌دهد و به آن خو می‌گیرد و به کودک آرامش می‌دهد. پس بعد از آن است که صدای اطراف را نیز شنیده و با شنیدن صداست که اولین ارتباط را با محیط خارج از خود آغاز می‌کند. چون حس شنوایی اولین حسی است که به کار می‌افتد پس بی‌راه نیز نگفته‌ایم اگر ادعا کنیم که قوی‌ترین حس در ما شنوایی خواهد

بود. زیرا بیشترین تجربه را دارد و مدت زمانی که در بطن مادر بوده‌ایم تنها راه ارتباطی ما بوده است. حال یک مطلب دیگر را که بارها شنیده‌ایم یادآوری کنیم به ما گفته‌اند که مثل این دنیا به دنیا بعد مانند مثل این دنیا و دنیای درون شکم مادر است و بعد از مرگ تولدی جدید را تجربه خواهیم کرد. پس راه دور نرفته‌ایم اگر قبول کنیم چون در بطن مادر اولین پُل ارتباطی ما با عالم بعدی (بعد از تولد) حس شنوایی بوده پس در این عالم نیز اولین پُل ارتباطی ما با دنیا بالاتر و کامل‌تر باز هم حس شنوایی است. و صد البته که به تدریج می‌توانند حس‌های دیگر نیز راه ارتباطی خود را با دنیای کامل‌تری پیدا کنند.

بله اولین حسی که می‌تواند با عالم کامل‌تر آشنا شود و درک نسبی با عالم کامل‌تر داشته باشد. اما منظور از عالم کامل‌تر چیست. البته هر فیلسوف و عالمی اسم زیبایی برای این دنیای کامل نهاده است اما این حقیر چون نه سواد آن بزرگواران را دارم و نه چیزی از این مسایل را تجربه کرده‌ام فقط از بزرگ مردانی شنیده‌ام و قدرت رازداری نداشته‌م و زبان طوطی‌وار بدون فهم خود را باز کرده‌ام.

در پس پرده طوطی صفتم انگاشتند

به هر حال سعی می‌کنم که از اسامی که بزرگان استفاده کرده‌اند دوری گزینم تا حداقل دزدی در این میانه نباشم. اما چرا نام عالم کامل‌تر را انتخاب کرده‌ام، چون همان طور که قبلاً اشاره گردید، نسبت این دنیا به دنیای بعد همانند دوران درون شکم مادر با دنیای کنونی است. دنیای کنونی نیز به مانند یک رحم مادر است که بعد از به دنیا آمدن با دنیای بزرگ‌تر روبه‌رو خواهیم شد. در این جا نیز بد نیست که بعد از تولد دیگر در دنیای کامل‌تر باز خواهد شد. مانند دنیا‌های موازی که قبلاً بحث اندکی به میان رفت.

بله، ابتدا گوش ارتباطی می‌تواند برقرار کند بعد نوبت قدرت بویایی خواهد بود و روزی می‌رسد که قدرت بینائی نیز اتصال و ارتباط با دنیای کامل‌تر را برقرار خواهد کرد و حتی قدرت چشایی نیز مزه و دنیای کامل را خواهد چشید.

اما در این جا بعد از این صحبت‌ها اجازه می‌خواهم یک آزمایش تجربی و فیزیکی را یادآوری کنم یکی از عزیزانی که در هنگام تحریر این مقاله در مسکو برای تحصیل به سر می‌برند خود شاهد تجربه بوده و با تماس تلفنی این داستان را برای این حقیر تعریف فرمودند خانم فراقی می‌فرمودند که در مسکو جلسه‌ای تشکیل می‌شود و دانشمندان رشته‌های مختلف جمع می‌شوند تا تجربه‌های خود را در میان بگذارند یکی از آزمایشات به قرار زیر بوده.

دو ظرف کاملاً یکسان را با آب پر می‌کند و سپس توسط آزمایش‌های مختلف امتحان می‌کنند که مقدار آب هر دو ظرف برابر باشد، هم‌چنین تمام خصوصیات فیزیکی و شیمیایی آن را با هم مقایسه می‌کنند تا مطمئن شوند که هیچ تفاوتی بین دو ظرف وجود ندارد. سپس شدت جریان الکتریکی عبوری از هر دو را اندازه می‌گیرند که مسلماً هر دو شدت جریانی مساوی را نشان می‌دهند. سپس یکی را پوشانده و رو به ظرف دیگر هزار بار یک کلمه‌ای را تکرار می‌کنند و دوباره شدت جریان الکتریکی عبور از دو ظرف را اندازه‌گیری می‌کنند و دیده می‌شود که جریان عبوری از ظرفی که هزار بار کلمه‌ای به آن گفته شده است بسیار بیشتر از ظرف دیگری است که به همان حالت اول باقی مانده است. یعنی بیان کلمات و اصوات اثرات غیرقابل انکاری بر روی اجسام می‌گذارد که کاملاً توسط دستگاه‌های فیزیکی نیز قابل پیگیری و ردیابی است. یاد جمله استاد بی‌همتا و ستاره آسمان عرفان عملی می‌افتم یعنی جناب عبدالله واعظ که می‌فرمودند که "متافیزیک وجود ندارد و هر چه وجود دارد فیزیکی است." منظور این است که بشر عادت کرده با هر چه را که نمی‌فهمد یا نمی‌بیند فوراً یا رد و انکار کند یا مربوط به عالم ماورالطبیعه بدانیم. دقیقاً مانند امواج نورانی که اصطلاحاً امواج الکترومغناطیس نامیده می‌شوند اکنون می‌دانیم که فقط نور مرئی محدوده بسیار ناچیزی از کل امواج الکترومغناطیس است و اکنون با آشکارسازهای فیزیکی اشعه ایکس-فروسرخ- اشعه فرابنفش و اشعه گاما شناسایی شده که باز هم تمام آن‌ها محدوده ناچیزی از طیف امواج الکترومغناطیس هستند اما چشم ما حتی آنها را نمی‌تواند ببیند البته عرفای واقعی می‌توانند بنابر مقامی که

دارند می‌توانند طیف‌های گسترده‌تری را مشاهده کنند البته همان طوری که قبلاً عرض شد بعد از اینکه حس شنوایی آنان فعال‌تر شده است.

بعد از درک اثر کلمه و صوت بر روی آب می‌توان نتیجه گرفت که اثر کلمات روبه‌روی انسان چقدر بیشتر خواهد بود و با اندکی تأمل می‌توان به اثر ذکر و دعا پی برد. حال بماند اثر نماز و عبادت‌هایی که در هر دین و مذهب و مرامی واجب شمرده می‌شود.

پیروان مراقبه‌های بودائی که نام‌های مختلفی از قبیل مدیتیشن را به آن اصوات داده‌اند و اصطلاح "مانترا" به این اصوات داده‌اند و اصطلاح "مانترا" به این اصوات داده‌اند، اعتقاد دارند که تکرار این اصوات اثرات غیرقابل توصیفی بر روی سیستم بدن انسان می‌گذارند و حتی بر این باورند که بر محیط اطراف شخص و مدیتیشن‌کننده اثر می‌گذارد. مثلاً احتمال آتش‌سوزی در محیطی که مراقبه خود را در آنجا انجام می‌دهند بسیار پایین خواهد آمد و اگر مدیتیشن به طور دست‌جمعی صورت گیرد قدرت آن بسیار بیشتر خواهد بود. حال بد نیست اندکی بر روی نماز جماعت فکر کنیم و اثر دعاها را تجربه کنیم. البته من حقیر تا گوشم باز نشده جواب دعاها را نخواهم شنید، معطر شدن هوای محیط اطراف عبادت را نخواهم فهمید، چه برسد که ببینم چه نوری در محیط تجلی می‌کنند. انشاءالله... شما حقیقت‌جویان مرزه این فیوضات ربانی را بچشید.

بحث از حرف "ه" بود که به اینجا رسیدیم. گفته شد که بنا بر علم ابجد عدد حروف "ه" عدد پنج است، تجلی هو را در کجاها می‌بینید. نفس و انگشتان را گفتیم اما آیا به پنج مرتبه نمازهای یومیه فکر کردید. تعداد پیامبران اولوالعزم چطور. آل عبا و اصحاب کسا (حضرت محمد^(ص)، حضرت علی^(ع)، حضرت فاطمه^(س) و حضرات حسن^(ع) و حسین^(ع))

به قول استاد حسن‌زاده آملی باید الارواح جنود مجنده یعنی سپاهان آراسته و صف کشیده را نیز برای عدد پنج در نظر گرفت.

آیا می‌دانید شاعران عارف ما در اشعار خود حرف "ه" را به چه تشبیه می‌کنند؟ در اشعار بزرگان بارها حرف از خال دوست شنیده می‌شود. چه تشبیه زیبایی، آیا قشنگ‌تر از این برای "ه" مثال و تشبیه پیدا می‌کنید.

در عالم هستی هر نشانه‌ای به صورت‌های مختلف تجلی کرده است، چه در بدن انسان چه در خورشید چه در زبان و کلمات چه در اعداد چه در مزه و بو و... هزاران جای دیگر. چرا واقعاً من به اطراف خود نگاه نمی‌کنم و در آفاق و انفس سیر نمی‌کنم تا تجلی حقیقت را در جابه‌جایی هستی ببینم.

جناب علامه طباطبایی^(ره) نیز به وجود پنج روح در طبیعت باور داشتند که عبارتند از روح جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی و روح وحی.

شاید خارج از واقع نباشد اگر وجود پنج قاره را نیز دلیل دیگری ببایم و هزاران دلیل دیگر به قول سهراب سپهری "چشم‌ها را باید شست".

از امروز به دنبالش باشید تا خود نکات بسیاری را در این رابطه کشف کنید.

به قول لسان‌الغیب:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد

ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

باید شوق و عشقش را داشته باشیم و به قول حافظ شیرین‌سخن درد آن را داشته باشیم. در اعتقادات باستان خوش‌یمن‌ترین سیاره مشتری است که پنجمین سیاره منظومه شمسی است.

یکی از عارفانه‌های عصر حاضر به نام خانم نظری می‌فرمود اگر دوست دارید که از سر غیب آگاه شوید و علم نهان‌ها بر شما آشکار شود پانزده را بنویسید و با وضو همیشه همراه خود نگه دارید به شرط اینکه در هنگام نوشتن ذکر خاصی را مداومت کنید.

به خود جرأت نمی‌دهم تا در قرآن مجید در رابطه با عدد پنج و حرف ه صحبت کنم که نه جای منی است.

اما در رابطه با روزهای هفته نیز می‌توان دید که پنجشنبه در زبان انگلیسی از ریشه کلمه‌ای گرفته شده که معنای مشتری می‌دهد.

حال جالب است که ستاره‌شناسان و کیهان‌شناسان اولین لحظه خلقت را مهبانگ یا انفجار بزرگ می‌نامند. واقعاً یعنی اولین آفریده یک صدا بوده، همه بهتر از من می‌دانید که پنزیاس و همکارش برای کشف صدای مهبانگ جایزه نوبل فیزیک را گرفته، صدایی که گفته می‌شود هنوز در کائنات بعد از حدود چهارده میلیارد سال وجود دارد. جهان از یک "ه" کوچک به وجود آمده و این "ه" در حال گسترش است و هر لحظه بر بزرگی "ه" افزوده می‌شود. ال..اکبر، حال اگر از خالق هستی که "ه" گرداب هلاک و حیرت است و هر که در آن بیافتد واله و شیفته از خود بیخود خواهد شد و سرگردان وادی حیرت خواهد بود. یک تجلی سر زنده خواهد شد. در ذهن خود تصور کنید اگر از حرف "ه" یک خلقی صورت گیرد چه شکلی ظاهر خواهد شد. بله اگر از خال "ه" گیسوی یار برون افکنده شود حرف "م" دیده می‌شود که باز هم عارفان شاعر ما به گیسوی یار به رمز پرداخته‌اند و این "م" چیزی جز "م" محمدی^(ص) و مسیح و موسی نیست. شاید از این تشبیه بتوان اولین مخلوق را "م" محمدی^(ص) نامید. پس برای همین معشوق به عاشقش می‌فرماید که اگر تو نبودی جهان را خلق نمی‌کردم؛ پس اولین خلق است و تجلی شکوه یار. این گیسوی یار است که مقام تجلی نامیده می‌شود و از این‌روی عارفانی که به مقام تجلی می‌رسند زلفان خود را بلند می‌کنند و گیسوی یار را به نمایش می‌گذارند و بر سر هر تار مو قلاب عشق یار را آویزان می‌کنند. گفته شده است که اگر درست بلد باشیم با به کار گرفتن کلمه "م" می‌توان به هر حاجتی دست پیدا کرد. همچنین گفته می‌شود که حرف "م" از هر گونه آفتی و بلای انسان و گیاه را حفظ می‌کند. البته اگر بلد باشیم چگونه از آن استفاده کنیم و رمز و راز آن را بدانیم.

مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید

وز آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید

دست در زلف یار انداختن آرزوی عارف و سالک است که معنای آن توسل جستن به مقام محمودیت است و راه و روش از حضرت محمد^(ص) آموختن است.

آیا دقت کرده‌اید که در هنگام سجده شبیه حرف "م" می‌شوید. گفته می‌شود که در هنگام نماز به سه شکل الف، لام و میم هستیم. ا- ل- م که ما را به یاد حروف مقطعه اول سوره بقره می‌اندازد (الم).

دل رهایم نمی‌کند گفته می‌شود که نام دیگر رسول‌ال... در قرآن مجید (س) است و یاسین اشاره به حضرت محمد^(ص) دارد. یاد جلسه‌ای افتادم که استاد ارجمند جناب حسن‌زاده آملی اجازه حضور داده بودند و وقتی که صحبت از حروف و کلمات شد ایشان فرمودند که وارد دنیای کلمات شدن دیگر انتها ندارد و به همین سادگی نمی‌توان از آن وادی بیرون آمد.

گم شدن در گم شدن دین من است

نیستی در هست آیین من است

تا پیاده می‌روم در کوی دوست

سبز خنگ چرخ در زین من است

چون به یکدم صد جهان واپس کنم

بنگرم، گام نخستین من است

من چرا گرد جهان گردم چو دوست

در میان جام شیرین من است

شمس تبریزی که فخر اولیاست

سین دندانهایش یاسین من است

واقعاً هر چقدر در این رابطه تحقیق و کنکاش کنیم باز هم بر لب ساحل ایستاده‌ایم و دست یازیدن به مروارید پنهان در این دریا کار یکی دو سال نیست. اما باز هم یاد کلام مولانا می‌افتم که به قدر تشنگی باید چشید.

اما این دریا چنان ساحلی بی‌انتهایی دارد که انسان شگفت‌زده نمی‌داند از کدام طرف باید وارد آن شود و ساحل این اقیانوس همچون ساحل‌های فیلیپین است که وقتی پا درون آب می‌گذاریم ناگهان با عمق چندین متری روبه‌رو می‌شویم و با دریای اطراف ما که اندک‌اندک عمق دریا افزایش می‌یابد کاملاً متفاوت است. اما باید با احتیاط تمام وارد این وادی شود چرا که هر لحظه امکان غرق‌شدن و به بیراهه کشیده شدن وجود دارد.

زمانی که به ما می‌گویند بی‌دلیل به راه نیافتید یعنی بدون استاد و راهنما نباید قدم در این راه گذاشت بسیار بوده‌اند که بیراهه را به جای راه دیده و به نابودی کشیده شده‌اند. خوشا به حال آنانکه استادی کامل پیدا کردند و راه را با روشنایی استاد پیموده‌اند.

البته لازم به ذکر است که بسیاری هستند که ادعا دارند و راه خود را درست می‌دانند. اما یک کلام بگویم که در خانه کس است یک حرف بس است. چون استاد واقعی به وادی حیرت نزدیک شده است، واقف بر این است که در "ه" حیرت گیر افتاده و در گردابی هستند که اگر لحظه‌ای لطف الهی نباشد سرگردان خواهد بود، پس به هیچ وجه در راه خود را مطرح نمی‌کند و ادعای همه چیز دانستن را نمی‌کند. شاگرد را یک امانت و مهم‌تر از آن یک امتحان الهی می‌داند و بس و به قول معروف از هزار نفر که ادعا کرد یک نفر متوجه است که چه ادعایی می‌کند، از هزار نفر که متوجه است چه می‌گوید یک نفر راه را می‌داند، از هزار نفر که راه را می‌دانند یک نفر راه افتاده است، از هزار نفر که راه افتاده است یک نفر راه را درست رفته است، از هزار نفر که راه را درست رفته است یک نفر است که امید راه‌یابی دارد و از هزار نفر که امید راه‌یابی دارند یک نفر می‌تواند دست دیگری را بگیرد و از هزار نفر که می‌تواند دست دیگری را بگیرد شاید یک نفر جرأت می‌کند دست دیگری را بگیرد.

اولین چیزی که در رابطه با استاد واقعی باید دانست این است که هیچ وجه درخواست پول و یا مادیات به هر نحوی که فکر کنید برای خود نمی‌کند.

البته در این میان پر از ضد و نقیض است و دلیلی محکم برای یقین آوردن به شخصی که ادعای استادی می‌کند نیست، اما چند نکته ظریف وجود دارد اولاً مرد خدا از ته دل و با تمام وجود خداوندگار را عامل اصلی هدایت می‌داند و مطمئن است که خود او فقط یک واسطه است و هیچ‌گاه خود را صاحب قدرتی نمی‌داند و تکامل را برای هر شخص یک طناب دو طرفه می‌داند که یک طرف آن دست سالک و طرف دیگر آن دست پروردگار است و هر پیشرفتی را فقط به دو عامل محدود می‌داند یکی خلوص سالک و همت صادقانه او که همیشه بداند با پروردگار عالم در حال داد و ستد است و ریاکاری معنا ندارد، زیرا دیده می‌شود که بعضی از ساده‌اندیشان خود را نزد استاد بسیار پاک و خالص نشان می‌دهند اما در نزد پروردگار و در خلوت آبرویی ندارند و گمان کودکانه می‌برند که استاد کارهای است. باید سعی کرد که در نزد رب آبرو برای خود خرید و چون پروردگار عالم در همه حال ناظر و حاکم است پس باید اول از همه تکلیف خود را با خود مشخص کند و بداند که آیا سر خود کلاه می‌گذارد یا حقیقتاً سعی در تکامل و طی طریق دارد. حداقل سعی کنیم سر خود کلاه نگذاریم. البته باز هم نکته‌ای در اینجا مطرح می‌گردد که دل رهایم نمی‌کند. ممکن است سالک بارها خطا کند اما در دل خود چنان سر افکنده و شرمسار باشد که به قول معروف عذاب وجدان دمار از روزگارش درآورد اما این بنده پهلوی پروردگارش شرمسار و خجل است و هر روز بارها توبه می‌کند و دل او رهایش نمی‌کند و نزد خداوند عالم اعتراف به خطاهای خود می‌کند و از خود پروردگار می‌خواهد که گنااهش را ببخشد و خودش دست این بنده ناتوانش را بگیرد. می‌گویند روزی یکی از مردان خدا در کنار رودخانه‌ای نشسته بوده و ناگهان عقربی را می‌بیند که سراسیمه به سمت رودخانه می‌رود و لاک‌پشتی به کنار رودخانه می‌آید و عقرب سوار شده و از رودخانه عبور می‌کند. مرد خدا متوجه می‌شود که این مطلب یک پدیده عادی نبوده بلکه امر الهی در میان است لذا به دنبال عقرب به راه می‌افتد تا به نزدیک پسری می‌رسد و سریعاً از روی پسر عبور کرده و ماری که از

طرف دیگر نزدیک می‌شده نیش می‌زند و ماری را که قصد هلاک پسر را داشته می‌کشد. این مرد خدا متوجه می‌شود که این پسر نباید یک شخص عادی باشد لذا صبر می‌کند تا پسر بیدار شود و به آرامی به تعقیب پسر می‌پردازد تا به منزل پسر می‌رسند و بعد از اینکه پسر به منزل می‌رود این مرد خدا به دنبال او به در منزل نزدیک شده و در می‌زند مادر پسر در را باز می‌کند و مرد خدا از حال پسر جویا می‌شود مادر پسر شروع به ناله و نفرین می‌کند و می‌گوید خدا این فرزند را نابود کند که باعث آبروریزی و بدنامی مادر شده است زیرا همیشه مست است و بیکار در کوچه‌ها پرسه می‌زند. اما مرد خدا به مادر می‌گوید دقت کند حتماً این پسر چیزی دارد که خداوندگار او را دوست دارد اما مادر می‌گوید به جز بدی چیزی بیاد ندارد باز هم مرد خدا اصرار می‌کند تا اینکه مادر بیشتر فکر کند تا اینکه مادر پسر ناگهان می‌گوید شاید این موضوع برای آن مرد الهی جالب باشد که این پسر با تمام کارهای بدی که می‌کند، هنگام نماز صبح از خواب بیدار می‌شود و نماز صبح خود را می‌خواند و بعد از آن به گریه و زاری می‌پردازد و بارها فریاد می‌کشد که پروردگارا می‌دانم گناهکار هستم و از کارهای خود شرمنده هستم و جز عذرخواهی و ابراز شرمساری نزد خدای خود چیزی ندارم و مادر ادامه می‌دهد که آنقدر پسر گریه می‌کند تا با گریه و زاری سر سجاده خوابش می‌برد. مرد خدا می‌فرماید که ای مادر از خدا شرمسار نباش که او گریه و زاری فرزند تو را دوست دارد و به همان گریه و زاری فرزند را بخشوده است.

پس باید سالک بداند که در هر لحظه با رب خود در حال معامله است و دیگر حداقل مطمئن باشد که سر خداوند نمی‌تواند کلاه بگذارد. دوباره عرض می‌کنم که سالک ابتدا باید کلاه خود را قاضی کند و مطمئن باشد که اگر خطا می‌کند و دل پاک داشته باشد خداوند به زودی امتحان سنگینی از او خواهد گرفت و مبتلا به بلا خواهد کرد آیا گمان می‌برید زمانی که ادعا کردید بدون چون و چرا قبول خواهد شد و بدون امتحان خواهید بود بدانید که به زودی امتحان‌ها شروع خواهد شد.

پس می‌گفتیم که سالک برای انتخاب استاد باید بداند که طی طریق همچون طنابی است که یک طرف آن دست خود سالک است که چقدر همت داشته باشد و تا چه اندازه خالص و بی‌ریا باشد این طرف طناب را می‌کشد و از طرف دیگر چقدر خصوصیات و الطاف الهی شامل حالش شود تا پروردگار نیز طرف دیگر طناب را بکشد تا به هم نزدیک شود و قرب الهی ثمره این سیر و سلوک باشد.

پیامبر عاشقان و پیام‌آور مومنان و سالکان حضرت محمد (ص) می‌فرمایند:

همانا بنده می‌گوید: خدایا مرا بیامرز، خداوند اعراض می‌کند بنده دوباره می‌گوید: خدایا مرا بیامرز و باز خداوند اعراض می‌کند. بنده سه بار می‌گوید: خدایا بیامرز خداوند به ملائکه می‌گوید: آیا ندیدید که بنده من آمرزش خواست اعراض کردم دوباره آمرزش خواست، اعراض کردم، سه باره آمرزش خواست تا اینکه آگاه شد که گناهانش آمرزیده نمی‌شود مگر به وسیله من حال شما را شاهد می‌گیریم که او را آمرزیدم.

أدعوا ربکم تضرعاً 56- اعراف: پروردگارتان را از روی خضوع و زاری بخوانید. اما باز هم مواظب باشیم دزد راه و نامحرم راه نباشیم.

همانا بنده‌ای دعا می‌کند خداوند بلندمرتبه به فرشتگان گوید: دعایش مستجاب است ولیکن نگاه دارید چرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم. و بنده‌ای دیگر دعا می‌کند خداوند به ملائکه گوید: عجله کنید در ادای حاجتش که صدایش را دوست نمی‌دارم.

امام جعفر صادق (ع)

کافی - کتاب‌الدعا

می‌خواهم دوباره عرض کنم که باز هم ممکن است برای هر مخاطب عزیزی مطرح گردد که آخر چگونه یک سری کلمه و حرف می‌تواند اثراتی بگذارد که خود ما متوجه نمی‌شویم. دوباره عرض می‌کنم که ذات انسان ساده‌ای چون من این است که هر چیز قابل درکی را سریعاً تکذیب می‌کنم. به طور مثال اگر یک طیف از نور سفید داشته باشیم. یعنی نور سفید را از یک منشور عبور دهیم و سپس آن را روی یک پرده

سینمائی بیاندازیم تا هفت رنگی اصلی مشاهده شود آنگاه هفت رنگ اصلی که مجموع آن‌ها نور سفید را تشکیل می‌دهند برای ما قابل تشخیص خواهد بود اما اگر به دو طرف طیف نگاه کنیم مطلب جالب توجه این است که از یک طرف بعد از رنگ بنفش و از طرف دیگر رنگ سرخ سیاهی یا به بیان دیگر تاریکی مشاهده می‌شود و به من ساده هر چقدر گفته شود که در دو طرف رنگ‌هایی هستند که ما انسان‌های عادی نمی‌توانیم ببینیم باشک به مسأله نگاه خواهیم کرد و وقتی دستگاه‌های فیزیکی در آن نقاط قرار داده شود با کمال ناباوری متوجه می‌شویم که وجود انرژی نورانی در آن نقاط که ما چیزی نمی‌بینیم، اثبات می‌گردد باز هم تکرار می‌کنم که انسان ساده‌ای چون من ذاتش این است که چیزی را نفهمد تکذیب می‌کند.

اما اثر حرف و کلماتی را که می‌گوییم یا می‌شنویم چند مثال ساده دیگر بد نیست یادآوری شود. اول اینکه طرز حرف زدن یک شخص و یا اصلاً خود ما در آرامش و یا تشویش فکری ما اثر سریع یا مستقیم دارد. مثال ساده بفرما، بنشین و... همیشه مطرح است. شاید دقت کرده‌اید که در هنگام دروغ گفتن خود شخص دروغگو دچار بهم ریختن امواج مغزی می‌شود اصلاً دستگاه دروغ‌سنج بر همین اساس ساخته شده است. در رابطه با غیبت و پشت سر کسی حرف زدن ببینید که خود خاطی چه جال بدی پیدا می‌کند که واقعاً دقت کنید که مزه دهان شخص خاطی تغییر می‌کند. مطمئن باشید مزه گوشه برادر مؤمن مرده ما کاملاً قابل درک است و تا مدتی اثر ناراحت‌کننده آن در شخص باقی می‌ماند.

جناب مولانا مثال جالبی دارد که جواب زیبایی است برای آنها که می‌گویند بعد از مدتی دروغ گفتن و... عادی می‌شود اصلاً چنین چیزی نیست. جناب مولانا می‌فرمایند که وجدان همچون دندان انسان است چرا که اگر هزار لقمه بخوریم و درون یکی از آنها سنگ‌ریزه‌ای وجود داشته باشد بلافاصله متوجه آن سنگ‌ریزه درون لقمه می‌شویم. وجدان نیز اگر هر بار که عمل غیرانسانی از آدم و شخص سر بزند آن را جدا می‌کند و تکتک سنگ‌ریزه‌ها را جدا می‌کند حال ممکن است بفرمایید اگر آنقدر شخص سنگ بخورد که

دندان‌هایش خرد شده باشد چطور؟ جواب مشخص است دیگر آن بنده بیچاره بی‌دندان مریض است و درمان احتیاج دارد.

دوباره برگردیم سر موضوع خودمان و اثر حرف، می‌توانید به من بگوئید خواندن چند کلمه چه اثری دارد که یک مرد و زن نامحرم را به هم محرم می‌کند واقعاً این چند کلمه و قبول آن چه اثری می‌گذارد.

همه شنیده‌ایم که اگر در هنگام نماز کلمه آمین را به کار ببریم نماز باطل می‌گردد، چرا صدای رودخانه یا پرنده‌های کوچکی مانند بلبل فرح‌بخش است ولی صداهایی گوش‌خراش و ناپسند هستند.

آیا دقت فرموده‌اید که در هنگام خواب باز هم قدرت شنوایی چقدر فعال است حتی روانشناس‌ها متوجه شده‌اند که در هنگام خواب اگر اتومبیلی در خارج منزل بوق خود را به صدا درآورد آن مانند صدای فریاد شخصی یا صدای دیگر در خواب ما خودنمایی خواهد کرد.

بله کلمات و صدا یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباط است. ارتباط و وصل شدن. ارتباط می‌تواند فاعل و مفعول را یکی کند زیرا هر عملی این خاصیت را دارد که ارتباط و پیلی بین فاعل و مفعول برقرار می‌کند.

دقت کرده‌اید که هر انسانی به یک نوع صدا واکنش ناراحت‌کننده‌ای نشان می‌دهد مانند کشیدن یک میخ بر روی شیشه یا کشیدن ناخن بر روی یک تخته سیاه. پس باید مواظب بود که کلمات بسیار مضر و ناراحت‌کننده نیز وجود دارد که اصلاً نباید در معرض آن‌ها قرار گرفت. ارتباط ناسالم نباید داشت. نباید در محافل ناسالم نشست مثالی می‌گوید اگر اسب بد را پهلوی اسب خوب ببندید اگر اخلاق بد به خود نگیرد بوی بد به خود می‌گیرد.

برای واضح‌تر شدن مثال دیگری عرض می‌کنم. آیا شده در مسیر راه خود با جسد یک گربه و یا سگ مرده در حال گندیدن بر بخورید بلافاصله احساس بدمزه‌گی در دهان خود احساس می‌کنید که حتی ممکن است بخواهید آب دهان خود را بیاندازید.

مگر دیدن آن صحنه چه اثری در دهان ما می‌گذارد و چگونه ارتباطی ایجاد می‌کند که چنین تبعاتی در بر خواهد داشت.

بازهم روی این کلمه تکیه می‌کنم ارتباط، بله شنیدن یکی از ساده‌ترین راه‌های ارتباطات است.

تشنه می‌گوید کو آن آب گوارا آب می‌گوید کو آن آبخوار

در این جا بد نیست به یک نکته شیرین اشاره شود. چون حرف از تشنگی به میان آمد در تمام اشعار عرفا حرف از می و مستی و شراب آمده است و همیشه این مطلب سؤال برانگیز بوده و حتی بسیاری از علما این مسأله را رد کرده‌اند و بعضی از عجولان شراب عرفانی را با شراب انگور هم مرام کرده‌اند و بعضی‌ها چون نتوانسته‌اند به شراب الهی دست یابند دست به شراب انگور برده‌اند. جالب است که در داستان‌های دون‌خوان نوشته کادلوس کاستاندا در رابطه با روش تولتک‌ها یا عارفان سرخپوستان به استفاده از مواد توهم‌زا و مخدر بر می‌خوریم علت ساده است، چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند. شنیده‌اید که اگر مار افعی یک معتاد به تریاک را نیش بزند خود مار خواهد مُرد و شخص معتاد لذت خواهد برد و برای همین هم است که می‌گویند اگر عارف واقعی شراب انگور بخورد بر مستی دائمی او هیچ اثری نخواهد گذاشت و تازه شراب انگور مست خواهد شد که به این مطلب جناب مولانا ناظریف اشاره کرده که مستی شراب از ماست نه مستی ما از انگور.

به هر حال اگر رهرو راه حقیقت درست در جهت قرب الهی قدم بردارد ابتدا صدای غیب را خواهد شنید. بعد چشم و لامسه و بویایی رابطه با عالم غیب برقرار می‌کند و زمانی که حس چشایی بتواند با عالم غیب رابطه برقرار کند، مزه‌ای را خواهد چشید که با هیچ مزه‌ای در این عالم قابل مقایسه نیست و چنان مفرح ذات خواهد بود که اثر آن کل بدن را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شور و شغف بی‌حدی را تجربه خواهیم کرد. شاید برای همین هم تنها چیزی که اندکی مشابه با این حال پیدا کنیم سکر و مستی حاصل از شراب انگور می‌باشد. اما یک مثال ساده دیگر شاید زمان عشق نوجوانی است که عاشق با دیدن معشوق خود در

اثر یک نگاه تأثیری به خود می‌گیرد که تا گوش‌های عاشق گرم می‌شود. بله طعم لذت عبادت از هر شرابی مست‌کننده‌تر و سکرآورتر است و خلسه‌ای در بدن ایجاد می‌کند. خوشا به حال آنانی که این حال لحظه‌ای و آنی را به مقام دائمی تبدیل کرده و در خلسه مستمر قرار دارند خوش به حالشان و گوارای وجودشان. البته این گونه صحبت‌ها برای عاقلان تمسخرآمیز و بی‌معناست اما در عالم دیوانگی معنای خود را خواهد داشت.

تا کی چو بیرق در رهی دیوانه شو دیوانه شو

وانگه بیا با عاشقان همخانه شو همخانه شو

بند بگسل ره عیان است ای پسر

عقل بند رهرو است ای پسر

راه از این هر سه نهان است ای پسر

عقل بند و دل فریب و جان حجاب

پس تو هم سبیح اسمه الاعلی

بانگ تسبیح بشنو از بالا

مرغزاری که اخراج المرعی

گل و سنبل چرد دلت چون یافت

ناف مشکین او و ما یخفی

یعلم الجهر نقش این آهوست

روح را سوی مرغزار هدی

نفس آهوان او چود سپد

چون سنقرئک فلاتنسی

تشنه را کی بود فراموشی

هر ذره در عالم هستی در حال ذکر گفتن و عبادت است. نور هست لیک چشم را یارای دیدن آن نور نیست. برای درک اصوات الهی و ذکر ذرات هستی نیز گوش شنوا می‌خواهد. اگر گوش باز کنیم خواهیم دید که تمام ذرات در حال صحبت کردن هستند. صحبت چه عرض کنم در حال فریاد کشیدن با چشم هم می‌توان آن را شنید.

بعضی یک تمثیل زیبا زده‌اند و می‌گویند که خداوندگار نوازنده‌ای است که تک‌تک اعضای این جهان هستی نتهای موسیقی دلنشین آن هستند. در عرفان یونانی قید می‌شود که در عالم همواره موسیقی در حال نواخته شدن است و اگر لحظه‌ای این موسیقی قطه شود، تمام موجودات زنده خواهند مرد. اما چون ما از لحظه تولد آن را می‌شنویم گوشمان عادت کرده و آن را درک نمی‌کنیم.

بانگ تسبیح بشنو از بالا

در عرفان بودائی گفته می‌شود که مراقبه‌کننده و سالک راه روشن بینی به حالی دست پیدا می‌کند که صدای "وزوز" ماندی را همیشه در گوش خود می‌شنود و در ابتدا این صدا آن چنان ناآشنا به نظر می‌رسد که اجازه یک خواب راحت به سالک را نمی‌دهد تا اینکه رفته رفته این صدا به عنوان یک موسیقی زیبا تغییر شکل می‌دهد و باعث آرامش و زنده دل شدن می‌شود و به قول یکی از دوستان می‌گفت در این زمان دیگر ضبط صوت‌هایی را که امروزه جوانان به صور پیشرفته و مدرن و بسیار کوچک شده با خود حمل می‌کنند را نیازی نیست و ضبط سر خود می‌شویم.

سالک در این مرحله سرگیجه‌ای را که تحت کنترل نیست احساس می‌کند و با بیماری‌هایی همچون افت فشار خون اشتباه می‌گیرد.

شاید شما سروران گرامی نیز به یاد سماع افتاده باشید. سماع مسلماً به زور نمی‌شود بلکه باید آن حالت وجد و ذوق خود به سراغ صاحب‌دل بیاید. عرفا زمان‌هایی را تجربه می‌کنند که واقعاً هیچ کس نمی‌تواند آن را درک کند و حتی بسیاری آن تجارب را به عنوان علائم بیماری برداشت می‌کنند. اگر شما بگویید شخصی را دیده‌اید که پای عزیزی را بغل کرده و شدیداً عرق می‌کند و در حال لرزیدن است برای شما چه پاسخی و اظهارنظری خواهد داشت، شاید حداقل بگوید که آن شخص صرع دارد ولی زمانی که به یاد او بیاوریم که رسول رحمت و محبت پای علی (ع) را محکم می‌گرفته و چنین حالتی را تجربه می‌کرده فوراً

می‌گوید که رسول‌الد... (ص) در حال شنیدن وحی الهی بوده الهی بوده است. خوب یک طوفان لازم است تا درخت تنومندی را به لرزه درآورد اما یک نهال شعیف را نسیمی بس است و کفایت می‌کند.

گوش من منتظر، پیام تو را	جان به جان جسته یک سلام تو را
در دلم خون شوق می‌جوشد	منتظر بوی جوش، جام تو را
ای ز شیرینی و دلاویزی	دانه حاجت نبوده، دام تو را
کرده شاهان نثار تاج و کمر	مرقبای کمین، غلام تو را
زاول عشق من گمان بردم	که تصور کنم، ختام تو را
سلسله‌ام کن به پای اشتربند	من طمع کی کنم، سنام تو را
آنک شیری ز لطف تو خوردست	مرگ بعید، یقین، فطام تو را
به حق آن زبان کاشف غیب	که به گوشم رسان، پیام تو را
به حق آن سرای دولت‌بخش	بنمایم ز دور، بام تو را
گر سر از سجده تو سود کند	چه زیانست، لطف، عالم تو را
شمس تبریز این دل آشفته	بر جگر بسته است، نام تو را

در دعای کمیل است:

و با سمائک التی مَلَّات اَرکان کل شیء

و من از تو می‌خواهم و مسألت دارم به اسمائت که ارکان و اساس هر چیزی را پر کرده است.

به قول عارف کامل میرزا جواد آقا آملی ملکی تبریزی

اولاً اینکه این دعاها را انبیا و اولیا حتی نفس مقدس حضرت نبوی (ص) می‌خواندند و خود وجود مبارک

آن حضرت که اسم اعظم و وجه خداست، پس او چه قصد می‌کرد؟!

مثلاً در خبر معراج که می‌فرماید: آن حضرت ذره‌ای از نور عظمت را دید از خود رفت، این را چه باید کرد؟
وانگهی این معنی هم که بر بعضی از مقامات انبیا و ائمه (ع) اطلاق می‌شود، بعد از این است که ایشان به
درجه قرب رسیده باشند و فانی فی الله... شده‌اند و به صفات الله... متصف شده‌اند. آن وقت
طلاق وجه الله... و جنب الله... و اسم الله... برای آنها جایز می‌شود و قول به این معنی فی الحقیقه قبول مطلب
ختصم است نه ردّ.

تفصیل این اجمال تا یک درجه این است که در اخبار معتبره وارد شده است که فرموده‌اند:

نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

و مراد از این اسماء قطعاً اسم لفظی که نیست: اسم عینی خواهد بود. چنان که از اخبار معلوم می‌شود
خداوند اسماء عینیهِ غیرلفظیه دارد که با آنها در عالم کارها می‌کند و خداوند جل‌جلاله با آن اسم‌ها در
عوالم تجلی می‌کند و تأثیرات در عالم واقع می‌شود، بلکه وجود همه عالم از تجلیات اسماء الهیه است: چنان
که در ادعیه ائمه معصومین^(ع) خیلی وارد است:

وَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ عَلَى فُلَانٍ وَ عَلَى فُلَانٍ

و تو را سوگند می‌دهم به اسم تو؛ آن چنان اسمی که با آن بر فلان و بر فلان تجلی نمودی!

وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ

و تو را سوگند می‌دهم به اسم تو؛ آن چنان اسمی که با آن آسمان‌ها و زمین را آفریدی.

در کتب اصول کافی و توحید صدوق از حضرت امام صادق^(ع) روایت کرده‌اند:

خداوند اسمی را آفرید که با حروف صدا نمی‌داد و با لفظ گویا نبود و با پیکر دارای جسد نبود، و با تشبیه
در وصف نمی‌گنجد و با رنگ، رنگ‌آمیزی نشده بود. اقطار و اکناف جهان هستی از او طرف و نفی گردیده
بود حدود و ثغور آن از او دور شده بود، حس هر شخص توهم‌کننده‌ای از ادراک وی محجوب بود. پنهان
بود بدون آنکه پنهان شده باشد.

پس خداوند آن را کلمه تامّه‌ای بر چهار قسمت با هم قرار داد، بدون آنکه یکی از آنها پیش از دیگری بوده باشد.

پس از آن اسماء، سه اسم را به جهت نیازمندی خلأق بدان ظاهر کرد و یکی از آن اسماء را پنهان و مستور نمود و آن اسم پوشیده شده و سر به مُهر گرفته شده به واسطه این سه اسمی که ظاهر گردیده شده است. بنابراین ظاهر عبادت می‌باشد از ال.. تبارک و تعالی.

پس خداوند سبحانه برای هر یک از این اسماء ثلاثه، چهار عدد پایه را مسخر و دام آنها نمود. بناءً علی هذا به دوازده پایه بالغ آمد و پس از آن آفرید برای هر پایه‌ای از این پایه‌های دوازده‌گانه- سی عدد اسم و بنابراین آن اسم به نحو تصاعدی بالا رفت تا رسید به سی صد و شصت اسم فرعی که منسوب هستند به آن سه اسم اصلی.

لهذا آن اسماء فرعی عبارتند از:

1- رحمن

2- رحیم

3- مَلِك

4- قدوس

5- خالق

6- باریء

7- مصور

8- حَى

9- قیون

10- لا تأخذهُ سِنَّهُ وَلَا نَوْم

11- علیم

12- خبیر

13- سمیع

14- بصیر

15- حکیم

16- عزیز

17- جبار

18- متکبر

19- علیّ

20- عظیم

21- مقتدر

22- قادر

23- سلام

24- مومن

25- مُنشیء

26- بدیع

27- رفیع

28- جلیل

29- کریم

30- رازق

31- مُحیحی

32- مُمیت

33- باعث

34- وارث

بنابراین، این اسماء و بقیه اسماء حسنی تا برسد و تمام شود سی صد و شصت اسم منسوب می باشند به آن اسماء سه گانه و این اسماء ثلاثه ارکان و حجاب‌هایی هستند برای آن اسم واحد که به واسطه این سه اسم محزون و مکنون گشته است و آن است گفتار خداوند عزوجل: بگو ای پیغمبر بخوانید ال... را یا بخوانید رحمن را. هر کدام یک را که بخوانید اسماء حسنی از مختصات اوست.

متوجه نکته جالبی در این کلمات قصار می شویم ابتدا مبنا بر چهار بوده اما اکنون مبنا کلمات بر سه می باشد یکی پنهان شده است در این رابطه یک مطلب که مدت‌ها فکر مرا مشغول کرده بود را بی جهت ذکر می‌کنم. زمانی که به صدراسلام باز می‌گردیم و دعا‌های معتبر را بررسی می‌کنیم از قبیل قرآن مجید، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه که لقب خواهر قرآن را به همراه دارد فقط اسم از سه ملک مقرب حضرات جبرائیل، میکائیل و اسرافیل برده شده و اسم ملک‌الموت پنهان است و با تحقیقات ناچیز خود نتوانستم موفق شوم و بفهمم که در چه زمانی برای اولین بار نام ملک‌الموت را حضرت عزرائیل خطاب کرده‌اند. یعنی به نظر می‌رسد که ابتدا سه ملک و سه گوشه جهان مطرح بوده یعنی شش جهت که از سه بعد مکانی استخراج می‌گردد. درست مثل دانش فیزیک که تا نبود نسبیت اینشتین حرفی از بعد چهارم نبود.

و با مراجعه به گلشن راز شیخ محمود شبستری این راز مرد بزرگ که هنوز بزرگی رازهای خود را حفظ کرده است و به حق نام کتاب بسیار با ارزشش گلشن راز نام گرفته، به این بیت مهم بر می‌خوریم که:

ز احمد تا احد میمی فرق است

به راستی انگار این حرف چهارم که احد را به حضرت احمد(ص) تبدیل کرده جهانی را در خود غرق کرده است.

برای هدایت سه تاره (ستاره) بوده و سپس کعبه چهار مطرح گردیده حتی ساز سه تار نیز با حمل نام ستار توسط آن استاد بزرگ موسیقی یک تار افزوده دارد. به راستی چه خبر است؟ یا همه اینها فقط یک اتفاق و شانس بوده است.

بنابر فرمایش فلاسفه و حکما جهان وجودی نیز سه هستند، جهان و عالم تجربی، جهان و عالم مثالی و خیالی و عالم حقیقت و عقلی.

آیا عالم چهارمی وجود ندارد که پنهان است. یک نکته قابل تعمق، ما عادت کرده‌ایم که در این دنیا با تضادها سر و کار داشته باشیم و هر چیزی را با ضدش بشناسیم، اما آیا عامل سومی بر نخورده‌ایم که نه این است و نه آن. هم این دارد و هم آن.

یار ما این دارد و آن نیز هم

به راستی چهارم ناپیدا دیگر کدام است. آیا زمانی که در قرآن به فلق قسم خورده می‌شود آیا فلق شب حساب می‌شود یا روز. آیا مزه‌ای وجود ندارد که نه شیرین باشد و نه تلخ. به ما گفته‌اند که عارف حقیقی سه مرحله فنا، لقا و بقا را مزه خواهد کرد ترسم چهارمی پنهان باشد که دست یازیدن به آن را کس خبر نیاورده باشد و آن کس را که خبر شد دیگر خبری از او نشد.

به ما گفته‌اند که حال و مقامی است که نه شادی و نه غم در آن راه دارد که آن حال سوم برای این ناتوان غیرقابل درک و غم است دیگر چه گونه تاب تحمل چهارمش را داشته باشیم.

نمازهای واجبه 2 رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی هستند و در قرآن مجید نیز در نمازها به نماز (وسطی) تأکید گردیده که بعضی از علما به نماز صبح تعبیر کرده‌اند اما در بیان ساده و معمولی میانی و وسط باید نماز ظهر و عصر باشد که هر دو چهار رکعتی هستند. ال... اعلم.

در حین نماز به سه شکل واجب در می‌آییم اما شکل چهارمی نیز وجود دارد.

البته حرف زدن ما هم چون تفسیر شمس تبریزی از نوع خط سوم است گویند ایشان در نحوه تفسیرشان می‌فرمایند:

«آن خطاط سه گونه خط نوشتی، یکی را او خواندی و لاغیر، دیگری را هم او خواندی و هم غیر و سومی را نه او خواندی و لاغیر و تفسیر ما نیز مانند آن خط سوم است که نه خود می‌فهمیم و نه دیگری»
حال به نظر می‌آید صحبت‌های عرض شده را نه خودمان می‌فهمیم و نه غیر.

در ابیاتی که منسوب به حضرت امام سجاد(ع) است چنین آمده است:

وَدُبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ لَقِيلَ لِي: أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَتْنَا

محجه البیضا فیض کاشانی 65/1

ترجمه: چه بسیار از علوم حقیقی و واقعی است که اگر آنها را آشکار سازم، قطعاً به من گفته می‌شود که تو از جمله بت‌پرستانی.

اما جعفر صادق فرموده‌اند:

امر ماست که آن است حق و حق و آن است ظاهر و باطنِ باطن و آن است سِرِّ و سِرِّ سر و سر پوشیده شده و سِرِّ که با سر پنهان شده و پرده بر خود گرفته است:

در حدیثی دیگر داریم:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا أَلِي سَعْبِهِ أَبْطُنٌ

ترجمه: از برای قرآن، ظاهری و باطنی است و از برای باطن آن باطن دیگری است تا هفت باطن.

در یک روایت دیگر آمده:

ظاهری قرآن حکم است و باطن آن علم است.

در کتاب بحارالانوار از کتاب اختصاص و آن نیز از کتاب بصائرالدرجات از جابر نقل می‌کند که حضرت

باقر(ع) فرمود:

یا جابر ما سترنا عنکم اکثر مما أظهرنا لکم

ترجمه: ای جابر آنچه از شما پنهان نموده‌ایم بیش از آن چیزی است که برایتان آشکار ساخته‌ایم.

و ما یعلم تاویله الا الله... و الرأ سخون فی العلم (7- آل عمران)

زیر ظاهر باطنی هم قاهر است

حرف قرآن را بدان که ظاهر است

خیره گردد اندر او فکر و نظر

زیر آن باطن یکی بطن دگر

که در او گردد خردها جمله گم

زیر آن باطن یکی بطن سوم

خبر خدای بی نظیر و بی‌ندید

بطن چارم از نبی خودکس ندید

می‌شمر تو زین حدیث معتصم

همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم

دیو آدم را نبیند غیر طین

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین

که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است

دفتر سوم مثنوی

به گفته استاد محمد شجاعی

اصولاً حضرات معصومین(ص) همه قرآن، ظاهر آن، باطن آن و تأویل آن را تجلیات اسماء الهی می‌دیدند

و در همه آن اسماء حسنی و رموز و اسرار اسماء را می‌خواندند.

نه تنها قرآن بلکه همه خلقت، ظاهر آن، باطن آن و تأویل آن را نیز تجلیات اسماء می‌دیدند، و در همه آن اسماء و رموز و اسرار را مشاهده می‌کردند.

تفسیر قرآن را در خلقت، تفسیر خلقت را در قرآن و تفسیر هر دو را در اسماء الهی می‌یافتند و همه را با اسماء خدای متعال معنی می‌کردند و در یک جمله، در همه شاهد اسماء او بودند.

لذا وقتی در بیانات آنان، یعنی در روایات مخصوصاً در ادعیه مأثوره نظر می‌کنیم، به وضوح به این حقیقت در باب‌السماء برخوردار بوده‌اند و ابواب خاصی به روی آنان باز بوده است که نه در وهم می‌آید و نه در فکر می‌گنجد.

بو که فیما بعد دستوری رسد رازهای گفتنی گفته شود

با بیانی کآن بود نزدیک‌تر زین کنایات دقیق مستقر

دفتر ششم مثنوی

اسمائی که در روایات و دعاها آمده نیز دو قسم‌اند:

قسم اول: اسمائی که به لفظ اسم آمده‌اند.

قسم دوم: اسمائی که به لفظ اسم نیامده‌اند لکن در حقیقت اسم هستند و معنی اسم را دارند، یعنی به صورت جمله‌های اسمیه یا فعلیه ذکر شده‌اند.

آنها که طلبکار خدائید خدائید بیرون ز شما نیست شمائید شمائید

چیزی که نکردیم گم از بهر چه جوئید واندر طلب گم نشده بهر چرائید

اسمید و حروفید و کلامید و کتابید جبریل امینید و رسولان سمائید

خواهید که بینید رخ اندر رخ معشوق زنگار ز آئینه به صیقل بزدائید

اما در رابطه با کلمه زیباترین بیان در کتاب وحی مشاهده می‌شود ای رسول ما ندانستی که چگونه خدا

کلمه پاکیزه با به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان بر شود.

و آن درخت زیبا به اذن خدا همه اوقات میوه‌های ماکول و خوش می‌دهد و خداوند این مثل‌ها را برای مردم می‌زند تا باشد که نگر دریابند و متذکر شوند.

و مثال کلمه خبیث و سخن ناراست و ناپاک چون درخت ناخوش و ناشیرین است که فرا جنبانیدند و درویدند از سرزمین و آن را در زمین قرار و آرام نیست.

خداوند مومنان را به سخن درست و راست استوار می‌دارد هم در دنیا و هم در آخرت و بی‌ایمانان را در گمراهی می‌دارد و می‌کند آنچه خود خواهد.

سوره ابراهیم آیه 24 تا 27

در تفسیر ادبی و عرفانی کشف‌الاسرار خواجه عبدالله انصاری در تفسیر این آیات نوشته شده:

«لطیفه: تربت پاک، نفس بنده مومن است و درخت پاک درخت معرفت است، و آبِ خوش آبِ ندامت است. میوه شیرین کلمه توحید است، همان گونه که درخت ریشه به زمین فرو برد. معرفت و ایمان هم در دل مومن ریشه دواند و چنانچه شاخه بر هوا میوه آرد. درخت معرفت توحید هم ایمان به زبان و عمل به ارکان آرد و هر دو بالا روند که

فرمود **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ**. آیه: همان گونه که قوام درخت به ریشه و ساقه و شاخه است، درخت ایمان هم به سه چیز بر کمال است: اقرلو به زبان، تصدیق به جنان و عمل به ارکان که این حدیث پیمغبر است.

پیر طریقت گفت: خدایا آب عنایت تو به سنگ رسید. سنگ بار گرفت سنگ درخت رویانید، درخت میوه بار گرفت، چه درختی؟ درختی که بارش همه شادی، مزه‌اش همه انس و بویش همه آزادی. درختی که ریشه آن در زمین وفا شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن معرفت و صفا، حاصل آن دیدار و لقا.

آن درخت که خداوند ایمان مومنان را بدان مثل زد درختی است. بهشتی که میوه آن هرگز بریده نگردد و به سر نیاید، چنانکه دل‌های اهل عرفان از میوه‌های ایمان هرگز بریده نشود و دل‌های اهل حقیقت از آن

میوه‌ها، هیچ گاه منصرف و منقطع نگردد. و این میوه‌ها همیشه و در همه حال در دسترس آنان است و هرگز از دیده‌ها دور نشود.

سخن ناپاک چون درخت ناپاک است. گویند این درخت ناپاک درخت شهوت‌ها است و زمین آن نفس اماره و آب آن آرزوها و میوه آن گناه‌ها و حاصل آن دوزخ است و نهاد کافر چون زمین شوره است. از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید. هر چند باران خوش بر او بارد.

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان

سعدی

باران هر چند پاک است و خوش اما تا بر کجا بارد؟ چون بر صدف آید گوهر روید و چون بر مزبله بارد، کرم زاید. پس کار عمده با زمین است و تخم نه با آب و شخم.

خداوند در اینجا دو بنده را مثال زد: یکی آشنا یکی بیگانه، گفت: مثل آن‌ها مثل دو درخت است یکی شیرین یکی تلخ. تلخ هم از همان آب خورد که شیرین خورد. تلخ را گناهی نباشد که تلخ آمده و شیرین را هنری نبود که شیرین آمده لیکن این تخم را بر سبیل شایستگی افکندند و آن تخم بر سبیل ناشایستگی پس کار نه به آنست که از کسی کسب آید و از کسی عمل کار آن دارد که در ازل شایسته آمد! تلخ را چه سود که آب خوش در بر دارد و خار را چه حاصل که گل بر سر دارد.

تثبیت عارف آنست که وی را در دنیا زندگانی به استقامت دهد. زندگانی که دامن او پاک دارد و چشم او بیدار و راه او راست و مرکب او رهوار تا به درِ مرگ آنگاه زندگانی حقیقی آغاز کند و به حیات طیب رسد و از سایه انسانیت و صفت کُنُودی خلاق یافته و به قرارگاه عزت خود رسیده و شرف خود را بر فرشتگان بدیده. لطیفه: پیمغبر به یکی از صحابه فرموده: وقتی دو فرشته دیدی که در گور بر تو ظاهر شوند چه خواهی کرد؟ گفت آیا عقل من باقی است فرمود بلی، گفت پس پروا ندارم.

از حضرت صادق(ع) پرسیدند: راجع به دو فرشته نکیر و منکر چه می‌گویید؟ فرمود: نکیر و منکر بر قبر کافر آیند و بر قبر مومن بشیر و مُبَشِّر آیند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ

در تفسیر خواجه عبدالله انصاری می‌خوانیم: آسان آسان نرسد دست هیچ کس به حلقه درگاه قرآن مگر به توفیق رحمن، اگر کسی به این دولت به یاری رحمن رسیدی، آن کس محمد مصطفی (ص) خاتم پیغمبران بودی! که جلال و منزلت او را کس دارا نیست و خداوند در حق وی فرمود: خدای رحمان، محمد را قرآن آموخت.

هر چند معلمان به تعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس، همی روان دارند، اینها همه اسبابند، و آموزنده حقیقی خدا است.

زیرا: آدم صفی را دانستی "اسمها" آموخت که فرمود:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

داود را ذره‌سازی آموخت که فرمود: وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ

عیسی را دانش پزشکی آموخت که فرمود: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

خضر را دانش معرفت آموخت که فرمود: وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا

محمد مصطفی را رازهای خدایی آموخت که فرمود:

وَ عَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُنَّا تَعْلَمُونَ

انسان را دانش سخن و بیان آموخت که فرمود:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

گروهی از مفسران گفتند: مراد از انسان، همه مردم است بر عموم از مومن و کافر و مخلص و منافق و صدیق و زندیق که هنگی مخاطب این خطایند که می‌گویید: خداوند همه را بیامرزد و همه را بیان در

آموخت، یعنی همه را عقل و فهم و فرهنگ داد تا راه به مصلحت‌های خویش بردند، و میان نیک و بد تمیز دادند. و هر گروهی را لغتی (زبانی) داد که با آن مراد یک دگر بدانستند. و تنها در هرکشوری لغتی نداد! بلکه در هر شهری لغتی (زبانی) و بلکه در هر محله‌ای لغتی داد! و مردم را به این منزلت مخصوص کرد. و از دیگر جانوران به این موهبت، تشریف داد و جدا ساخت.

گروهی دیگر گفتند: مراد از انسان، تنها امت محمد(ص) است که راه حق و شریعت پاک و دین حنیف به آنان درآموخت و به آن راه نمود همان راهی که فرمود:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ

و آنگاه آن راه را سه منزل نهاد: یکی معرفت ظاهر شرع، دیگری معرفت ریاضت و مجاهدت، سوم حدیث دل و دل آرام و داستان دوستان، آنگاه آن راه‌ها را بر سه گروه حوالت فرمود و بر زبان این سه گروه آنان را تعلیم فرمود که: از علماء علم شریعت و از حکماء علم ریاضت و از عرفان علم معرفت بیاموزید. علم بیان: دانستن نام‌ها است که خداوند آدم را آموخت و به آن یک دانش، آدمی را به فرشتگان برتری و بیشی داد. و از بهر جواب به فرشتگان فرمود: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید. ای شگفتا رازهای خداوندی جاهایی آشکارا شود که عقل عاقلان هرگز بدان نرسد. بنگرید، یک قبضه خاک را به کمال قدرت خود با دست صفت خود گرفت و چندی در آفتاب نظر خویش گرفت تا نم آن برچیده شد، آنگاه فرشتگان را فرمان داد تا به درگاه این بدیع صورت و عجیب هیئت روند و آستان جلال او را ببوسند. شگفتا. مشتی خاک را چه اهلیت آن بود که ساکنین خطیره قدس و خطیبان منبر انس پیش آدم خاکی سجده کنند. نه! نه! آن مرتبت و منزلت را دربان گل نه بود، بلکه آن را سلطان دل ربود. و دل میان دو انگشت از انگشتان خداوندی است.

موسی کلیم به طلب آتش برخاست، چون می‌رفت چوپانی بود در گلیم و چون می‌آمد، پیغمبری شد کلیم.

بلعم باعورا (دانشمند یهودان) نام اعظم می دانست، چون از آن سوء استفاده کرد به حکم صورت به کوه بر
شد و به حکم معنی سگی بازگشت^۱.

مسکین دل من گرچه فراوان داند در دانش عاقبت همی فرو ماند

باجری و زبیری

^۱ - صفحه 486 تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار

یک روز در محضر جناب آقای عبدالله واعظ بودیم یکی از هم‌نشینان گرامی در خواندن آیه‌ای دقت کافی نفرمودند و جای فتحه و کسره را رعایت نفرمودند. ناگهان چند عزیز دیگر با لحن تندی به ایشان ایراد گرفتند تا اینکه یکی از حاضرین که استاد ادبیات دانشگاه تبریز بود سخن را به دست خود گرفت و برای پایان دادن بحث لطیفه‌ای را بیان فرمودند: ایشان فرمودند که شخصی برای خرید تفنگ به بازار می‌رود. در بازار اسلحه فروشی طپانچه‌ای را به خریدار می‌دهد و بسیار از طپانچه تعریف می‌کند. خریدار برای امتحان نشانه‌ای را هدف می‌گیرد و چند بار شلیک می‌کند. اما هیچ یک از گلوله‌ها به هدف نمی‌خورد خریدار با اعتراض به فروشنده می‌گوید که این طپانچه که دقیق نیست و درست نمی‌زند. فروشنده بادی به غیب انداخته و می‌گوید به هدف نزدن آن چه کار داری بین در هنگام شلیک چه صدای قشنگی دارد!

اما در این مورد از شما عزیزان می‌خواهم که خود فکر کنید و ببینید به چه نتیجه‌ای خواهید رسید.

ولی یکبار از خود جناب آقای واعظ پرسیدم که آیا می‌توان فقط ترجمه قرآن را بخواهیم فرمودند که عربی آن یک اثر و خاصیت و ترجمه آن اثر و خاصیت دیگر دارد لذا صلاح می‌دانستند که هر دو مورد اهمیت قرار گیرند.

می‌دانید به تاریخ نمی‌توان اطمینان کامل داشت اما گفته می‌شود که در صدر اسلام نحو و صرف عربی به گونه‌ای که اکنون دیده می‌شود وجود نداشته و بسیاری بر این باورند که ایرانیان نقش بسزایی در تکمیل و تزئین صرف و نحو و ترتیل قرآن مجید داشته‌اند. حتی یکی از شاگردان علامه طباطبائی می‌فرمودند که جناب علامه (ره) در هنگام قرائت نماز زمانی که سوره حمد را می‌خواندند ابتدا مالک یوم‌الدین و سپس با اندکی مکث ملک

یوم الدین قرائت می فرمودند زیرا بر این باور بودند که در صدر اسلام چون اعراب وجود نداشته دقیقاً معلوم نیست کدام کلام وحی است!

به هر حال تقریباً شکی نیست که چندین سال و شاید چندین صد سال بعد از نزول وحی ترتیل و قرائت زیبای قرآن به صورت زیر درآمده و در اثر ایرانیان در جریان این روند هیچ شکی وجود ندارد.

اما زمانی که به کتب تاریخی مراجعه می کنیم به یک مطلب قابل تعمق برخورد می کنیم. فرقه ای در دروایش دیده می شود که "حروفیه" نامیده می شوند. موسس مسلک حروفیه فضل الد... نعیمی تبریزی در سال 719 در تبریز متولد شده و در سال 774 به فرمان میران شاه فرزند امیر تیمور به قتل رسید.

وی ابتدا مشهور در تقوا و پرهیزکاری بود و به او لقب حلال خود داده بودند در سن 18 سالگی به مکه رفت و در بازگشت مدتی در اصفهان ماند و سپس به تبریز رفت و مدعی دست یافتن به مسلک جدیدی گردید.

اعتقادات حروفیه نشأت گرفته از عقاید مهر پرستی و زرتشتی و مانوی است. آنچه به طور قطع می توان بدان اشاره کرد آن است که حروفیه یک نهضت فکری ایرانی علیه اعراب مهاجم بود که با رنگ و لوای مذهبی و در آمیختن اعتقادات باستانی ایران زمین به ظهور رسید.

از نظر حروفیه همه حروف مقدس هستند و رازی در خود دارند. در اعتقادات حروفیه چنین آمده که انسان می تواند به ریاضت به کمال که همان "الوهیت" است برسد. حروفیه تمام جهان را وابسته به ذات حق می دانند و خلقت عالم شهود را ازلی و جاویدان می شمارند و خدا را جان عالم امکان دانسته و قدرتی فراتر از آن نمی دانند که می تواند

در قالب شخص آشکار شود. مظاهر خدا در شکل انبیاء و اولیاء قابل ظهور هستند که در شکل نهایی آن تجلی الوهیت است جماعت حروفیه هیچ زکری گفته می‌شود که ندارند و از آداب ایشان اعتراف سری به گناهان است.

استاد هریسی در رابطه با شیخ فضل‌اله نعیمی می‌گوید:

شیخ سید فضل‌اله... نعیمی عارف حروفی و حکیمی است که از نوابع عالم محسوب می‌شود در علوم ظاهری و باطنی و معقول و منقول و اسماء و اعداد و حروف و جفر متبحر بوده علی‌عده الراوی صاحب کرامات و علوم غریبه نیز بوده است.

ابن حجر عقلانی متوفای 852 هجری در کتاب الانبیاء خود نقل نموده که فضل‌اله... بن ابی محمد تبریزی از اهل بدعت و ملحد متزهّد بود به قوت لایموت و لباس مرقع قناعت داشت اخیراً ملت حروفیه را اختراع کرد و حروفات را عین آدمیین می‌پنداشت عقلانی وعده‌یی که تعیمی را مبدع ملت حروفیه دانسته‌اند اشتباه است او فلسفه حروفی را به شکل مکتب درآورده قرن‌ها پیش از او صحبت از حروف در میان بوده است امام احمد غزالی متوفای 520، هجری قمری از این علم یعنی علم حروف اطلاعاتی داشته است اقوال متفاوت است ولی آنچه مسلم است شیخ فضل‌اله... نعیمی به سال 719 هجری قمری در تبریز چشم به جهان گشوده و به سیر و سیاحت در بلاد پرداخته و موسس مکتب حروفیون در تبریز گردیده و از شعر و شاعری بهره‌افر داشته انصاف نیست که این غزل او را ننوشته بگذرم.

وجودم زمانی که پیدا نبود به جز مظهر حق تعالی نبود

به مصر وجود آن زمان آمدن که با یوسف جان زلیخا نبود

فرشته مرا سجده آن روز کرد که با آدم این خوجه حوا نبود

در آن دم از زندگی می‌زدم که در نفس میرم مسیحا نبود

سخن گفت موسی ما با خدا زمانی که گویند پیدا نبود

چرا دیده‌ام نقش اشیاء در او چو در ذات او نقش اشیاء نبود

خدا را آن می‌پرستد خدا که علم پرستیدن از ما نبود

از مصنفات مرموز "جاودان صغیر" و "جاودان کبیر" را مولف شیخ نعیمی می‌باشد
جاودان کبیر در میان حروفیون مورد استفاده است نرم‌نامه و محبت‌نامه را او نوشته
است نعیمی امیر تیمور را که در همه علم متبحر بود به قبول بدعت‌های خود دعوت کرد
امیر تصمیم بر قتلش گرفت نعیمی به سومین پسر او میرانشاه پناهنده شد ولی قصد
پدرش را درباره او فهمید و به سال 798 در نجوان به قتل رسانید گفته‌اند به سال 804
هم جسدش را به آتش کشیدند اندکی بعد زن نعیمی در تبریز قیام کرد و با کشته شدنش
در دست میرانشاه قیامش خنثی گردید. در مکتب فلسفی خروفیون حروف سالاری
مطرح است مدعی هستند که خالق کل کائنات کلمه «کن» است کن ادا شد منتهی بر
"فیکون" گردید حکما در خلقت بر تقدم عقل عاشر، عرفان بر تقدم عقل اول معتقدند
حروفیون اعتقاد بر سبقت حروف در خلقت دارند و می‌گویند حروف قبل از حدوث عالم
و اشیاء موجود بوده‌اند و حدوث اشیاء را حادث کلمه کن است ذات و ظل را مورد تمثیل
قرار داده گفته‌اند رابطه «کن» با اشیاء مانند رابطه ذات و ظل می‌باشد و دوام ظل بر بقای
ذات بستگی دارد بعد از فضل‌ال... نعیمی بحث و کتابت در مورد علم نقطه از طرف
پیروانش سبب قتل عام ایشان گردید.

کتابخانه ملی ملک یکی از پر بارترین مجموعه‌های حروفیان را در اختیار دارد. در این
مجموعه یازده رساله وجود دارد که از این تعداد هفت رساله به نظم و باقی به نثر است.

گفته می‌شود که چند کتاب توسط غیاث‌الدین استرآبادی داماد فضل‌الد.. نعیمی در رابطه با حروف نوشته شده است. در رابطه با این کتاب‌ها جناب دکتر صادق کیا تحقیقات جالبی را انجام داده‌اند و رمزهای جالبی را کشف کرده‌اند.

یکی از کارهایی که گفته می‌شود از آن زمان مرسوم شده اعلام تاریخ نوشته با استفاده از علم ریاضی حروف یا علم ابجد است. مثلاً با مراجعه به کتاب استوانامه، ابوالیقین غیاث‌الدین محمد در کتابخانه ملی ملک می‌بینیم

ای مظهر فیض فضل الطاف آله خواهی که مثنوی از هزار و یک نام آگاه از ابجد و اجزای نقطه فکری کن تا کشف شود حسایش از فضل‌الد.. و در زیر شعر آمده
فضل‌الد.. ابجد و اجزا و نقطه ابجد و اجزا

از بر هم نهادن فضل و الد.. (81+920) تاریخ 1001 بدست می‌آید یعنی آغاز قرن یازدهم این تاریخ روشنگر نکته‌ای مهم است و آن وجود دست کم جمعیت کوچکی از حروفیان در دوره صفویه، زمان حضور پرنفوذ نقطویان در ایران است یعنی درست یک سال پیش از کشتار نقطویان به فرمان شاه عباس صفوی (1002 ق)

لازم به ذکر است که بعضی از محققین حروفیه و نقطویان را دنباله‌رو افکار محی‌الدین عربی می‌دانند.

خالی از لطف نیست که مثالی از علم جمل و رمز اعداد پنهان شده در حروف بیان کنیم. تصور کنید که نزدیک خلیفه سنی بروید و بدانید که این خلیفه از حضرت امیرالمومنین علی (ع) خوشش نمی‌آید سپس از او اجازه بخواهید تا یک شعر در مدح خلیفه بخوانید و بعد از صدور اجازه این بیت را زمزمه کنید

چو نام او گذرد بر صوامع ملکوت

به قدر مرتبه هر یک ز جا بلند شوند

اما آن خلیفه متوجه نشده که چگونه مدح حضرت علی (ع) را کرده‌اید چه طور زجا به حروف ابجد برابر است با ز = 7، ج = 3 و الف = 1 چنانچه هر کدام یک مرتبه از جای خود بلند شوند یعنی از جای احاد به عشرات یا از یکان در دهگان قرار گیرند و به ترتیب حروف زیر به دست می‌آید (70-30-10) که 70 برابر با (ع) و 30 مساوی با (ل) و (10) برابر (ی) است در نتیجه نام حضرت علی (ع) از آن حاصل می‌شود.

اگر به اسطرلاب‌های ایرانی موجود در موزه‌های خارجی نگاه کنید از قدرت و عظمت ایرانیان باستان در نحوه محاسبه طول و عرض جغرافیایی آگاه گردید مطمئناً از تبحر آن اساتید به حیرت خواهید افتاد. با استفاده از همین دانش کامل سرگردان خشایارشا دریاها را پیموده و به یونان رسیده و آن را فتح کرده‌اند.

در این باره آنقدر بحث وجود دارد که با اجازه شما وارد آن‌ها نشویم که یک دنیای بیکران دیگر است. خوش به حال عزیزانی که در این رابطه به تحقیق بپردازند.

هر نقش را که دیدی جنبشش ز لامکان است

گر نقش رفت عم نیست اصلش چو جاودان است

(مولوی)

واقعاً نمی‌دانم که از کجا باید ادامه دهم یا بهتر است بگویم شروع کنم. مدت چند هفته است که فقط مطالعه می‌کردم ولی رفته رفته بر حیرت و سرگردانی‌ام افزوده شد و به زبان ساده باید بگویم که گیج و منگ شده بودم حتی جرأت قلم به دست گرفتن نداشتم اما با توکل بر ذات هستی و رب بزرگوار دل به دریا زده و همچون دیوانه‌ای که قصد خودکشی دارد خود را به دریا زدم. آخر هر چه باشد از استادم جناب آقای واعظ یاد گرفته‌ام که عاشق مرگ باشم و هیچ چیزی را بیشتر از مرگ دوست نداشته باشم. به هر حال اندکی فهمیده‌ام که غریب و تنهایی هستم که رفیقی همراه‌تر از مرگ سراغ ندارم و دوستی برتر از رب و پروردگار عالم سراغ ندارم به زبان واضح‌تر خبر او ندارم.

یار یار یارم غیر تو ندارم

چه بخواهم چه نخواهم غیر تو ندارم

به هر حال دل به دریا می‌زنیم با اطمینان و ایمان به اینکه یارم نگهدارم است و هر چه پیش آید خوش آید.

رو به صفتان دیو سیرت را نکشند

در مسلح عشق جز نکو را نکشند

مردار بود هر آنکس کو را نکشند

گر رهرو صادقی ز مردن مه‌راس

پس آماده شیرجه زدن به دریای بی‌کران علم الهی می‌شویم چرا که به این دلیل آفریده

شده‌ایم

طالب علم است غواص بحار

علم دریائیت بی‌حد و کنار

گر هزاران سال باشد عمر او می نگردد هیچ سیر از جستجو

(مولوی)

علمی که ترا گره گشاید به طلب زان پیش که از تو جان برآید به طلب

آن نیست که هست می نماید بگذار آن هست که نیست می نماید بطلب

(مولوی)

گر از او پرسند هستی یا نه ای سر بلند عالی؟ پستی؟ که ای؟

در میانی یا برونی از میان بر کناری یا نهانی یا عیان

فاینی یا باقیی یا هر دویی هر دویی یا تو نه ای یا نه تویی

گوید اصلاً من ندانم چیستم وین ندانم هم ندانم نیز من

عارفم اما ندارم معرفت بی صفت گشتم نگشتم بی صفت

(منطق الطیر عطار)

ندانم خال او عکس دل ماست و یا دل عکس خال روی زیباست

دل اندر روی او یا اوست در دل به من پوشیده شد این راز مشکل

(شیخ محمود شبستری)

تو یک چیزی ولی چندین هزاری دلیل از خویش بالاتر نداری

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه تر نبود جهانی

(گلشن راز)

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر تنمائی وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بودست مراد وی از این ساختنم

(مولوی)

چه کسم من؟ چه کسم من؟ که بسی وسوسه مندم

که از این سوی کشندم، گه از آن سوی کشندم

نفسی آتش سوزان، نفسی سیل گریزان

ز چه اصلم؟ ز چه فصلم؟ به چه بازار خردم؟

نفسی رهزن و غولم، نفسی تند و ملولم

نفسی زین دو برونم، گه بر آن بام بلندم

(دیوان شمس)

اما چون بشر بیهوده خلق نگشته و برای افزایش آگاهی و دانش بر روی زمین آمده پس

هر که سعی بیشتری در طلب علم و دانش کند و آن را به عمل درآورد به هدف خلقت

خود نزدیک‌تر شده است. باید پندار نیک به دانش آماده گردد و گفتار نیک به اخلاف تا

در نهایت کردار نیک انسان را خلیفه‌ال... کند.

اجازه بدهید تا به انسان کامل یعنی قرآن کریم سر بزنییم و نشانی راه بگیریم.

بسم‌ال... الرحمن الرحیم

1- ال م 2- این نامه‌ای است از پروردگارتان در آن شک راه ندارد که راهنمای

پرهیزکاران است 3- آنان که به نادیده می‌گروند و به هنگام نماز به پای می‌دارند و از

آنچه ایشان را روزی دادیم هزینه و بخشش می‌کنند.

4- آنان که ایمان دارند به آنچه به تو فرستاده شده (از قرآن و پیغام و فرمان) و آنچه پیش از تو فرستاده شده (از کتاب و صحیفه) و به سرای جاودانی بی‌گمان می‌گروند و یقین می‌کنند. 5- آنان که به این صفتند به راه نهائی از خداوندند و بر پیروزی و رستگاری هستند. 6- آنان کافر شدند به ایشان یکسان است که آنان را بیم دهی و آگاه کنی و یا بیم نکنی در هر حال ایمان نخواهند آورد. 7- خداوند به دل‌های آنان مهر نهاد و بر گوش و چشیشان پرده‌ایست و آنان را عذابی است دردناک. 8- از مردمان کسانی هستند که می‌گویند ایمان آوردیم به خدا و به روز رستاخیز در حالی که آن‌ها مومن نیستند. 9- آنها (به خیالشان) خدا و ایمان‌داران را گول می‌زنند. در حالی که خودشان را گول می‌زنند و نمی‌دانند. 10- در دل‌هایشان بیماری است و خداوند بر بیماری آنان افزود و آنها را عذابی دردناک و دردافزا است. 11- وقتی به ایشان گویند که فساد و تباهی در زمین نکنید در جواب گویند ما نیکوکار و سامان آوریم. 12- آگاه باشید که آنان خود مفید و مفسده‌جو هستند و عاقبت آن را نمی‌فهمند و نمی‌دانند. 13- چون به ایشان گفته شود که ایمان آورید چنانکه مردم گرویدند می‌گویند 14- چون مومنان را ببینند گویند که ما ایمان آوردیم و چون با سالاران خود رسند و از مومنان خالی باشند می‌گویند ما با شما هستیم همانا ما آن را استهزا می‌کنیم و بر آنها افسون‌گرانیم. 15- خداوند مرایشان را افسون کند و فرو می‌گذارد آنان را تا در گزاف و طغیان خود سرگشته و حیران باشند.

16- اینها همان‌ها هستند که گمراهی که گمراهی را خریدند و راست راهی را بفروختند و بازرگانی آنان سودمند نیامد و راست راه نبودند.

17- مثال و صفت ایشان چون صفت کسی است که آتشی در هامون افروخت چون گرداگرد او روشن شد خداوند روشنائی آنها ببرد و ایشان را در تاریکها وا گذاشت که هیچ نمی بینند. 18- اینان کران، گنگان، کورانند که از کفر باز نمی گردند. 19- یا چون باران سختی هستند از آسمان که در آن تاریکها و تندر و درخش است و آنان انگشت های خود را در گوش کنند از بیم صاعقه که به ایشان رسد و از ترس مرگ و خداوند بر کافران محیط و تاونده است. 20- نزدیک است برق درخشنده دیده های ایشان را بر باید هم اینکه آنان را جای روشن کند در آن راه می روند و چون بر آنها تاریک کند بر پای بمانند و اگر خداوند بخواهد، شنوائی و بینائی آنان را ببرد، به درستی که خداوند بر هر امری تواناست.

21- یا ایهاالناس ای مردم خدای خویش را بپرستید و او را بندگی کنید، خدایی که شما را و آنان که پیش از شما بودند آفرید، تا مگر از خشم خداوند در امام باشید و از عذاب او بپرهیزید. 22- آن خدایی که این زمین را برای شما فرشی گسترده و آسمان را بنایی بلند برداشته و فرو فرستاد از آسمان آب تا میوه های گوناگون روزی شما بیرون آورد. پس خدای را همتا مگویید و برای او انباز نسازید. 23- اگر شما در شوردلی و گمان و تردید هستید از آنچه ما فرو فرستادیم به بنده خویش از پیغامها، یک سوره مانند آن بیاورید و آنها را که خدا می دانید به گواهی جز خدای حقیقی و یگانه بخوانید، اگر راست می گویید و توانایی دارید. 24- اگر نکنید و نتوانید و هرگز نخواهید توانست پس بپرهیزید از آن آتشی که هیزم و آتش گرای آن مردمان و سنگها هستند که آماده شده است برای ناگرویدگان. 25- و بشارت ده آنهايي که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند به اینکه در آخرت ایشان را بهشتها است که از زیر درختان آن آبها روان است

و هرگاه که ایشان را از میوه‌های بهشتی روزی دهند گویند این میوه است که به ما از پیش روزی داده بودند و برای آن‌ها میوه‌ها آرند مانند میوه‌های دنیا و آنان راست در بهشت جفت‌های پاک و پاکیزه و ایشان در آن سرای جاودانند.

26- خداوند شرم نکند از اینکه مثلی زند هر جا باشد از پشه یا چیزی بالاتر از آن پس آنان که ایمان آوردند می‌دانند که این مثل بر معیار حکمت و راست از سوی خداوند است، اما آنها که کافر شدند می‌گویند خداوند از این مثل چه اراده کرده؟ که جمعی را گمراه و گروهی را راهنمایی می‌کند؟ در صورتی که با این مثل‌ها گمراه نشوند مگر مردم بدکار و فاسق.

27- کسانی که عهد خدا را می‌شکنند پس از بستن پیمان و آنچه را که امر به پیوند آن شده می‌برند و در زمین فساد و تباهی می‌کنند، ایشان همان زیان کارانند.

28- چگونه به خداوند کافر می‌شوند در حالی که شما نطفه‌های مرده بودید و شما را زنده کرد پس می‌میراند شما را و باز دوباره زنده کرد و همه شماها به وی باز می‌گردید.

29- او خداوندی است که برای شما آفرید آنچه در زمین است پس از آن آهنگ بالا کرد و آنها را هفت آسمان راست کرد و اوست که بر همه چیزی دانا است.

30- ای محمد(ص) گوش کن وقتی خداوند به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای برقرار خواهم کرد. گفتند آیا می‌خواهی کسی را که در زمین بنیاد می‌کند و خون‌ریزی می‌نماید خلقه قرار می‌دهی؟ در حالی که ما به تسبیح و تجلیل تو مشغولیم و تو را تقدیس می‌کنیم؟

خداوند فرمود من دانم آنچه شما نمی‌دانید.

31- خداوند نام‌های همه چیز را به آدم آموخت آنگاه آنها بر ملائکه نمود و گفت نام این چیزها را به من بگوئید اگر راست می‌گوئید که شما از آدم به خلافت سزاوارترند.

32- گفتند: خداوندا تو پاکی و بی‌عیبی ما را دانش نیست جز آنچه به ما آموختی تویی دانای راست دانش و راست کار.

33- خداوند گفت: ای آدم نام‌های چیزها را به فرشتگان خبر کن، پس چون آنان را به نام‌هایشان آگاه (بیدار) کرد خداوند به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان‌ها و پوشیده‌هایی که در آسمان و زمین است می‌دانم و نیز آنچه شما می‌نمایید و پیدا می‌دارید و آنچه را که نهان می‌دارید همه را می‌دانم...

34- هنگامی که ما به ملائکه گفتیم آدم را سجده کنید پس هنگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و برتری جست و در علم خداوند از کافران بود.

35- گفتم ای آدم با جفت خویش در بهشت بنشین و از آن بخور به ناز و خوش و آسان هر جا که بخواهید ولی نزدیک این درخت مگردید که اگر از آن درخت بخورید از ستم کاران برخوردار باشید (دقت فرمایید درخت در چه جاهایی در قرآن به کار رفته است)

36- پس دیو هر دو را همراه کرد و از طاعت بگردانید پس آنها را از آنچه در شادی و ناز بودند بیرون کرد و گفتیم فرو روید (اهبطوا)

شماها دشمن یکدیگر هستید و برای شما در زمین قرارگاه و برخورد جای است تا مرگ و رستاخیز.

37- پس آدم از خدای خود سخنانی (کلمات) فرا گرفت و توبه داد او را و باز پذیرفت که اوست خداوند توبه‌پذیر و مهربان.

38- گفتیم فرو روید همگان (جمعياً) از بهشت اگر از طرف من پیغامی و نشانی به سوی شما آید کسانی که از آن پیروی کنند بر آنان بیمی نیست و پریشان نگردند و فردا اندوهناک نباشند.

پس نکته اساسی که یک سالک متوجه می شود واجب بودن فراگیری علم و دانش است و اساس دین و هدف خلقت در مرحله اول کسب دانش است ابتدا باید سالک یاد بگیرد و دانش خود را افزایش دهد و متأسفانه باید گفت کسی که بدون توشه علم و دانش در این راه قدم می گذارد احتمال رسیدن به ساحل امن برایش تقریباً غیرممکن است. پس باید دقت کرد که ابتدا با داشتن دانش کافی راه درست را پیدا کرد در یک سفر غریب کسی که بدون اطلاع و دانش قبلی به راه می افتد چقدر امکان دارد که به هدف به راحتی برسد و چقدر امکان دارد که در راه گم شود؟

پس باید ما همیشه این ذکر را ورد زبان خود کنیم که "ربی زدنی علمی" و خواهان افزایش علم و دانش خود با توکل کردن به پروردگار خود باشیم.

چرا که خود علم و دانش نیز می تواند بسیار خطرناک باشد. اگر رحمت الهی نباشد چه بسا که کسب دانش ما را از راه اصلی به راه پر شیب و خطرناکی بکشاند که آخر آن جز ندامت چیزی نخواهد بود و کاش ندامت تنها پایان آن بود چرا که در بی آرامشی که غیر هدفمند باشد متحیر می گردیم. پناه بر خدا پس همیشه این آیه قرآن را ذکر خود کنیم که "پروردگار رهایمان نکن و گمراهمان مساز، بعد از این که اندکی از راه هدایت را به ما نشان دادی و هدایت فرمودی چرا که ذاتاً تو مهربانی و علم لدنی نزد توست" از این رو است که اولین آیه های نازل شده بر پیامبر رحمت همین معنا را فریاد می زند اِقْرَا بِاسْمِ

رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بِسْمِ

بخوان (ای محمد) به نام پروردگارت که آفریده است.

2- آدمی را از خون بسته آفرید3- بخوان و خداوند نیکوکار خود را 4- آن خدایی که به

خامه درآموخت (قلم) 5- آدمی را آموخت آنچه نمی دانست

دقت کنیم که در این سوره مبارک اسرار بسیار ظریفی نهفته است سعی کنیم. بفهمیم که

دیگر جای سخن نیست حضرت جبرائیل اول بار به حضرت محمد (ص) ظاهر گردید او

را در بغل گرفته و تنگ در خود و به خود کشید و سه بار این عمل تکرار گردید طوری

که رسول‌الد... می فرمایند: جبرئیل اول بار که به من آمد مرا در بر گرفت و تنگ به خود

درکشید و نیک بمالید و بچسبانید و باز رها کرد آنگاه دو بار دیگر هم چنان کرد و

حکمت در آن کار این بود که سه باز طبیعت بشریت او را به عنصر ملکولی مزاج داد.

چرا رسول‌الد... سه بار می گوید نمی توانم تا نهایتاً لب می گشایند آیا دل پاک معنای این به

اسم‌الد... (بسم‌الد...) را در نمی یابد.

به قول آن استاد بزرگ دو عالم: آن ساعت که این آیه نازل شد از هیبت این خطاب

اندام‌های من می خواست از هم جدا شود و بندهای تن از هم گسیخته گردد. پس چگونه

باشد حال امت آن ساعت که به او گویند اِقْرَأْ كِتَابَكَ (نامه اعمال را بخوان)... در نهایت

این سوره نیز دستور سجده می دهد که همه می گویند در هیچ حالی انسان به

پروردگارش بیشتر از حالت سجده نزدیک نیست.

حضرت محمد (ص) فرمود: هر که سجده کرد از کبر و غرور گشت و بر درگاه حق،

شرف متواضعان و فروتنان یافت و چون بنده در سجود متواضع شود پاداش وی آن

است که خداوند به او تقریب ارزانی دارد. چون بنده در حال سجود جمع می باشد و در

حالات دیگر متفرق. در حال قیام و رکوع به نظر مردم نزدیک باشد و در حال سجود از نظرها دور و هر کس از خلق دورتر به حق نزدیکتر است و هر کس به نظر خلق بی‌شأن‌تر به نزد خدا با شأن‌تر است.

گفته می‌شود که اول فرشته‌ای که بر آدم سجده کرد حضرت اسرافیل بود و چون سر از سجده برداشت خداوند کتاب‌های آسمانی و وحی الهی را بر پیشانی او پدید آورد تا جبین وی لوح کتاب‌های خدا گشت.

پیامبر اسلام فرموده‌اند: چون رکوع کنید خداوند را بزرگ داشته‌اید و چون سجود کنید در دعا کوشش کنید که خداوند آن را می‌پذیرد.

ابلیس که رانده شد جز یک خطا نکرد خود را بر سجده آدم رضا نکرد

ابلیس هزار بار به زبی‌نماز که او بر آدم و این بر خدا نکرد

در سوره مبارک قدر نکته‌ای عمیق‌تر فوران می‌کند.

تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر

دقت کنیم در جای دیگر که می‌فرمایند اگر از تو درباره روح پرسیدند بگو که روح از عالم امر است.

و آن چه شیء است که به یک عمر آدمی که حدود هزار ماه است می‌ارزد.

5- سلامٌ هِیَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ و در جای دیگر سلامٌ قولاً من رب الرحیم دقت کنید. مدد بجوئیم تا شاید حجابی به کنار رود.

در اینجا آیات قرآن هم چون صاعقه‌ای پر ابهت فرود می‌آید که نامحرمان و ناهلانی چو من را زده و نابود می‌کند (همان طور که در قرآن یاد گردیده که هر که را بخواهد

منحرف می‌کند) اما اهلان و محرمان با زدن این برق‌ها لحظه‌ای چشمشان به عالمی پر
معنا روشن می‌گردد (هر که را بخواهد هدایت می‌کند)
به آیات رعد در قرآن بیانده‌سیم و آیات نور و روشنگری را خداوند توفیق دهد اگر
بخواهد انشاء....

ن و القلم و مایسپرون به دوات و قلم و آنچه می‌نویسد سوگند

4- و إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (و تو بر ادب پیغام ما بر خوئی بسیار نیکو هستی)

آیا بر این معنی نیست که صفات الهی و اسماء الحسنی در ایشان تجلی کرده است.

در کتاب سُنَنِ النَّبِيِّ از جناب علامه طباطبایی می‌خوانیم که روایت شده، داناتر از رسول
خدا کسی روی زمین نبود.

چهره رسول خدا هنگام وحی گرفته می‌شد و رنگ صورتش تغییر می‌کرد و سر به زیر
می‌انداخت. هر گاه به رسول خدا وحی نازل می‌شد صدایی مانند صدای زنبور عسل از
مقابل صورت آن حضرت شنیده می‌شد و در روزهای خیلی سرد وقتی وحی بر
حضرت نازل می‌شد بر پیشانی آن حضرت دانه‌های عرق مشاهده می‌گردید.

مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره علم امام که در حالی که در خانه خود
نشسته و پرده‌ها افکنده شده از آنچه در اطراف عالم اتفاق می‌افتد خبر دارد، پرسیدم
حضرت فرمود: ای مفضل خداوند متعال در وجود رسول خدا(ص) پنج روح قرار داده
بود:

1) روح الحیاه که با آن جنب و جوش داشت 2) روح القوه که با آن قیام و جهاد می‌کرد 3)
روح الشهاده که با آن ایمان آورد و عدالت ورزید 5) روح القدس که با آن حامل نبوت
گشته بود وقتی آن حضرت از دنیا رحلت فرمود روح القدس به امام منتقل شد و

روح القدس نمی‌خوابد و غفلت نمی‌ورزد و کار بیهوده و باطل ندارد. اما این‌ها به چهار روح دیگر دست می‌دهد و امام به وسیله روح القدس آنچه در عالم است می‌بیند.

ابوبصیر می‌گوید:

از امام صادق (ع) درباره معنای آیه (همین طور روحی از امر خود را به تو وحی کردیم، تو قبل از آن نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست. شوری 52)

آنجا که راجع به روح فرموده پرسیدم امام فرمود: آن روح مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال است که از جبرائیل و میکائیل بزرگ‌تر است و همیشه با پیامبر (ص) همراه بود و او را از وقایع با خبر می‌ساخت و یاری می‌کرد و بعد از رسول خدا(ص) با ائمه (ع) همواره همراه است.

امام صادق(ع) می‌فرمایند: آن روح جز با رسول خدا(ص) با هیچ پیامبری همراه نبود. سلمان فارسی می‌گوید: جبرئیل به پیامبر عرض کرد: قسم به آن که به حق تو را به رسالت مبعوث کرد این جایگاهی است که هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشته مقربی جز تو به آن راه نیافته است.

رسول خدا فرمود: در شب معراج بر براق سوار شدم و به جایی رسیدم که بین من و خدا تنها یک حجاب فاصله بود.

رسول خدا فرمود: در شب معراج پروردگارم را به چشم دل دیدم و بین من و او فقط جلال وی حائل بود.

چشم دل باز کن تا که جان بینی

رسول خدا(ص) فرمود: مرا با خداوند حالتی و زمانی است که هیچ فرشته مقرب پیامبر مرسل و بنده مومنی که خدا قلبش را به ایمان محک زده، تاب تحمل آن را ندارد.

رسول خدا در حدیث معراج فرمود:

وقتی به آسمان هفتم رسیدیم و تمام فرشتگان همراه از فرشتگان آسمان جبرئیل و فرشتگان مقرب از ادامه راه بازماندند و به حجاب پروردگار رسیدیم در میان هفتاد هزار حجاب وارد شدم که بین هر حجابی با حجاب دیگر حائل‌هایی از عزت و قدرت و بها و کرامت و کبریایی و عظمت و نور و ظلمت و وقار قرار داشت تا آن که به حجاب جلال رسیدیم و با پروردگار تبارک و تعالی مناجات کردم و در برابرش ایستادم...

ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه

رسول خدا(ص) فرمود:

شب و روزی نیست مگر آن که در آن هدیه‌ای از طرف خداوند آورده می‌شود.

امام صادق(ع) فرمود:

به حضرت عیسی(ع) دو حرف از علوم الهی داده شد و او با آن دو حرف کار می‌کرد و به حضرت موسی(ع) چهار حرف داده شد و به حضرت ابراهیم هشت حرف و به حضرت نوح(ع) پانزده حرف و به حضرت آدم(ع) بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند متعال همه آن‌ها را در وجود حضرت محمد(ص) جمع کرد و اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن به رسول خدا(ص) داده شد و یک حرف از او مخفی ماند.

روایت شده هنگامی که در جنگ احد دندان پیامبر(ص) شکست و صورتش شکافت، بر بعضی از اصحاب بسیار گران آمد و گفتند: آن‌ها را نفرین کن، حضرت فرمود: من برای لعن و نفرین مبعوث نشدم بلکه برای هدایت و دعوت و رحمت به نبوت مبعوث گردیدم، الهی اُتمم را هدایت کن که آن‌ها نمی‌دانند.

پس باید در طلب علم جهد کرد و با تمام وجود توشه برداشت تا به حول و قوه الهی به مقامی رسید که فرشتگان نیز در آن مقام جایی ندارند. پس این روحی که در بدن انسان دمیده شده و حضرت عیسی(ع) با دانستن رمزی از آن مرده را جای می‌بخشید هدیه‌ای به عنوان خلیفه‌ال... را به ارمغان می‌آورد.

قبل از اینکه سراغ مبحث علم و دانش برویم نکته‌ای را عرض کنیم: بارها و بارها عزیزان سالک در مسأله جبر و اختیار درگیر شده و راه به جایی نیز نمی‌برند و در مسیر تفکرات پوچی قرار می‌گیرند که گاه خانه‌خراب کن است. به طور مثال می‌گویند که با خواندن قرآن به جبری بودن عالم و سرنوشت و تقدیر از قبل رقم خورده رسیده‌ایم و کاری از دست ما بر نمی‌آید.

پس چرا به یاد آیه مبارکی نمی‌افتند که حضرت حق می‌فرماید «ما گناهانشان را به جای ثواب می‌نویسیم و تغییر می‌دهیم» آیا تفویض و بخشندگی بزرگ‌تر از این مطلب، دیگر مژدگانی بزرگ‌تر از این.

اما باید راهش را یافت. به یاد استاد مثنوی می‌افتیم که روزی حضرت مسیح(ع) آن روح‌ال... در حال فرار بود و از او می‌پرسند که مگر تو همان مسیح نیستی که مرده زنده می‌کنی و کور بینا می‌کنی و... پس از چه می‌گریزی می‌فرمایند از ابله در گریزم. خداوند توفیق دهد که ابله و بی‌سواد نباشیم و به دنبال باهوش شدن و عالم شدن قدم برداریم، که اگر روح‌القدس بر سنگ خارا نیز بتابد آنگاه از سنگ ناله خیزد.

به یاد داشته باشید اگر در قرآن مجید می‌فرماید "هیچ فعلی صورت نمی‌گیرد مگر به خواست خداوندگار" این تو نبودی که تیر را از کمان رها نمودی بلکه خدای تو بود که تیر را رها کرد و حتی در سوره یونس آیه 22 "او کسی است که شما را در خشکی و

دریا حرکت می‌دهد" و در سوره آدم می‌فرماید "هر آنچه که در ذهن شما می‌گذرد به اذن خداوند است."

پس نتیجه می‌گیرند که باید همه چیز جبری باشد اما چرا این عزیزان قرآن مجید را کامل نمی‌خوانند مگر در قرآن فرموده: *قُمْ لَيْلًا أَوْ قَلِيلًا* (مگر اندکی از شب را بیدار باش) هرگاه به عزیزی بگویی این آیه خطاب به کیست فوراً می‌گوید با رسول‌الد.. است نه با ما. پس بدانیم که قرآن رو به انسان کامل است و لذا میزان و محک تکامل محسوب می‌شود. اگر اکنون رها و بدون صاحب هستیم چون خود چنین خواسته‌ایم اما اگر بخواهیم به خلیفه‌الهی برسیم دیگر راه راه بی‌بند و باری نیست به طور مثال برای هر کس دلبخواه است که در کنکور دانشگاه قبول شود یا نه، اصلاً شرکت کند یا خیر اما اگر تصمیم گرفت که دانشگاه قبول شود دیگر نمی‌تواند هر طور که خواست زندگی کند باید سعی و تلاش را چاشنی زندگی کند و هر چه بیشتر مقیدتر گردد. نتیجه عمل باشکوه‌تر و پر عظمت‌تر خواهد بود. کار نیکو کردن از پر کردن است. مثلی در زبان انگلیسی است که می‌گوید: دختران خوب به بهشت می‌روند اما دختران بد به هر جا.

ما نیز مثلی داریم که می‌گوید: گر خدا داری پادشاهی کن، گر بی‌خدایی هر چه خواهی کن.

پس حال در این آیات تفکر کنیم که آنان آنقدر پروردگارشان را دوست دارند که پروردگارشان نیز آنان را دوست دارد و یا "ذکر کنید مرا تا ذکر کنم شما را". سپس مقامی می‌رسد که دعا کنید تا استجاب کند دعا شما را.

در روایات آمده که: رسول خدا(ص) بر نمی‌خاست و نمی‌نشست مگر با ذکر خدا روزی
امام رضا(ع) به یارانش می‌فرمود: بر شما باد به سلاح پیامبران. گفته شد سلاح پیامبران
چیست؟ فرمودند: دعا.

جناب مولانا می‌فرمایند که از این‌روست که زندگی پیامبران در این دنیا، چند روز جبری
است و در دنیای باقی اختیار دارند و در نتیجه کسانی که این دنیایشان با اختیار بگذرد
در آن دنیا جبری باید زندگی کنند.

جناب مولانا می‌فرمایند:

اشک دیده‌ست از فراق تو دوان	آه آه است از میان جان روان
طفل با دایه نه استیزد و لیک	گرید او گرچه نه بد داند نه نیک
ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی	زاری از ما نی تو زاری می‌کنی
ما چو نانیم و نوا در ما ز تُست	ما چو کوهیم و صدا در ما ز تُست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما ز تُست ای خوش صفات
ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان	تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی نُما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله شان‌اند باد باشد دم به دم
حمله شان پیدا و ناپیداست باد	آن که ناپیداست هرگز کم مباد
باد ما و بود ما از داد تُست	هستی ما جمله از ایجاد تُست
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر	نقل و باده و جام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جست و جو کند	نقش با نقاش چون نیرو کند

اندر اکرام و سخای خود نگر	منگر اندر ما، مکن در ما نظر
لطف تو ناگفته ما می‌شنود	ما نبودیم و تقاضامان نبود
عاجز و بسته چو کودک در شکم	نقش باشد پیش نقاش و قلم
عاجزان چون پیش سوزن کارگه	پیش قدرت خلق جمله بارگه
گاه نقشش شادی و گه غم کند	گاه نقشش دیو و گه آدم کند
نطق نه تا دم زند در ضدّ و نفع	دست نه تا دست چنبد به دفع
گفت ایزد ما رمیتِ اِذِ رَمیت	تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت
ما کمان و تیراندازش خداست	گر بپرانیم تیر آن نه زماست
ذکر جباری برای زاری است	این نه جبر این معنی جباریست
خجالت ما شد دلیل اختیار	زاری ما شد دلیل اضطرار
وین دریغ و خجالت و آزر چيست	گر نبودی اختیار این شرم چيست
خاطر از تدبیرها گردان چراست	زجر استادان و شاگردان چراست
ماهِ حق پنهان کند در ابرو	ور تو گویی غافل است از جبر او
بگذری از کفر و در دین بگروی	هست این را خوش جواب ار بشنوی
وقت بیماری همه بیداری است	حسرت و زاری گه بیماری است
می‌کنی از جرم استغفار تو	آن زمان که می‌شوی بیمار تو
می‌کنی نیت که باز آیم به ره	می‌نماید بر تو زشتی گُنه
جز که طاعت نبودم کاری گزین	عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این
می‌بخشد هوش و بیداری ترا	پس یقین گشت این که بیماری تُرا
هر کرا در دست او برده است بو	پس بدان این اصل را ای اصل جو

هر که او بیدارتر پر دردتتر هر که آگاهتر رخ زردتر

گر ز جبرش آگهی زاریت کو بینش زنجیر جباریت کو

بسته در زنجیر چون شادی کند کی اسیر حبس آزادی کند

ور تو می بینی که پایت بسته اند بر تو سرهنگان شد بنشسته اند

پس تو سرهنگی مکن با عاجزان زانکه نبود طبع و خوی عاجز، آن

چون تو جبر او نمی بینی مگو ور همی بینی نشان دیو کو

در هر آن کاری که میل استت بدان قدرت خود را همی بینی عیان

واندر آن کاری که میل نیست و خواست خویش را جبری کنی کاین از خداست

انبیا در کار دنیا جبری اند کافران در کار عقبی جبری اند

انبیا را کار عقبی اختیار جاهلان را کار دنیا اختیار

زانکه هر مرغی به سوی جنس خویش می پرد او در پس و جان پیش پیش

کافران چون جنس سجین آمدند سجن دنیا را خوش آیین آمدند

انبیا چون جنس علیین بدند سوی علیین جان و دل شدند

دیگر دست خود ماست که راه باریک چون تار مو تیز چون لبه شمشیر را انتخاب کنیم

یا اینکه به راحتی در بیابان بی انتهای بی قیدی و بی بند و باری به هر سو که خواستیم

روانه گردیم.

همه بارها این مطلب را ذکر کرده اند اما بگذارید یک بار دیگر نیز بشنویم. آیا سراغ دارید

کسی را که به دنبال دنیا بوده و سیر شده باشد؟ مانند آب شوری که هر چقدر بیشتر

نوش کنید تشنگی بیشتری پیدا خواهید کرد.

پس کسانی که علم را توشه راه کنند و عمل صالح را جوشن طریقت نمایند با پا گذاشتن در مسیر خودشناسی از کلمه به کمال تکامل راه خواهند یافت و اما شرط واقعی آن خلوص و بی‌ریائی در عمل است اول باید با خود کنار بیاییم ترفندهای عقل و منطق مادی خود را بشناسیم و به مبارزه و جهاد بر علیه آن بپا خیزیم تا دشمن اصلی که منم و خودی ماست را بشناسیم چگونه می‌توان به جنگ آن برویم و دیو تن رها گردیم و به خدا رسیم. پس خودشناسی مقدمه خداشناسی است. دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

اجازه بدهید کلامی را از استاد بزرگوار آقای حسنعلی محمدی (پرواز) نقل قول کنیم:

آنان که رسیدند ز نامت به نشانی در عالم حیرت همه بی‌نام و نشانند

برخی عرفان را علم به خدا از راه اسماء و صفات تعریف کرده‌اند و معتقدند: خدا را از طریق اسماء و صفات او شناختن شروع معرفت است و به دنبال آن عمل به محتوای اسماء و صفات خواهد بود و بر این اساس، میان صفت خدا و اسم خدا تفاوت قایل شده‌اند و گفته‌اند: صفت خداوند یعنی حقایق معقول کمالیه و اسم خداوند یعنی لحاظ کردن ذات با یکی از کمالات در توضیح این مطلب باید بگوییم که: علم صفت خداست و عالم اسم خداست. حیات صفت خدا و وحی اسم اوست، اراده صفت خدا و مرید اسم اوست، رحمت، صفت خدا و رحمان و رحیم اسم خدا هستند. در زبان فارسی و عربی، قدرت، اراده، رحمت مصدر هستند و برخی از آنها اسم معنی هستند در برابر ذات و نباید به آنها صفت گفت. اما ما آنها را صفت می‌نامیم برای اینکه صفت حقیقی معقول و معنویست و علم یک حقیقت عقلانی معنویست.

پس هر حقیقت عقلانی به شرط آنکه حکایت از کمال نماید صفت است بنابراین صفت خدا یعنی حقایق معقوله کمالیه‌ای که نسبت به ذات او دارد و اگر ما ذات را با یک صفت لحاظ

کنیم می‌شود اسم. مثلاً ذات با لحاظ قدرت، می‌شود قادر و ذات با لحاظ علم، می‌شود عالم و ذات با لحاظ لطف می‌شود لطیف و ذات با لحاظ رحمت می‌شود رحمان و رحیم. پس هرگاه ذات را با صفتی لحاظ نماییم، می‌شود اسم خدا ذات با غفران می‌شود غفار و غفران صفت خداست.

یاد کنیم از کلمات متبرک، شیر خدا امیرالمومنین علیه‌السلام: حکمت 147 نهج‌البلاغه: امواج علم بر اساس حقیقت ادراک و بصیرت بر آنها هجوم برد و به یکباره آنان را احاطه نمود و جوهره ایمان و یقین را به جان و دل خود مس کردند و آنچه را خوشگذران‌ها سخت و ناهموار داشتند نرم و ملایم و هنجار انگاشتند و به آنچه جاهلان از آن در وحشت و ترس بودند، انس گرفتند.

فقط با بدن خاکی خود هم‌نشین دنیا شدند، با روح‌هایی که به بلندترین قله از ذروه‌ی قدس عالم ملکوت آویخته بود.

ایشانند در روی زمین جانشینان خدا و داعیان بشر به سوی دین خدا. آه آه چقدر اشتیاق زیارت و دیدارشان را دارم.

ببینیم جناب ملاصدرای بزرگ در رابطه با کلمه چه می گویند در مبحثی به

نام پژوهشی در اسماء و صفات خدای بلندمرتبه می خوانیم

بدان که شناخت اسماء الهی، علمی شریف و دقیق و بسیار دشوار است که پدر ما (حضرت آدم «ع»)) با آن بر فرشتگان برتری یافت. چنانکه خدای بزرگ می فرماید: «و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبونی باسماء هولاء ان كنتم صادقین، قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم و الحكيم، قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال ألم أقل لكم انی اعلم غیب السماوات والارض واعلم ماتبدون و ماكنتم تکتمون»^۲.

مقصود از اسم- نزد عرفا- همان معنای محمول بر ذات است و فرق میان اسم و صفت به وجهی، همانند فرق میان مرکب و بسیط است؛ چنانکه أبيض (سفید) اسم، و بیاض (سفیدی) صفت است. پس مسمی یکی است و اسماء بسیارند، که همه محصولات عقلی می باشند و مراد از آنها الفاظ نیست؛ چه الفاظ از جهت حمل اتحادی غیر محمول اند، اما آن محصولات در حقیقت برای ذاتی که بدانها موسوم است، علامات و معرفات اند، و از صفت به اسم تعبیر می شود که با این معنا، اختلاف در اینکه آیا اسم عین مسمی است یا نه، بر می خیزد «والد.. الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروالذین یلحدون فی اسمائه»^۳.

^۲ - سوره بقره، آیه 31، 32، 33. همه نامها را به آدم آموخت پس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد. پس گفت مرا از نامهای اینان خبر دهید اگر راست می گویند. گفتند منزهی تو، دانشی ما را نیست مگر آنچه تو به ما آموختی، به درستی که تو دانای درست کرداری. گفت ای آدم ایشان را از نامهای ایشان خبر ده. پس چون آدم آنان را از نامهایشان خبر داد گفت شما را نگفتم که من از پنهانی آسمانها و زمین آگاهم و آنچه را که آشکار می کنید یا پنهان می دارید می دانم.

^۳ - سوره اعراف، آیه 18 و خدا را نامهای نیکوست. پس او را به آن نامها بخوانید و کسانی را که درباره اسماء خدا به راه کژ می روند واگذارید.

چون این مطلب را فهمیدی، بدان که اسماء خدای بلندمرتبه در حقیقت همان محمولات عقلی‌اند، که ذات احدیتش بر آنها مشتمل است و جعل و تأثیر بدانها تعلق ندارد، بلکه آنها بدون جعل و ثابت در ذات، موجوداند. سزاوارترین مجعولاتی که ذات خدای تعالی بدانها شناخته می‌شود و مظاهری برای اسماء و صفات وی هستند، همان کلمات تامات و ارواح عالیات خداونداند، که به منزله اشعه نور وجه و کمال او، و در حکم معرفات جلال و جمال وی هستند و اسماء حسنی نیز نامیده می‌شوند.

پژوهش

بدان که برخی از صفات خدای تعالی - مانند: جود، قدرت و علم، حقیقی کمالی‌اند که بر ذات او زائد و اضافه نمی‌باشند، بلکه عین ذات وی هستند، بدین معنی که ذات وی از حیث حقیقتش، مبدئی است برای انتزاع آن صفات از ذات، و مصداقی است برای حمل آنها بر آن. و برخی از صفات خدا - مانند: قدوسیت و ازلیت و فردیت و جز آن - سلبی محض‌اند و اتصاف بدان‌ها به معنی سلب اتصاف به صفات نقص است. برخی دیگر از صفات خدا - مانند: مبدئیت و مبدعیت و خالقیت و امثال آن - اضافی محض و زائد بر ذات وی و متأخر از ذات هر آنچه به آن نسبت داده می‌شود - است، و اضافه شدن این صفات بر ذات، در وحدانیت خدا هیچ خللی وارد نمی‌آورد، چه علو و مجد واجب، بسته به نفس این صفات اضافی نیست، بلکه بسته به بودن آنها در ذات اوست، به طوری که تمامی این صفات از ذات او نشأت می‌گیرد و بر هیچ کس پوشیده نیست که صفات حقیقی خدا تکثر و تعدد نمی‌پذیرد، و جز بر حسب تسمیه اختلافی در میان آنها نیست. همچنانکه شیخ‌الرئیس در تعلیقات گوید: «خدا آن نخستین است، که به سبب تکثر صفاتش، کثرت‌پذیر نیست، چه هر یک از صفاتش - چون به عین تحقیق‌بنگری - در قیاس با او عین

همان صفت دیگر است، پس قدرت او حیات او، و حیات او قدرت او، و هر دو اینها در واقع یکی است، و او حی است، بدان جهت که قادر است، و قادر است بدان جهت که حی است و همچنانکه ابوطالب مکی گوید: «مشیت خدای تعالی، قدرت اوست». به همین ترتیب معنا و مقتضای صفات اضافی خدا نیز تکثیرپذیر نیست. همین طور صفات سلبیه خدا. پس اضافات خدای بزرگ بر اشیاء، اگرچه از نظر نام متعددند، لیکن تمامی آنها به معنایی واحد و اضافه‌ای واحد برمی‌گردند، که آن قیومیت ایجابی و پایداری بایای خدا بر اشیاء است؛ و نیز از این جاست که معنای سخن شیخ‌الرئیس در تعلیقات آشکار می‌شود، که می‌فرماید: «همه اشیاء در اوایل (مجردات طولیه یا عقول)، واجب‌الوجوداند، و البته امکان را در آنجا راه نیست». پس اگر چیزی در وقتی نباشد، از جهت قابل است، نه از جهت فاعل؛ و هرگاه که از ماده استعدادی بروز کند، صورتی از آنجا در آن حادث می‌شود، چه در آنجا منع و بخلی نیست. پس تمامی اشیاء در آنجا واجب‌الوجوداند، و چنان نیست که زمانی حادث باشند و زمانی نه؛ و وضع وجودی آن موجودات آن موجودات به مانند وضع وجود و حدوث آنها در نزد ما نیست.

بدان که ذات خدا، با تغییر پذیرفتن جزئیات چیزی که به آن نسبت داده می‌شود، تغییر نمی‌پذیرد - اگرچه اضافه تغییر می‌پذیرد - همچنانکه از شیخ‌الهی، شهاب‌الدین سهروردی نقل شده است که: آنچه دانستن و فهمیدنش بر تو واجب است، این است که، انتساب اضافات مختلف به واجب‌الوجود جایز نیست تا اینکه موجب اختلاف حیثیات موجود در او شود، بلکه واجب‌الوجود را تنها یک اضافت است و آن مبدئیت او است و بس و «پروردگارت صبح و شامی ندارد».

تبصره

بدان که کلمه ال... (خدا) به اعتبار جامعیت آن بر جمیع صفات کمالی، نامی برای ذات الهی است و صورت آن، انسان کاملی است که با این سخن پیامبر(ص) که می‌فرماید: «اوتیت جوامع الکلم^۴»، بدان اشاره شده است؛ و کلمه رحمان، مقتضی وجود است، که بر حسب اقتضای حکمت بر همه چیز منبسط است؛ و کلمه رحیم مقتضی کمال معنوی اشیاء، بر حسب نهایت است، به همین جهت گفته شده و تمام باشند، و این اسم بر جمیع اسماء فعلیه مشتمل است. دو اسم حی و قبوم برای کسی که حق بر وی تجلی کرده است، اسماء اعظم‌اند. پس کسی که این دو اسم را بر زبان عیان- نه بر زبان بیان- ذکر کند، خدا را با اسم اعظم ذکر کرده است، یعنی با آن اسمی که چون خوانده شود پاسخ می‌گوید و چون از او درخواستی شود، عطا می‌فرماید.

و بدان که اسم اعظمی که از آن سخن به میان آمد، پنهان است و سبب پنهان بودنش آن است که برای هر سائلی زبان حال نیست؛ چه اگر هر خواننده‌ای زبان حال می‌داشت، با هر اسمی که پروردگارش را فرا می‌خواند، اسم اعظم بود، به همین جهت چون از بایزید بسطامی درباره اسم اعظم سؤال شد، گفت: «برای اسم اعظم حد محدودی نیست، ولیکن اگر خانه قلبت را برای وحدانیت خدا خالی گردانی، هر اسمی، اسم اعظم است» و بر تو پوشیده نماند که برخی از اسماء، مرکب از حروف و برخی از آنها- مانند الرحمن الرحیم- مرکب از کلمات‌اند، و اسماء اخیر بر حسب ترکیبشان دارای خواصی، بر حسب انفرادشان نیز دارای خواصی دیگرند- مانند خواص عقاقیر^۵ نسبت به خواص معاجین^۶-

^۴ - سخنان مختصر و جامع را به من دادند. بهج الفصاحه، ص 195

^۵ - جمع عقار، گیاه که بدان تداوی نمایند و یا اصل داروها (منتهی الارب)

^۶ - جمع معجون، دارویی مرکب از چند دوا که با هم مخلوط کرده باشند (فرهنگ فارسی، معین)

و «قل لو كان البحر مدداً لكلمات ربى لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربى ولو حننا بمثله
مدداً»⁷.

بجای وزیرى

⁷ - سوره كهف، آیه 109، بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مداد می بود، پیش از آنکه کلمات پروردگار را به پایان رسد، دریا تمام می شد، اگرچه مثل آن را مدد می آوردیم.

اسلام و ایران از لحاظ نمادها توحیدی اشتراک‌های زیادی دارند

نمادشناسی و ارتباط آن با ادیان

آن خدایی که هفت آسمان بلند را با نظم بیافرید و درنظم خلقت خدای رحمان بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت، باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟ (سوره ملکه آیه 3)

اگر بپذیریم که جهان بی‌حساب و کتاب نیست و هیچ چیزی وجود ندارد که بی‌دلیل موجود باشد به عالمی پا می‌گذاریم که آنرا دنیای "معناشناسی" می‌نامند. به گفته بزرگان این علم در نمادشناسی چیزی به نام "این است و جز این نیست" وجود ندارد و هر کسی به قدر وسع خود در این راه تلاش می‌کند و از زاویه دید خود معنایی را درک می‌کند.

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ ما باید در افسون گل سرخ شناور باشیم.

عالم سراسر حسن و در عین حال پر رمز و زار هنر اسلامی و ایرانی، آنچنان با هم تلفیق شده‌اند که توجهات وسیعی را از سوی مستشرقان و اسلام‌شناسان غرب و شرق ظرف دو بیست سال گذشته برانگیخته است، تحقیقاتی که به کشف مبانی علمی و رازوارانه این هنر می‌انجامد.

شرح کامل این ماجرا خود مجالی فراخ می‌طلبد اما نفس این معنا ضرورت بازنگری عمیق و تأملی دقیق در متن مصادیق و مبانی هنر ایرانی و اسلامی را ایجاب می‌کند.

برای کاویدن این ظاهر و رمزگشایی از این باطن گفتگویی با دکتر محمداسماعیل شفیعی پور استاد ادبیات دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبایی و دانشگده خبر انجام دادیم.

"نماد" چیست و ابتدا خود این کلمه را معنی کنید؟

اسطوره‌هایی که آرام آرام در عرصه تاریخی و عرصه علمی و فرهنگی کشور تبدیل به نماد می‌شوند. در ادبیات و هنر فارسی تشبیه و استعاره یک رکن اساسی است و اگر به المان‌ها و تصاویر را وجه شبه بدهیم آن را نماد کرده‌ایم.

نماد وجوه زیادی را از جهات مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهد و ممکن است منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باشد، درحقیقت نمادها عناصری هستند که در درون خودشان وجوه شبه مختلف از جهات و سطوح مختلف را به نمایش می‌گذارند. تصاویر و لغاتی که در هم ترکیب می‌شوند که می‌توان از آنها معارف زیاد و اندیشه‌های مختلف الهام گرفت. البته نمادها در دنیای هنر، اسطوره نیز معنا می‌شوند با این مضمون که چند وجهی و چند ضلعی پیش می‌روند و تصاویر در هم آمیخته و عمیقی هستند که توسط نسل‌های مختلف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

هر نسل و هر قوم نمادهای خاص خود را دارد آیا این به ادیان نیز مربوط می‌شود؟

البته که چنین است: عناصر مذهبی را با ادبیات و هنر ایران عجین شده‌اند و هر دو به بالا حرکت می‌کنند و در این مسیر رو به بالا و وحدانیت، نمادسازی صورت می‌گیرد.

آیا در این مورد می‌توانید مثال عینی بزنید؟

به عنوان مثال "می" از تشبیه و استعاره به معرفت گذشته و وارد دنیای نمادها شده است و یا "جام می" به جام جم که به قلب آینه درون و پیر درونی تعبیر می‌شود یعنی این استعاره‌ها چندوجهی شده و به نماد تبدیل شده‌اند. متأسفانه در کلاس‌های ادبیات ما حتی در سطوح بالای دانشگاهی می‌را فقط به معرفت تشبیه و معنی می‌کنند ولی دقت کنید که از همین یک کلمه چقدر پیچیدگی معنایی می‌توان استخراج کرد.

اینها که شما گفتید نمادهای کلامی بود آیا نماد تصویری نیز به همین معناست؟
بله، البته بهنمادهای تصویری خیلی کم‌توجه کرده‌اند یک مثال بسیار ملموس می‌زنیم، خانه همه ما یک نماد است در دق‌الباب نماد تصویری خانه به صورت یک محراب است پس خانه محل این تلقی می‌شود.

من شنیده‌ام سلام کردن، صرفاً یک کلمه نیست بلکه یک نماد است؟
سلام باران رحمت است که بر روی پیکره انسان می‌بارد همان طور که در حدیث قدسی آمده است پس داخل شوید در عین سلام و امنیت. در خانه‌های قدیمی درها را کوتاه‌تر از قد معمولی آدم‌ها می‌ساختند، تا برای ورود به خانه خم شوید و با حفظ کرامت و خضوع وارد شویم، سلام تصویر عینی و کلامی احترام را در خود دارد. با سلام سلامت طرف را از خداوند درخواست می‌کردند اگر دقت کنیم نکات زیبایی بین انحنای ورودی منازل و سلام وجود دارد و این به معنی وحدت عینی و کلامی و وحدت عملی و واژگانی یعنی عین توحید.

آیا اینها بعد از اسلام به ایران وارد شدند؟

خیر ایرانی‌ها جزو مکاتب توحیدی بوده‌اند چه از زمان زرتشت و چه قبل از آن ایران‌ها هرگز دین غیرتوحیدی نداشتند بنابراین همه المان‌های ما نشانه‌های توحیدی دارد و اسلام آمد و به زیبایی آنها تحکیم و عمق بخشیده و به آنها معنا داد.

چه عمقی؟

ایرانی‌ها احترام و ناچ گذاشتن و پرستش خالق غیر بت را داشتیم، اسلام به این رنگ و بو و معنای دینی داد. به عنوان مثال ایرانی‌ها برای ورود به خانه کفش‌های خود و ماهواره‌های خود را از پا درمی‌آوردند و آن را احترامی به صاحب‌خانه محیط‌خانه می‌دانستند اسلام نیز آن را تأکید وقتی به وادی مقدس دارد می‌شوید. ایرانی‌ها قبل از اسلام با مسیحیت نیز مواجه شده‌اند تبادل نمادی بین ایران و مسیحیت نیز وجود دارد؟

گفته‌اند مسیح(ع) پای افراد میهمان خود را می‌شوید ولی این مورد را ما در آیین‌های قدیمی‌تر ایرانی نیز داریم که گرد و غبار را از رهوار شما گرفته و دست‌های شما را می‌شستند من به زیبایی این نکته تأکید می‌کنم شستن دست‌ها یعنی خداوند نور و عنایت مهر را که در نماد آب است بر مقدرات تو که نمادش دست است همواره روان گرداند. چون در عالم نمادشناسی دست همان مقدرات انسانی است این را در اسلام نیز می‌بینیم که در شب‌های قدر و تمام اوقاتی که ادعا می‌کنیم و یا در قنوت دست‌های خود را بلند می‌کنیم چنگ در رلفان آسمان می‌زنیم و از خداوند می‌خواهیم که مقدرات ما را در عین عنایت به ما بدهد. من تمام این‌ها را رابطه و ارائه خدمات متقابل بین ایران و اسلام می‌دانم که در عین زیبایی و استحکام، توحیدی محض است.

نمادهای حجمی مهم داریم؟

ما منحنی را داریم در شکل‌شناسی و طراحی همه چیز را در منحنی تعریف می‌کنیم. منحنی رمز و راز ملکوتی هنر ایرانی است هیچ چیزی در آفرینش وجود ندارد که در مدار و منحنی نباشد در اسلام نیز رکوع را داریم که نمادی منحنی‌وار است خدا می‌فرماید رکوع کن با رکوع‌کنندگان. تنها تصویر و حجمی که نماد واقعی انا... و الیه راجعون را می‌رساند منحنی است، بدین معنا که از همانجا که شروع کرده‌ایم به همانجا باز می‌گردیم همه عالم در درون خود پیرامون یک هسته مرکزی در چرخش است و این هسته ذات باریتعالی است.

وقتی از چرخش به دور چیزی صحبت می‌کنیم ناخودآگاه ذهن به سمت طواف دور کعبه پرواز می‌کند آیا حج و کعبه نیز نمادشناسی دارد؟

در خود حرکت حج نمادهایی نهفته است که اگر ذهن هر انسان آزاده‌ای آنها را بشناسد ناخودآگاه شیفته آن می‌شود. ما ناخن می‌تراشیم برای اعلام اینکه قدرت و اراده خود را در معیشت الهی محو می‌کنیم. لباس درآوردن نماد عریانی از تمام تعلقات و بی‌رنگ شدن است. مو کوتاه می‌کنیم که نشان دهیم خدایا آنچه که اندیشیده‌ام و فکر کرده‌ام و آنچه از سر من تراوش کرده است را کوتاه کرده و خود را از هر اندیشه‌ای غیرالهی تهی می‌کنم. این اعمال پرمغز همگی مقدمه‌ای است برای ورود به منحنی عشق و نقطه تسلیم. در دایره امکان ما نقطه تسلیمیم حکم آنچه تو فرمایی رأی آنچه تو بنمایی طواف 7 دور است واژه مقدس 7 در ادبیات فارسی معنا دارد و این هم حامی از ریشه‌های مشترک توحیدی اسلام و ایرانیان

است و اگر نخواهیم این نمادها را زنده، احیا و بشناسیم در حقیقت عصاره معرفت بشری را از دست داده‌ایم.

محرم و عاشورا را از دیدگاه نمادشناسی توضیح دهید؟

از محرم و عاشورا بسیار مباحث زیبایی می‌توان استخراج کرد و چه خوب بود که خطیبان و بزرگان ما به جای پرداخت به بحث‌های تکراری کمی در این وادی تلاش بیشتری می‌کردند. در نمادشناسی عددی حرکت امام حسین از چهل آغاز می‌شود آن حضرت حج‌الوداع خود را نیمه کاره رها کرد تا به حجه: العشق برسد (سی روز ذی الحجه و 10 روز محرم) چهل نماد پختگی انسان است و اکثر پیامبران در 40 سالگی مبعوث شده‌اند. جالب اینجاست که ما بعد از عاشورا یک 40 دیگر در اربعین می‌بینیم که انقلاب پیام‌رسانی حضرت زینب (س) در آن روز روی می‌دهد و آن چیزی که عاشورا از کتمان و پنهانی درآورد و حتی یزیدبن معاویه را نیز به زانو درآورد سخنرانی حضرت زینب در اربعین عاشورا بود. امام در ظهر روز دهم محرم به شهادت رسید و این یک معنای زیبا دارد. عدد 10 کمال هر چیزی است و ظهر کمال روز و نهایت درخشش آفتاب بر زمین و امام(ع) در ظهر عاشورا به شهادت رسیدند تا آفتاب عاشق کامل بتابد. به نظر من آن چیزی که این حادثه را در طول تاریخ به اینجا رسانده سعی کامل و حرکت حسین و یارانش در منحنی عشقی به نام کربلا و واقعه عاشورا است. طبق صحبت‌های شما پس دیگر شهیدان کربلا هم در حرکاتشان، سخنانشان و نهایت در شهادتشان نمادهایی برای شناختن دارند.

من به ابوالفضل(ع) سردار، یار باوفا، علمدار و برادر امام حسین(ع) اشاره می‌کنم که شهادتش سرشار از نمادها و نشانه‌هاست. دست‌هایش اگر بریده شد به خاطر این است که لختی از خنکای آب را احسا کرد، پاها اگر بریده شد به خاطر ناتوانی آن حضرت در رساندن آب به خیمه است چشم‌ها اگر تیر خورد به خاطر تلالو آب فرات است که در آنها درخشید، او تمام اینها را یکی یکی داد تا شرمنده کودکان و خیمه نباشد.

این‌ها خاندان بنی‌هاشم بودند بقیه شهدا چطور؟

پس از شهادت بر بدن‌های آن بزرگواران اسب‌هایی که با میخ‌های تازه نعل شده بودند دواندند تا تکه تکه شوند این یعنی رشته رشته شدن بدن‌های آنها در راه منحنی عشق به خدا تقدیم شده و ذرات کوچک اجسام آنها نیز به ملکوت خدا و مذهب عشق شهادت دهد. من به تعداد آنها نیز اشاره می‌کنم. در مذهب عشق و عالم شناسی 72 تقابل اعدادهای 7 و 2 و جمع آنها 9 است و این عدد است که از میان تمام نقل‌هایی که از عاشورا مانده است (در مورد تعداد شهدا) مشهورتر و ماندگارتر است.

به اول بحث عاشورا که بنگریم می‌بینیم که امام حسین(ع) حج را رها کرد چرا؟

درست است که حج تفسیر و راه عشق است ولی حسین(ع) حج را راه دید ولی هدف قرار نداد حج در عشق کامل جایی ندارد. مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه است. حسین به این جهان لا گفت و لا رمز توحیدی این جهان ناسوتی است و لا گفت تا به الاله... برسد. حسین(ع) نماد عشق به تمام کلمه و در نهایت کمال است او حتی این حرکت را در تمام اجزای خود و حتی در سکوت پرمعنای خود در ظهر عاشورا که واژه‌ایی برای ابراز ندارد به ظهور

می‌رساند یعنی در عین بی‌واژگانی که توحید ناب است به شهادت می‌رسد. خاموشی بحر است و گفتن همچو جوی بحر می‌خواند تو را جو را مجو امام در دریایی از معنا غرق است و دیگر واژه‌ایی نمی‌خواهد. در عالم تصویر و نمادشناسی به نظر می‌آید او جسم خود را در راه عشق و توحید کامل ذبح می‌کند و حسین نوری است در جهان نمادشناسی عشق به تمام معنا. همه هستی عین کلمه است و عاشوراییان به جایی می‌رسند که عین او می‌شوند و این عینیت آنها را نور واژگانی و یا واژگانی نورانی تبدیل می‌کند. که در جهان خلقت برای همه هستی مثل یک آفتاب درخشان راهنما می‌شوند. به عقیده من کمال نا سوتی ابتدای راه حسین است.

حروف الف

حروف	ملفوظی	مبسوط	اعداد	معانی	اسماء
17	182	6	31	آن خدای فرمانروا	آل
18	913	7	801	پس از همه خلق هست	آخر

22	155	8	13	یگانه	احد
22	188	8	36	خدا	اله
22	263	8	111	مانوس شونده	الف
21	402	8	241	دستور دهنده	آمر
22	193	8	41	خدای بلند مرتبه	ایل
22	383	8	231	خدای جبرئیل و رسولان	آلر
22	149	8	7	همیشه	ابد
21	249	8	78	گرامی تر	اعزّ
22	190	8	38	نخستین	ازل
25	272	9	71	منم خدای و می دانم	الم
24	321	9	101	نام خدا است	اسم
26	195	9	37	نخست	اول
25	235	9	34	برتر از همه بزرگان	اجل

23	328	9	215	پاک تر از همه چیز	اطهر
26	411	10	249	بخشاینده تر	ارحم
27	410	10	293	بیننده تر	ابصر
26	416	10	223	بزرگ تر	اکبر
27	201	10	48	نخستینی	ازلی
26	523	10	351	بلند پایه تر	ارفع
26	753	10	581	آبرومندتر	اشرف
27	160	10	17	همیشگی	ابدی
26	231	10	38	هوشمند تر	ازکی
27	199	10	46	پروردگار من	الهی
26	239	10	17	اسم عبریست	آهنیاً
31	259	11	66	جامع صفات حق	الله
30	238	11	10	مورد مراجعه بندگان	اواب

30	346	11	119	نیکوتر	احسن
29	562	11	331	زودتر انجام دهنده	اسرع
29	503	11	261	بخشایش کننده تر	اکرم
29	1232	11	1011	برتر از آسمان ها و زمین	اعظم
30	348	11	121	انس دهنده	انیس
30	318	11	101	راز نگهدارنده	امین
29	311	11	69	بهترین داوری کننده	احکم
299	682	11	451	خواهش پذیرنده تر	اشفع
33	423	12	102	برتر از آنچه به فکر آید	اعلیٰ
33	402	12	141	داناتر از دانایان	اعلم
33	418	12	92	پناه	امان
34	347	12	105	درستکارتر	اعدل

34	422	12	195	راستگوتر	اصدق
34	212	12	14	بخشنده تر	اجود
33	289	12	48	پراوازه تر	امجد
33	417	12	145	پیشقدم تر	اقدام
32	451	12	171	شنواتر	اسمع
39	405	14	87	خدای ما	آلهنا
47	911	18	518	از اسماء عبریست	اشراهیاً

حروف باء

حروف	ملفوظی	مبسوط	اعداد	معانی	اسماء
10	204	4	202	بخشش کننده	
15	20	6	17	انس مطلق	بهی
15	215	6	212	دوری ورزنده	بری
19	49	7	16	بنا گذارنده	بدی

18	285	7	203	بخشش نموده	بار
18	120	7	8	درخشنده	بهاء
23	326	9	213	آفریننده	باری
24	310	9	302	بینا	بصیر
27	1446	10	1303	بلندمرتبه و مرتفع	باذخ
28	60	10	20	مهربان	بدوح
26	344	10	72	گشایش دهنده	باسط
27	410	10	293	بیننده	باصر
26	306	10	113	پاینده	باتی
26	745	10	573	فرستنده پیغمبران	باعث
27	179	10	86	نو بیرون آورنده	بدیع
27	230	10	62	اندرون هرچیز	باطن
27	231	10	63	روشن و هویدا	بائن

27	160	10	17	آشکار سازنده	بادی
26	424	10	312	حمله کننده	بطاش
26	424	10	312	حمله آورنده	باطش
27	179	10	86	دور از ادراک خلق	بعید
31	910	11	733	بخشش کننده	بازل
31	910	11	733	مبالغه بذل	بزال
32	427	12	258	دلیل و حجت	برهان
21	602	8	441	به حد کمال رسانیده	تام
25	528	10	409	توبه پذیر	تواب
23	1116	9	903	استوار و پاینده	ثابت
22	718	9	551	مورد ستایش خلق	ثناء

حروف جیم

21	365	8	204	پناهگاه	جار
----	-----	---	-----	---------	-----

22	135	8	43	آشکار و روشن	جلی
27	143	10	50	فراوان دهنده	جزیل
26	368	10	206	سرکشی کننده	جابر
26	368	10	206	مسابقه غلبه کننده	جبار
31	206	11	73	بزرگوار و آزموده و محترم	جلیل
30	225	11	83	احسان و نیکی و خوبی	جمیل
33	325	12	74	زیبائی مطلق	جمال
34	306	12	64	عظمت و بزرگی	جلال
34	209	12	14	بخشنده مطلق	جواد
32	384	12	114	گردآورنده کمالات	جامع
33	365	12	104	قراردهنده	جاعل
33	365	12	104	مبالغه ، استعمال	جعال

				<u>نمی شود</u>	
--	--	--	--	----------------	--

حروف حاء

<u>10</u>	<u>20</u>	<u>4</u>	<u>18</u>	<u>همیشه زنده</u>	<u>حی</u>
<u>13</u>	<u>190</u>	<u>5</u>	<u>108</u>	<u>راست و درست و سزاوار</u>	<u>حق</u>
<u>15</u>	<u>101</u>	<u>6</u>	<u>98</u>	<u>بسیار نوازش کننده</u>	<u>حفی</u>
<u>21</u>	<u>200</u>	<u>8</u>	<u>68</u>	<u>داوری کننده</u>	<u>حکم</u>
<u>20</u>	<u>26</u>	<u>8</u>	<u>22</u>	<u>دوست و معشوق</u>	<u>حبیب</u>
<u>20</u>	<u>1002</u>	<u>8</u>	<u>998</u>	<u>نگهبان</u>	<u>حفیظ</u>
<u>23</u>	<u>143</u>	<u>9</u>	<u>80</u>	<u>حساب دارنده</u>	<u>حسیب</u>
<u>23</u>	<u>1102</u>	<u>9</u>	<u>989</u>	<u>نگاه دارنده</u>	<u>حافظ</u>
<u>26</u>	<u>211</u>	<u>10</u>	<u>78</u>	<u>دانشمند و صاحب حکمت</u>	<u>حکیم</u>
<u>27</u>	<u>181</u>	<u>10</u>	<u>88</u>	<u>بردبار</u>	<u>حلیم</u>

26	221	10	59	پشتیبان	حامی
26	243	10	71	حساب کننده	حاسب
27	123	10	64	زنده و پاینده	حيوم
27	123	10	1009	آماده به کار	حاضر
26	681	10	509	گرد آورنده خلق	حاشر
27	145	10	62	ستوده	حمید
29	311	11	69	فرمان دهنده	حاکم
30	245	11	53	ستوده کننده	حامد
31	332	11	109	بخشایش و مهربانی کننده	حنان

حروف خاء

12	813	6	810	نیکوکار و کریم	خیر
12	894	8	890	پناه دهنده و نگهبان	خفیر

20	816	8	812	بسیار آگاه و دانا	خبیر
27	1598	10	1481	ذلیل و خوارکننده سرکشان	خافض
30	964	11	7031	آفریدگار عالم	خالق
30	964	11	731	از نیستی به هستی آورنده	خالق
77	1725	28	1242	نیکوترین یاری کنندگان	خیرالناصرین

حروف دال

19	237	7	209	بدون پایان	دهر
26	217	9	35	رهنما به نیکویی	دال
27	166	10	23	گستراننده زمین	داحی
27	358	10	215	نرمی و نوازش کننده	داری
30	167	11	55	باقی و پایدار	دائم
30	357	11	155	دور کننده بدی ها	دابع

30	287	11	85	خواننده به سوی خود	داعی
31	233	11	65	نزدیک	دانی
36	181	11	35	داروی من	دوائی
31	149	11	60	پایداری دهنده	دیوم
31	263	11	65	پاداش دهنده و قهار	دیان
32	188	11	74	راهنمایی کننده	دلیل
33	266	12	220	تیز هوش	دیهور
33	269	13	70	باریک بین	دیهان
39	239	14	100	پایدار کننده	دیموم

حروف ذال

19	1533	7	262	سرمایه و اندوخته	ذخر
27	1054	10	911	آفریدگار و افزون کننده	ذاری
30	1144	11	921	بیاد آورنده	ذاکر

54	1018	19	786	دارنده برتری ها	ذی الطول
53	1304	19	1048	غلبه دارنده	ذوالبطش
56	1617	20	1307	دارنده عرش	ذوالعرش
69	1179	24	801	دارنده بزرگی	ذوالجلال
72	1601	26	105	دارنده باندیها	ذوالمعارج
101	2311	38	1774	دارنده نیرو و درشت	ذوالقوة المتین

حروف راء

10	204	4	202	پروردگار	رب
19	1017	7	1010	خشنود	رضی
19	295	7	286	بسیار مهربان	رؤف
19	223	7	214	امر و فرمان و جان	روح
25	408	8	270	تکیه گاه قوی	رکن

23	334	9	221	نمایاننده	رائی
23	321	9	208	پرورش دهنده	رَبّاه
23	311	9	258	مهربان	رحیم
24	474	9	309	دوست و همراه	رفیق
23	423	9	360	بلند پایه و پر آوازه	رفیع
23	396	9	312	نگهبان و پاسبان	رقیب
26	411	10	249	مهربانی کننده	راحم
26	894	10	701	پیوند کننده	راتق
27	428	10	285	کمک دهنده	راقد
26	523	10	351	بلند آوازه کننده	رافع
35	517	10	299	بخشاینده	رحمن
27	607	10	514	راهنمای پاینده	رشید
26	501	10	308	روزی دهنده	رازق

26	501	10	308	روزی رساننده	رزاق
27	1128	10	1011	خشنود	راضی
28	342	10	304	کمین کننده	رسید
31	442	11	295	مراقب و چشم دارنده	راصد
30	707	11	505	راهنما	راشد
40	1236	14	1057	خشنودی	رضوان
75	1406	28	999	بلند کننده پایه	رفیع

حروف زاء

18	120	7	37	پاکیزه و نیکو	زکی
26	231	10	38	پاکیزه کننده	زاکی
26	450	10	278	بیرون آورنده و کامل کننده	زارع

حروف سین

18	722	7	660	پرده و پوشش	ستر
18	732	7	670	دهنده و کریم	سخی

22	237	8	120	روشن و درخشان	سنّی
21	432	8	261	شادمان و خرسند کننده	سارّ
22	219	8	108	گذشت کننده	سَمِح
26	166	8	74	پیشوا و بزرگ	سید
26	161	9	114	پشتیبان و حامی	سند
26	833	10	661	پوشش دهنده	ستار
26	833	10	661	پرده پوشنده	ساتر
26	362	10	340	شتابنده	سریع
27	145	10	76	مورد تسبیح و دعا	سَبّوح
30	232	11	114	درگذرنده	سموح
29	330	11	109	مبالغه گذشت	سمّاح
29	330	11	109	گذشت نموده	سامح
29	522	11	301	دلداری دهنده	سامر

32	415	11	163	پیش افتاده	سابق
30	1294	11	1063	فراخی و رفاهیت دهنده	سابغ
30	296	11	144	خوشبخت	سعید
24	292	11	140	رهنده از آفات	سلیم
29	351	11	180	شنا	سمیع
30	446	11	304	همیشه و پیوسته	سرمد
31	201	11	78	استوار و درست	سدید
32	451	12	171	شنونده	سامع
33	392	12	131	تندرست	سالم
32	502	12	201	بلند کننده	سامق
33	396	12	135	خوشبختی دهنده	ساعد
33	392	12	131	درود و پاکی	سلام
35	349	13	121	منزه از هر بدی	سبحان

39	418	14	150	فرمانروا و پادشاه	سلطان
39	383	14	125	پیشوای ما	سیدنا
71	809	26	286	شنونده نیایش	سمیع الدعاء

حروف شین

23	653	9	590	بلند مرتبه و بزرگ قدر	شریف
26	582	10	460	خواهش پذیر	شفیع
27	412	10	319	گواه و بیننده	شهید
26	633	10	490	اندرز دهنده مهربان	شفیق
26	253	10	321	خواهان و خواسته	شائی
26	563	10	391	تندرستی بخش	شافی
29	682	11	451	یاری کننده	شافع
30	272	11	310	گواهی دهنده	شاهد
29	493	11	481	بسیار مهربانی کننده	شافق

29	1162	11	951	سرفراز و بزرگ	شامخ
29	533	11	521	سپاس پذیر	شاگر
31	441	11	318	دلیر و نیرومند	شدید
30	675	11	526	بسیار سپاس پذیر	شکور
77	1048	28	522	سخت کیفر دهنده	شدیدالعقاب

حروف صاد

26	220	9	134	سرور بی نیاز	صمد
28	312	10	298	شکیبا و بردبار	صبور
27	410	10	293	بسیار شکیبا	صبار
27	410	10	293	بردبار در گناهان بندگان	صابر
27	296	10	179	گذشت کننده	صافح
27	218	10	101	یار و دارنده خلق	صاحب
27	218	10	101	روشن کننده بامداد	صباح
31	286	11	129	شایسته	صالح

31	286	11	129	شایستگی	صلاح
34	442	12	211	سازنده	صانع
31	321	11	204	دوست مخلص	صدیق
35	326	12	200	بسیار راستگو	صدوق
34	422	12	195	راستگو	صادق

حروف ضاد

22	927	8	811	روشنی	ضیاء
22	1117	8	1001	زیان رساننده	ضار
34	1112	12	891	عهده دار و ملزم	ضامن

حروف طاء

15	217	6	214	پاکیزگی	طهر
15	24	6	21	خوش و نیکو	طیب
24	230	9	220	پاک کننده بندگان	طهور
23	328	9	215	پاک	طاهر

27	195	10	42	جوینده و خواهان	طالب
29	341	11	120	خوراننده و چشاننده	طاعم

حروف ظاء

14	972	5	930	سایه	ظل
18	1119	8	1115	هوادار و پشتیبان	ظهیر
23	1219	9	1106	نمایای و آشکار	ظاهر
62	1571	23	1200	پشتیبان پناه آورندگان	ظهراللاجین

حروف عین

22	212	8	110	بلند مرتبه و رفیع	علی
22	22	8	156	گذشت کننده بسیار	عفو
22	47	8	130	عنایت کننده	عنی
26	236	9	104	دادگر و شایسته	عدل
26	249	9	126	همراهی کننده	عون
23	157	9	94	ارجمند و نیرومند	عزیز

26	249	9	161	آمرزنده و درگذرنده	عافی
27	234	10	165	پیوند کننده مهربان	عطوف
26	1132	10	1020	بسیار بزرگ	عظیم
30	302	11	150	بسیار دانا	علیم
30	343	11	111	بسیار خوب و برفراز	عالی
33	402	12	141	دانشمند	عالم
33	402	12	141	بسیار آگاه	عَلّام
33	426	12	201	در پناه خود نگاه دارنده	عاصم
34	347	12	105	دادگستر	عادل
33	366	12	130	تکیه گاه و فرمانده	عماد

حروف غین

22	1177	8	1060	بی نیاز	غنی
26	1453	10	1281	بخشاینده گناه	غافر
26	1453	10	1281	بسیار بخشاینده	غفار

27	1355	10	1286	بسیار آمرزنده	غفور
26	1190	10	1018	آهنگ جنگ نموده و پیروزی یافته	غازی
26	1683	10	1511	فریاد رس	غیاث
30	1979	11	1803	خشم کننده	غاضب
30	1245	11	1033	چیره شده و پیشی یافته	غالب
35	1459	13	1331	آمرزش	غفران

حروف فاء

19	317	7	284	یکتا	فرد
23	403	9	190	شکافنده	فاطر
23	602	9	489	گشاینده	فاتح
23	994	9	881	ناز کننده و بالیده	فاخر
23	602	9	489	گشایش دهنده	فتاح
26	446	10	284	باز کننده روزی	فارج

26	574	10	381	پراکنده کننده دشمن	فارق
26	384	10	191	برگزیده و بهترین کس	فائق
26	774	10	581	شکافنده	فاتق
30	444	11	211	آفریدگار صبح و سپیده دم	فالق
31	358	11	201	جدا کننده و برنده	فاصل
31	1068	11	911	نیکویی کننده	فاضل
30	393	11	181	بسیار کردار کننده	فعال
30	393	11	181	کننده و انجام دهنده	فاعل
27	1072	27	455	باز کننده و رهاننده گناه	فکاک الرعاب

حروف قاف

22	205	8	116	نیرومند و توانا	قوی
21	396	9	312	نزدیک	قریب
26	499	10	306	خشم کننده	قاهر

26	499	10	306	بسیار خشم کننده	قهار
27	266	10	142	پیش خوانده	قبیل
30	366	11	133	روی آورده	قابل
30	374	11	141	گوینده	قایل
27	428	11	314	توانا	قدیر
30	528	11	305	نیرومند و توانگر	قادر
30	1108	11	911	داور	قاضی
29	393	11	151	ایستاده	قائم
30	317	11	154	پیش و دیرین	قدیم
30	1100	11	903	به پنجه گیرنده	قابض
30	295	11	156	ناچار از بودن	قیوم
32	502	12	201	بخش کننده روزی	قاسم
34	349	12	170	پاک و مبارک	قدوس

32	502	12	201	بسیار بخش کننده	قسام
33	477	12	231	شکننده	قاصم
66	965	23	572	شایسته توبه	قابل التوب
85	1513	31	846	توانای بلند پایه	قادرالمتعال
90	1144	33	528	شکننده سرکشها	قاصم الجبارین

حروف کاف

23	316	9	232	بزرگ	کبیر
26	304	10	111	بی نیاز	کافی
26	419	10	225	پسند نکننده	کاره
29	653	11	401	آشکار و هویدا کننده	کاشف
29	653	11	401	بسیار هوا کننده	کشاف
26	403	10	170	جوانمرد و با مروت	کریم
27	264	10	140	ضامن و عهده دار	کفیل

29	533	11	281	خورد کننده	کاسر
30	364	11	131	ضمانت کننده	کافل
30	294	11	61	تاج گذارنده	کالی
30	258	11	35	دشمنی کننده	کائد
30	329	11	81	پدید آورنده	کاتن
33	373	12	91	تمام و بی نقصان	کامل
33	373	12	91	آراسته به صفات	کمال
38	337	14	136	پنهان بسیار آشکار	کینون
60	1841	21	1432	برگیرنده بدی ها	کاشف الضر

حروف لام

24	172	9	129	نرم و مهربان	لطیف
30	372	11	139	رساننده و آمده	لاحق
78	682	26	110	نیست خدایی مگر او	لا اله الا هو

95	922	34	165	نیست خدایی مگر خدا	لا اله الا الله
----	-----	----	-----	--------------------	--------------------

حروف میم

18	110	7	58	زنده کننده	محيي
18	102	7	50	دوست دارنده	محبت
22	172	8	80	توانا	ملي
21	228	8	117	ارجمند کننده	معز
23	305	9	252	نابود کننده	مبیر
23	695	9	462	تباه کننده	متبر
23	605	9	552	پاداش دهنده	مثیب
23	120	9	67	فرا دارنده	محیط
26	892	9	770	خوار کننده	مذل
23	695	9	642	درست کننده	مرتب
23	307	9	254	پاک کننده	مطهر

26	966	9	870	گمراه کننده	مضل
23	580	9	528	گشاینده	مفتح
25	262	9	90	پادشاه	مَلک
23	110	9	57	ترس و بیم دهنده	مهیب
26	221	10	59	محو کننده گناه	ماحی
26	654	10	542	نوید دهنده	مبشر
27	210	10	102	بزرگ و روشن	مبین
27	608	10	500	استوار و نیرومند	متین
26	355	10	253	در پناه گیرنده	مجیر
26	157	10	55	برآورنده	مجیب
26	162	10	60	پاداش دهنده	مجزی
27	181	10	88	چاره کننده و فریب دهنده	محول
27	205	10	158	شماره کننده و دریافت	مُحصی

				کننده	
27	1031	10	948	آگاه کننده	محدّر
27	785	10	726	ترساننده و بیم دهنده	مخوف
26	1354	10	1242	خواهان کننده	مُربّ
37	1107	10	1050	خشنود کننده	مُرضی
27	215	10	107	آرایش دهنده	مزین
27	322	10	310	گردش دهنده	میسر
26	216	10	104	فراهم آورنده	مسبب
26	1012	10	900	به کار گمارنده	مسخر
26	222	10	110	تسبیح شونده	مُسَبَّح
27	297	10	340	رفت و آمد دهنده	مصیر
26	241	10	129	دهنده	معطی
26	1662	10	1550	به فریاد رسنده	مغیث

26	1362	10	1250	تغییر دهنده	مغیر
26	425	10	323	راه باز کننده	مفرج
27	288	10	180	نیست کننده	مغنی
27	217	10	134	سود بخش	مفید
26	683	10	550	بدی کننده	مقیت
27	329	10	246	اندیشه کننده	مدبر
33	139	10	56	پایه گزارنده	مُنبدی
27	408	10	300	روشنی دهنده	مُنبر
27	210	10	102	بازگشت دهنده	منیب
30	592	10	490	جان ستاننده	مُمیت
27	288	10	180	مرتفع و بلند	مُتییف
26	210	10	99	دوری کننده	مُمیط
27	905	10	846	پس انداز دهنده	موخّر

27	142	10	59	به راه بازآورنده	مهدی
27	803	10	747	آراسته کننده	مهذب
26	32	10	310	راه باز کننده و آسان کننده	میستر
30	427	11	264	دریافت کننده	مدرک
30	1123	11	960	به یاد آورنده	مذکر
30	686	11	544	به راه آورنده	مرشد
30	482	11	330	فرستنده پیامبران	مرسل
30	287	11	135	آسان کننده	مسهل
31	265	11	168	سازش دهنده	مصلح
30	267	11	170	درود فرستنده	مصلی
31	399	11	336	نگارش دهنده	مصور
29	341	11	120	فرمانده	مطاع
29	320	11	159	سیر کننده	مطعم

29	783	11	541	دشمنی کننده	ماقت
29	671	11	520	به پایان رساننده	متمم
30	222	11	80	پاداش دهنده	مجزل
30	325	11	258	نیکوئی کننده	محسن
30	189	11	57	پر آوازه	مجید
31	183	11	84	برطرف کننده	مُحوّل
31	199	11	76	دگرگون کننده	مبدّل
30	857	11	760	رهایی دهنده	مخلص
30	416	11	284	تباه کننده	مُدمر
31	207	11	84	بسیار راهنمایی کننده	مُدیل
30	337	11	170	یاری کننده	معین
29	404	11	212	پوینده	مُعقّب
29	1211	11	0051	بزرگ کننده	معظّم

30	1267	11	1100	بی نیاز کننده	مغنی
31	337	11	240	جدا جدا کننده	مُفَصِّل
31	337	11	190	همیشه ایستاده	مقیم
30	1087	11	950	روا کننده	مُقَضِّی
30	388	11	200	هموار کننده	مُقَنِّی
29	401	11	209	دادگر	مُقَسِّط
30	345	11	172	گردش دهنده	مَقَلِّب
29	482	11	300	بخشنده	مُكْرِم
30	308	11	120	توانا و برجا	مَكِّین
30	273	11	100	پادشاه و صاحب	مَلِیک
30	257	11	115	الهام کننده	مَلْهَم
30	257	11	115	مهلت دهنده	مُمَهِّل
30	294	11	178	آزمایش کننده	مُمَحِّص

30	262	11	120	پر کننده	مملی
31	275	11	127	فرود آورنده رحمت	مُنزَل
31	410	11	296	روشن کننده	منوّر
31	1128	11	990	بیم دهنده و ترساننده	مُنذر
30	260	11	103	رهایی دهنده	منجی
31	278	11	130	به مقصود رساننده	مُنیل
30	316	11	99	دهنده	مایح
30	316	11	99	بسیار دهنده	مُناح
30	260	11	118	به بلوغ رساننده	محلّم
30	217	11	75	جلب کننده	مُجلب
35	420	11	149	آسان گیرنده	مُسامح
30	416	11	284	نابود کننده	مُدّمّر
30	276	11	124	باز آورنده	معید

30	778	11	590	محکم و استوار کننده	متقن
29	503	11	261	نیرنگ و مکر کننده	ماکر
30	283	11	81	پر و مملو و دارا	ملیا
30	567	11	400	آفریدگار - آفریننده	منشی
31	255	11	156	گرد آورنده و انس دهنده	مؤلف
31	185	11	86	پیشوا و صاحب اختیار	مولی
31	149	11	60	تایید و تقویت کننده	موید
30	337	11	170	بسیار ارجمند و بلند	منیع
30	268	11	95	فنا و نیست کننده	مهلك
31	215	11	101	آرامش دهنده	مُهون
33	373	12	91	دارنده و مولی	مالک
32	808	12	161	باز دارنده از بدی	مانع
33	437	12	48	پراواز کننده	ماجد

32	808	12	724	یگانه شده	متفرد
31	796	12	662	بزرگی ورزیده	متکبر
32	596	12	536	جان ستاننده	متوقی
33	325	12	74	پناهگاه بندگان	ملجا
34	1003	12	771	مورد پناهندگی	ملاذ
32	401	12	160	نگاه دارنده از بلا	ممسک
33	387	12	150	توانایی دهنده	ممکن
33	353	12	176	گشایش دهنده	موسع
34	299	12	136	ایمن کننده	مؤمن
33	376	12	91	بسیار دارا	ملاک
34	227	12	79	مورد درخواست	ملجو
33	375	12	174	نیکو کننده	مستعد
32	530	12	210	شنا کننده	مسمع

33	304	12	113	خوب کننده	مجمّل
31	1404	12	1241	برگزیده و اختیار دار	مختار
34	268	12	120	خوانده شده	مدعو
35	963	12	800	خوار و ذلیل کننده	مذلل
31	812	12	649	در آسایش	مُرتاح
33	371	12	170	درود فرستنده	مسَلّم
31	1423	12	1310	آفریننده و نوآورنده	مخترع
33	1062	12	811	پناه گیرنده	مُعاذ
34	397	12	190	آگاهی دهنده	مُعلن
33	381	12	180	آموزنده	معلم
32	118	12	58	دوست داشتنی	محبوب
34	924	12	136	مورد درخواست	مستول
32	481	12	240	پخش کننده	مقسّم

33	396	12	184	پیش فرستنده	مقدم
33	352	12	130	به پایان رساننده	مکمل
33	467	12	230	کینه جو	منقم
35	280	12	126	راه و روش دهنده	منوّل
33	416	12	200	نعمت دهنده	منعم
34	413	12	141	بسیار نیکویی کننده	منّان
34	310	12	116	به وجود آورنده	مکوّن
34	447	12	220	رساننده و تلقین کننده	ملقّن
33	514	13	396	سرشناس	معروف
34	883	13	700	فرّ و بزرگی یافته	متکرم
36	585	13	485	نعمت و جاه گزیده	متطوّل
36	893	13	780	کمک و یاری جسته	منتصر
35	908	13	744	نیرو و توانایی یافته	مقتدر

34	423	13	201	بهبودی دهنده	معانی
35	696	13	538	آزمایش کننده	ممتحن
35	303	13	145	دانای رازهای درونی	مهمین
34	273	13	61	پاداش دهنده	مجازی
34	518	13	265	پسند ننموده	مُکَرِه
35	659	13	516	به وجود آورنده نو	مُبتَدِع
33	1444	13	1350	نیکویی نموده	مُتَفَضِّل
38	753	14	530	گوینده	متکلم
38	803	14	541	بسیار بلند پایه	متعال
43	823	14	98	ستوده	محمود
39	271	14	122	مورد ستایش	معبود
43	823	14	610	بلند مرتبه شده	مُستَعَلی
38	336	14	84	پناهگاه من	ملجای

38	868	14	630	انتقام گیرنده	مُنتقم
39	260	14	61	دوستی کننده	مُوادی
42	340	15	128	خشم و غضب کننده	مُدمدِم
47	314	15	113	مورد سجود خلق	مسجود
39	678	15	515	برآورنده	مستجیب
33	375	15	175	کمک کننده	مساعد
37	204	15	59	هست و حاضر	موجود
44	186	15	60	دوست داشته شده	مودود
46	958	17	621	یاری یافته	مستعان
23	580	19	528	گشایش دهنده	مفح
63	931	23	408	چه خواست خدا	ماشاء الله

حروف نون

23	320	8	256	فروغ و روشنی	نور
28	191	10	92	تیز خاطر و بزرگ	نبیل

27	1319	10	1151	گواه و بیننده	ناظر
27	234	10	66	نهی کننده	ناهی
28	413	10	350	یار و هوادار	نصیر
27	307	10	139	دمنده و وزنده و آرامش دهنده	نفاح
31	513	11	341	یاری کننده	ناصر
30	281	11	64	نجات دهنده	ناجی
30	408	11	160	گویا و متکلم	ناطق
30	778	11	551	پخش کننده	ناشر
30	428	11	201	سود رسان	نافع
30	428	11	201	بسیار بهره دهنده	نفاع
30	337	11	170	همه خوبی ها و نعمت ها	نعیم
33	437	12	161	نعمت دهنده	ناعم

73	693	26	277	بهترین آقا	نعم المولی
70	921	25	541	بهترین یار	نعم النصیر

حروف واو

19	615	7	606	یکتا و تنها و طاق	وتر
19	105	7	96	وفا کننده به عهد	وفی
23	95	8	46	دوست	ولی
27	216	10	97	تمام و کامل و درست	وافی
27	133	10	14	بخشنده و عطا کننده	واهب
27	133	10	14	بسیار بخشنده	وهاب
27	826	10	707	ارث برنده	وارث
28	68	10	28	یگانه	وحید
30	386	11	187	آگاه و دانا	واقف
30	1155	11	977	اندرز دهنده	واعظ

31	168	11	19	یکتا	واحد
31	206	11	47	مددکار و یار	والی
30	316	11	117	دور از دیده	واقی
30	180	11	12	لازم و ضروری	واجب
31	196	11	66	نماینده و اختیار دار	وکیل
34	212	12	14	دارنده صفات نیکو	واجد
33	374	12	137	گشاینده روزی	واسع
35	290	12	127	رسیده	واصل
36	96	12	20	بسیار دوست	ودود
82	470	29	62	ناچار از بودن	واجب الوجود

حروف هاء

14	19	5	11	اوست	هو
16	152	8	10	راهنما	هاد
27	163	10	20	هدایت کننده	هادی

26	215	10	53	فراری دهنده	هازم
----	-----	----	----	-------------	------

حروف یاء

19	30	7	21	رب الارباب	یوه
25	141	10	22	این خدا	یا هو
27	309	10	170	ایمان خالص	یقین
13	131	5	70	ای سید	یس
23	353	9	280	آسان	یسیر

در خاتمه اسما به ترتیب الفباء برای آسانی استخراج اسما به جهت تطبیق با نام طالب یا سائل و جویای ستاره خود و دستورالعمل که در ستون دستور کامل و آسان استخراج خواهد آمد به طور مسلسل و شماره اسما را تکرار می نمائیم که ارباب طلب و حاجت بدون زحمت و اتلاف وقت دستورات اذکار لازم را یافت کنند.

اسما	اعداد	اسما	اعداد	اسما	اعداد	اسما	اعداد
یا بدی	27	اجود	14	جواداً	15	ابد	7
وحید	28	هادی	20	بدی	16	بهاء	8

یا حی	29	طیب	21	ابدی	17	اواب	10
یا واحد	30	یوه	21	بھی	17	هاد	10
دوائی	31	حبیب	22	وهو	17	هو	11
یا طیب	32	یاہو	22	آہیا	17	واجب	12
-	-	داحی	23	حی	18	احد	13
یا حبیب	33	طیب	23	واحد	19	وہاب	14
اجل	34	طیباً	24	وہوب	19	واہب	14
دال	35	یا ذہاب	25	ودود	20	واجد	14
الہ	36	یا جواداً	26	بدوح	20	جواد	14
مہدی	59	موجد	53	زکی	37	یا بدی	27
ماحی	59	مودد	54	الواحد	45	اول	37
اول بدایہ	59	مجیب	55	الہی	46	ازکی	38
مجری	60	دائم	55	ولی	46	زاکی	38

مودود	60	مبدى	56	حم	48	يا وحيد	39
مجازى	61	مجيد	57	امجد	48	لهاد	40
موادى	61	مُزید	61	ماجد	48	الاداب	41
الله	66	باطن	62	ازلى	48	طالب	42
وكيل	66	واجب الوجود	62	الحى	49	جلى	43
واهب الهدايا	66	حميد	62	محب	50	اجلى	44
محيط	67	حميداً	63	ن	50	ادوم	51
حكم	68	ناجى	64	مهيب	57	مجدد	51
حاكم	69	جلال	64	محيى	58	الطيب	52
طس	69	ديان	65	محبوب	58	حامد	53
يس	70	ألهنأ	87	موجود	59	ناحى	66
كامل	91	ممجد	87	الم	71	حاسب	71

امان	92	حليم	88	اعز	78	باسط	72
اول	92	محيل	88	حكيم	78	جليل	73
الباطن	93	يا حكيم	89	سديد	78	ملجا	74
عزيز	94	ص	90	ملجّو	79	جمال	74
مهلك	95	دنى	96	ملى	80	سيّد	74
اعلا	102	دانى	97	حسيب	80	دليل	74
مُنيب	102	ممدوح	98	ملياً	81	مُجلب	75
منجى	103	محمود	98	ياحاسب	82	سبّوح	76
-	-	مناح	99	جميل	83	مبدل	76
هازم الاحزاب	103	ق	100	محول	84	داعى	85
عدل	104	مليک	100	ملجای	84	بديع	86
جاعل	104	امين	101	ملك	90	مولى	86
مسبب	104	مستبح	110	مالک	91	مطلوب	87

والى الولا	115	قوى	116	كمال	91	صاحب	101
سبحان	121	مكّون	116	ملاك	91	صباح	101
انيس	121	معز	117	عادل	105	مهوّن	101
معبود	122	يا مزين	118	اعدل	105	المجلب	106
الامان	123	احسن	119	-	-	مزين	107
معيد	124	كمين	120	اعلى	111	مسدد	108
سيدنا	125	مدعو	120	عالى	111	حق	108
ملوّن	126	طاعم	120	كافى	111	اله الا آلهه	108
منوّل	126	معاهد	120	يا مهوّن	112	سمّاح	109
عون	126	سنّى	120	باقى	113	سامح	109
منزل	127	مطاع	120	مسجود	113	طسم	109
داخل	127	الطف	120	مجمّل	113	حنان	109
مولانا	128	مولانا	128	سند	114	لا اله الا	110

						هو	
-	-	سليم	140	جامع	114	على	110
-	-	كفيل	140	ملهيم	115	معطي	129
يا مسهل	146	قابل	141	عماد	115	لطيف	129
حبي الله	146	عالم	141	ممهل	115	صالح	129
يا موفى	147	علام	141	قابل	133	صلاح	129
مُحصى	148	منان	141	مفيد	134	مكمل	130
مطلع	149	قبيل	142	صمد	134	عفى	130
حبيب و الامين	150	ناصر	143	-	-	مُنيل	130
سلطان	150	قائم	151	مسهل	135	سلام	131
قائم	151	مُكافى	151	ساعد	135	سالم	131
مُكافى	151	مُبقي	152	مومن	136	كافل	131
محسن	158	المعبود	153	موفى	136	يا سبحان	132

مطعم	159	قديم	154	مستول	136	واسع	137
مُطلف	159	دافع	155	واسع	137	يا مُنزل	138
ناطق	160	اول الاولين	165	يا منزل	138	نفاح	139
نقى	160	يا دافع	166	سعيد	144	قيوم	156
ناعم	161	يا مونس	167	مهيمن	145	عفو	156
سامع	171	مصلح	168	اقدام	145	مونسى	156
اسمع	171	يا محسن	169	مانع	161	مقوى	156
مقلب	172	اقسط	170	عافى	161	مولف	156
القبيل	173	موسع	176	المص	161	العون	157
الناصب	174	اله الناس	178	مجيب الدعا	161	حى بعد كل حى	162
جزيل العطيه	175	منعى	180	ميعايل	161	سابق	163

163	حبيب المجيبين	-	-	180	مسیف	177	-
164	القابل	170	مسلم	181	فاعل	179	مطلق
165	عطوف	170	مصلح	183	المبقي	180	سمیع
165	لا اله الا الله	170	مصی			181	فعال
		170	منیع			182	القائم
		170	معین			184	مقدم
		170	نعیم				

دستور کامل و آسان استخراج نظر به اینکه مولف فقیر کثیر التقصیر با لفظ اسرار مخالف هستم و یقین دارم که اسرار نگفتنی را نه می شود گفت و یه می شود مرقوم داشت و آن اسرار الهامی است که سالک را از جانب مولی عاید می شود پس آنچه مورد بحث ممکن است واقع شود جزء اسرار نیست چیزی که هست کلم الناس علی قدر عقوبهم رعایت می شود بنابر این مراتب مذکوره ما بدون قید و شر و مدتی مدید و عهدی بعید در نزد مرشد زانو زدن و یک

جمله یا کلمه ناقص تلقین شدن یک دستور ساده و آسان و کامل برای بندگان خدا می‌دهم و ضامن می‌شوم هر کس بدین طریق عمل کند و مداومت کند حتماً به مراد و مقصود خود خواهد رسید انشاءالله تعالی و اما دستور صحیح این است که بیان می‌شود مثلاً اسم مولف کریم است و کریم چهار حرف است از این چهار حرف چهار اسم استخراج می‌نمائیم از کاف کریر 430 و از راء رقیب 312 و از یاء یسیر 280 و از میم محبوب 58 و این چهار اسم را که معنی آن‌ها با حاجت و خواسته ما توافق دارد جمع می‌کنیم مثلاً کریم 270 می‌شود آن چهار اسم را طوری انتخاب می‌کنیم که جمع آن چهار برابر 270 شود که یک هزار و هشتاد شود و چنانچه قوی‌تر بخواهیم یک اسم نیز برابر اسم مادر استخراج می‌کنیم و به آن چهار اسم می‌افزائیم عدد مجموع آن را در یک موقع از شب یا روز که وقت داریم با لباس طاهر و مکان پاکیزه غیر غصبی پس از اداء فریضه نماز و بخوری که در این کتاب نظماً ذکر شده از قبیل عود و کندر و سایر بخورات در صورت امکان و بدون این که توجهی به کسی یا موضوعی داشته باشیم و بدون این که صحبتی یا تکلمی با احدی بنمائیم با نهایت حرارت و بیبت و رغبت خاصی مشغول خواندن می‌شویم و یقیناً بخورات و عطریات خوش‌غذای ملائکه و فرشتگان بوده موجب اجتماع ارواح طاهره و خشنودی اجنه سفلیه خواهد بود و چنانچه اسماء مجموعه را در مربعی در ساعات سعد به وسیله استاد فن پرکنیم

و با خود داریم در رسیدن به مقصود بسیار
 اسرع و اهم خواهد بود والسلام.
 طریقه شناختن ستاره خود
 هر گاه بخواهیم بشناسیم که چه ستاره ای
 با نام ما و مادر ما موافقت دارد که در
 آن ساعات متعلق به آن ستاره برای خود کار
 کنیم مثلا دعا بخوانیم یا دعا بنویسیم و
 یا طلسم پر کنیم نام خود و مادر خود را
 حساب طبق حساب ابجد صغیر حساب می کنیم و
 12/12 کسر می کنیم آن چه باقی ماند از
 ستون صفات کواکب استفاده می کنیم و تشخیص
 خواهیم داد که ما دارای چه صفتی هستیم و
 چه ستاره ای با ما موافقت دارد.
 ابجد کبیر

7	ز	5	ه	3	ج	1	ا
						1	
8	ح	6	و	4	د	2	ب
						2	
	خ		ق	50	ن	9	ط
	600		100				
700	ذ	200	ر	60	س	10	ی
800	ض	300	ش	70	ع	20	ک
900	ظ	400	ت	80	ف	30	ل
1000	غ	500	ث	90	ص	40	م

برای حساب و شناختن ستاره موافق خود از این ابجد صغیر استفاده می کنیم

8	ر	8	ک	1	ا
ساقط	ش	6	ل	2	ب
4	ت	4	م	3	ج
8	ث	2	ن	4	د
ساقط	خ	ساقط	س	5	ه
4	ذ	10	ع	6	و
8	ض	8	ف	7	ز
ساقط	ظ	6	ص	8	ح
4	غ	4	ق	9	ط
				10	ی

صفات کواکب

4 سرطان	3 جوزا	2 ثور	1 حمل
آبی	بادی	خاکی	آتشی
8 عقرب	7 میزان	6 سنبله	5 اسد
آبی	بادی	خاکی	آتشی

9 قوس	10 جدی	11 دلو	12 حوت
آتشی	خاکی	بادی	آبی
جدی و دلو	زحل	نحس	اکبر
قوس و حوت	مشتری	سعد	اکبر
حمل و عقرب	مریخ	نحس	اصغر
اسد	شمس	سعد	اعظم
ثور و میزان	زهرة	سعد	اصغر
سنبله و جوزا	عطارد	ممتزج	
سرطان	قمر	سعد	اصغر

ایا م	جمع ه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه
ساعات				ه	به	به	ه
اول روز	زهرة ه	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل

نیم چاشت	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهرة	مشتري
قريب زوال	قمر	شمس	زحل	زهرة	مشتري	عطارد	مريخ
ظهر	زحل	زهرة	مشتري	عطارد	مريخ	قمر	شمس
میان نماز	مشتري	عطارد	مريخ	قمر	شمس	زحل	زهرة
نماز عصر	مريخ	قمر	شمس	زحل	زهرة	مشتري	عطارد
آخر روز	شمس	زحل	زهرة	مشتري	عطارد	مريخ	قمر

ابجد کبير مبسوط از مولف

ا	111	ح	9	س	120	ت	401
ب	3	ط	10	ع	130	ث	501
ج	53	ی	11	ف	81	خ	601

731	ذ	95	ص	101	ک	35	د
805	ض	181	ق	71	ل	6	ه
901	ظ	201	ر	90	م	13	و
1060	غ	360	ش	106	ن	8	ز

موثرترین ادعیه و طلسمات برای کسانی که اول نام آنها با اسماء الله موافقت دارد مثلا ناصر هست بهترین و موثرترین ادعیه برای او نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون است و چون اول این آیه نون هست و آخر آیه نون می باشد و حرف نون بر این آیه احاطه دارد یعنی بر تمام حروف آن محیط می باشد به جهت کسی که نام او ناصر است بسیار نیکو است و در تذکرة الاولیا ، شیخ عطار ره دارد که از بایزید بسطامی (ره) سؤال نمودند که اسم اعظم کدام است گفت هر کس یک اسمی با او سازگار است و آن اسم برای او حکم اسم اعظم را دارد «مولف گوید» شما مبحث فوق را برای خود قیاس قرار دهید و ما برای آسانی مطلب چند آیه ای را که ممتاز است مطرح می کنیم و اعداد آن را نیز ذکر می کنیم البته آیاتی که نظیر آیه مذکور می باشد اول آیه مذکوره نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون 2365 عدد است. دوم آیه ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم . اول آیه میم و آخر نیز میم است و عدد آیه 1318 می باشد. شوم ربنا آتنا فی

الدنيا حسنه و في الاخرة حسنه و قنا عذاب النار . اول آيه را و آخر آيه را می باشد و عدد آن 3677 و قس علی هذا تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل و این ترتیب که گذشت بهترین اصول علمی استفاده از آیات و حروف است که مولف فقیر در اختیار طالبان عامل انشاء الله تعالی گذاشته و بسیار التماس دعا دارم و السلام علی من التبع الهدی
 صف و سه الف کشیده مدی بر سر میمی کج و کول نردبانی در بر با چهار الف و هاء و اوای معکوس اینست یقین نام خدای اکبر
 شکل بالا را که مشاهده می فرمائید شرف الشمس نام دارد و مولف فقیر مقداری از شروح آن را در کتاب گنجینه اولیا صفحه 127 توضیح داده ام ولی از نظر اهل دعا و این علم عظیم شرف الشمس و اسمائی که از آن استخراج می شود بسیار اهمیت دارد محمد و علی
 عرفا و اهل طریقت برآنند که شرف الشمس هفت حرف است و محمد و علی نیز هفت حرف است و چیزی جز این نیست که نام مبارک محمد و علی است ولی اهل علوم غریبه برآنند که یک از آن هفت حرف الله است و شش حرف دیگر آن شش حرفی است که در سبع المثانی نیست و آن معروف است به اسماء قمر و اسماء قمر نیز این است ف= فرد / ج=
 جبار / ش = شکور / ث = ثابت / ظ = ظهیر /
 خ = خبیر / ز = زکی و شیخ بهایی رحمة الله

تعالی در اطراف اسم مبارک اعظم اشعار
مطولی دارد که مقداری از آن این است
هشت حرفست به ترتیب و نظام بسط حرفیش چهل
گشته نظام

مولف فقیر می گوید: اشتباه در چاپ شده و
هفت حرف است به ترتیب و نظام و منظور شیخ
اجل هفت حرف بوده و بعد می فرماید:
نوزده حرف رساند این اسم اولش آن که
گشایی تو طلسم: مولف فقیر می گوید نوزده
حرف مسلما بسم الله الرحمن الرحیم است و قس
علی هذا.
سبع المثانی

شیخ بهایی که استاد ماست می فرماید:
رقم کن شانزده در شانزده سبع المثانی را
به تثلیث قمر یا زهره یا خورشید
چو کردی اینچنین چون تاج بر فرق سرت جا
ده که بهر خدمتت آید ز چرخ سومین ناهید
ما نیز سبع المثانی را در مربع پر کردیم
چون برا شخص مولف مربع سازگار بود.

786

2545		2531	2534	2537
	2530	2542	2540	2535
	2539	2536	2529	2543
	2533	2538	2544	2532

مجموع اعداد آن 10147 می باشد

اسما	اعداد	اسما	اعداد	اسما	اعداد
رجاء	204	مليک وافى	197	القدي م	185
جار	204	مدعو حكيم	198	الدا ف ع	186
جاراً	205	معطف	199	واقف	187
جابر	206	منعم	200	يا واصف	188
جبار	206	عاصم	201	المحس ن	189
الله العلی	207	نافع	201	مقيم	190
ربّاه	208	قسام	201	مُعَلَّن	190
مقسط	209	قاسم	201	قايق	191
المط ق	210	سامق	201	المان ع	192
فالق	211	فاصل	201	يا مُنصب	193

صانع	211	رب	202	السَّابِق	194
مُعَقَّب	212	بِر	202	صَادِق	195
بَارِي	213	بَار	203	اصْدَق	195
رُوح	214	صَدِيق	204	المُفْهَم	196
آمِر	241	مَوْفِق	226	طَاهِر	215
الصَّانِع	242	يَا اللَّهُ الْأَحْسَن	227	اطْهَر	215
يَا كَبِير	243	اللَّهُ السَّلَام	228	يَا حَيُّ الْقَيُّوم	216
الْبَارِي	244	أَحْكَم الْحَاكِمِينَ	229	يَا جَبَّار	217
اللَّهُ الْمُحْصِي	245	مَنْقَم	230	بَدِيع السَّمَاوَاتِ	218
مُدَبِّر	246	الْمَنْعَم	231	يَا رَبَّاهُ	219

محقق	248	كبير	232	طهور	220
مارح	249	الرب	233	هو المطد ق	221
راحم	249	البار	234	رائى	221
راحماً	250	الجار	235	يا صانع	222
يا مقسم	251	الحى القيوم	236	هو السميد ع	222
يا آمر	252	الجبار	237	اكبر	223
مجير	253	الله المتان	238	يا بارى	224
مطهر	254	مُفصل	240	يا روح	225
مكور	266	يا راحم	260	مرید	254
يا نور	267	ماكر	261	محرز	255
يا	268	اكرم	261	نور	256

<u>انور</u>					
<u>یا برهان</u>	<u>269</u>	<u>القاصم</u>	<u>262</u>	<u>انور</u>	<u>257</u>
<u>رکن</u>	<u>270</u>	<u>الکبیر</u>	<u>263</u>	<u>برهان</u>	<u>258</u>
<u>و هو مُجیر</u>	<u>270</u>	<u>مدرک</u>	<u>264</u>	<u>رحیم</u>	<u>258</u>
<u>ملک قدوس</u>	<u>270</u>	<u>یا مرید</u>	<u>265</u>	<u>رحیماً</u>	<u>259</u>
<u>کریم</u>	<u>270</u>				

اللهم ارزقنا علماً نافعاً و رزقاً واسعاً و
 عمراً طويلاً بحق محمد و آله الطاهرين
 يوخيبد 632 - يوخابد 1319 - يوخابد
 632 - يوخوت 1022 - يس

70
5

پس از این که ما اول حروف اسماء الهی را در نظر گرفتیم و بیست و هشت حرف را در نمودی نتیجتاً این اسماء زیر خلاصه وحید و فرید به نظر رسید و می توانیم اسم مبارک افظم را در آن بیشتر جستجو کنیم.

1 هو- 2 لطیف - 3 حیوم - 4 قیوم - 5 سلام - 6 قدوس - 7 سبوح
- 8 بدوح - 9 ذی الطول - 10 رب - 11 حیم و البته الله جامع کلیه
صفات حق است ولی هیچ اسمی نیست که اول آن یاء باشد جز یوخابذ که
نام مبارک مادر موسی است و اسمی است که شیخ اجل بهاء الدین محمد
العاملی المعروف به بهایی نور الله مضجعه و قدس الله روحه به دان اشاره
فرموده

یوخوا گفت حق اندر تورات در صحف گفت خدایش بخوات
هشت حرفست به ترتیب و نظام بسط حرفیش چهل گشته تمام
نفظیش نوزده از روی جمل هست چون مدخل باسط به عمل
اولیش میم چهارم لام است سیمش شهره در این ایام است
طا بود آخر شش حرف در او نکته سنجی که بفهمد نیکو
الله لطیف

و هو الله لا اله الا هو سوره قصص فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ و هو السميع العليم. الله لطيف
عباده يرزق من يشاء و هو القوي العزيز
اولش هفده آخرش سین است متصل در وسط یاسین است
و هو الله الملك القدوس

چهارده حرف رساند این اسم اولش این که گشایی تو طلسم

یا بدوح یا سبوح یا قدوس

بدوح الله الملك لا اله الا هو : و هو الله الملك لا اله الا هو.

صفر و سه الف کشیده مدی بر سر میمی کج و کول نردبانی در بر

با چار الف و ها و واوی معکوس این است یقین نام خدای اکبر

حقیر گوید بیشتر به اسمائی باید توجه نمود که حق در کلام خود اشاره به آن نموده : مثل و هو العلی العظیم و هو العلی الحکیم.

هست در مصحف ما بعد سه میم در میان های سور در حامیم

الله العزيز الحکیم و آنه فی امّ الكتاب لدینا لعلی حکیم و بیشتر به هو اشاره شده مثل و هو الغفور الرحیم و هو اللطیف الخبیر و هو السميع العلیم و الله به صورت تاکید در آمده : الله یبدء الخلق ، الله یبسط الرزق و بیشتر در این آیه احتمال می رود الله لا اله الا هو الحی القيوم و حضرت مولی علیه السلام فرمود آنچه در قرآن است در آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و از حضرت سؤال شد بسم الله یعنی چه ؟ فرمود ای به سمت الله : یعنی : به مرتبه خدا و اهل سیر و تاریخ گفته اند «اسم اعظم» در نام های مبارکه چهارده معصوم علیه السلام است و خارج از آن نیست و نام های چهارده معصوم بیش از هفت اسم نیست محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی، و بقیه تکراریست یعنی چهار محمد و چهار علی و دو حسن.

فقیر می گوید : اسماء مبارکه فوق را این طور می شود خواند اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و جعفر و موسی علیهم السلام ان تقضی حاجتی و شنیدم که مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) مدب هفتاد

سال زحمت کشی و بسیار دعا خواند و از حق طلبید که به او ذکری تلقین بشود که به آن متوسل شود آخر الامر در عالم رویایی صادق دید که به او فرمود بخواند اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلمها و بینها بعد و ما احاط به عملک. ولی خلاصه مطلب آن است که اسم مبارک اعظم در فقط محمد و علی است و فقط هفت حرف بدون تکرار است و در اطراف اسم اعظم اهل دعا به طور مفصل هر یکی در حدود معلومات خود شرحی داده اند ولی اشاراتی که شیخ بهایی (ره) نموده بیشتر در این ادعیه که خواهد آمد دیده می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

از آن جمله دعاء ام موسی است که گفته اند برای هر مهمی هفت مرتبه و بر قفل بسته شده یک مرتبه بخوانند باز می شود و دعا این است: رب هلبا بنت رعبا المئمنه الصدیقه ام موسی علیه و با الله العزیز الحکیم الکبیر المتکبر العظیم الذی یفتح به الاطباق و استتارت بنوره الآفاق و فحت به الاقاسی افتح لی هذا اتشی و با الله العزیز الحکیم الکبیر المهیمن العظیم و دعای دیگر که ظاهراً نیز در همین زمینه دعاء فوق الذکر می باشد آن است: خ ه ض بسم الله الرحمن الرحیم ث ه ع یا فتاح بلا مفتاح افتح لنا بحرمة ام موسی حریاس مریاث شریاث ثنیاث کبراث طثناث تخفیف یوحابض نو خابض یوخابر نو شابر یامرت یا کافلنا یا داخلنا یا نجینا یا تجبه یوخابد بیت لاوی بنت یعقوب یا مجری الفلک فی البحر بامرہ انک بالناس لرءوف رحیم. یک دعای دیگر که دلالت بر اشارات جناب شیخ (ره) دارد: سوسم خوسم سوسم حوسم خوسم حوسم دیوم دیوم قیوم قیوم عالوم عالوم سالوم سالوم الوضی شماخ شماخ العالی علی کلی هراخ قدوس قدوس ذالکم الله ربکم العزیز الجبار شامت الوجوه و عنت الوجوه للحنی القیوم . ایضاً: طیوسم طیوسم یوم یوم عیسوم عیسوم علوم علوم کلوم کلوم حیوم حیوم قیوم قیوم دیوم دیوم. هر اسم دو مرتبه تکرار می شود و این چند اسم را که تکرار می

شود باید سه 186 مرتبه تا چهل شب در وقت سحر که 931 مرتبه می شود
قبل از شروع دو رکعت نماز قافله به ثواب روح ام موسی بخواند و بعضی گفته اند
5 شب کافی است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله العلی العظیم چهارده حرف بدون الف و لام و هو الملك القدوس السلام
چهارده حرف چهل حرف مبسوط. هو القدوس السلام المُنزل چهارده حرف چهل
حرف مبسوط. شیخ بهایی (ره) که می فرماید : عدد بینه اش هفتاد است. این
هم از قاعده استاد است. بیشتر بطن قوی حرف اول اسم است که عین است و
باز می گوید مخرج بینه اش هفتاد است. و صفر و سه الف به عقیده فقیر 110
علی و بقیه محمد است و یا هفتاد مرتبه باید خواند ولی قدر مسلم صفر و سه
الف کشیده مدی بر سر و بقیه آن به زبان سریانی عبریست و به طوری که
گذشت به محمد و علی تفسیر شده است و به عقیده دیگری هشت اسم است و
به طوری که خواهد آمد و بیشتر به عیسوم و عالوم و علوم و عنت الوجوه للحي
القیوم نزدیک است و اما هشت اسم این است.

هشت اسم است از آن حروف نگار از اسامی حضرت جبار

ظاهر و تام و فاضل و دپان شافی ومولی و امین و امان

اصل این حرف ها دو باشد و ده عدد لا اله الا الله

عدد واجب همین عدد باشد که بروجات را رصد باشد

و این که شیخ می گوید : هشت حرفست به ترتیب و نظام بسط حرفیش چهل
گشته تمام

شاید باز هشت اسم باشد که مجموعاً چهار حرف شود و اولین اسم آن علی باشد و در آن محیط و منزل و طه و یس و لطیف نیز باشد و اسم شرف الشمس به عقیده نگارنده همان لا اله الا الله است و بس و چون شیخ بهاء (ره) می گوید: در سه جا مصدر اسمش دال است در سر آیه ای از انفال است

باید دِیَان و دَائِم و داعی باشد و اگر هشت اسم باشد نقطه اش نوزده از روی جمل هست چون مدخل باسط به عمل صحیح است و لفظیش درست نیست دیگری می گوید

کاف و ها و یا عین و صاد آمد آیه دیگرش مراد آمد

اول آیه است فالله خیر تا به الراحمین نهایت سیر

حافظاً و هو ارحم اش وسط است راست است این تمامی بی غلط است

و ایشان نیز گواهی به حروف مقطعه داده اند ولی منظور اصل به نظر همه همان حروف مقطعه است ولی باید آن ها را ممزوج و متصل نمود شاید همین خوف مقطعه اشاره به حروف اول آن هشت اسم است مثلاً کاف اشاره به کافی باشد هاء اشاره به هو و یاء اشاره به یهوب و عین اشاره به علی و صاد اشاره به صمد و الف اشاره به الله و میم اشاره به محی و راء اشاره به رحمان یا رحیم و باید این هشت اسم چهار حرف باشد و نوزده نقطه داشته باشد و مخفی نماند که یا اول اسماء الهی در عربی نیست مگر در سریانی عبری و فارسی که بدان است ولی در اکثر اسماء الهی در عربی و سبط اسم قرار دارد کما این که در کهیعض نیز در وسط قرار دارد و این نیز به عقیده فقیر عظمت و بزرگی این حرف را می رساند: مجید، حمید، قیوم، کبیر، عظیم، سمیع، رفیع، رحیم، منیع، شفیع، سریع، فرید،

وحید و غیره و عظمت آیه الکرسی در این دو آیه است که الله لا اله الا هو الحی
القیوم و هو العلی العظیم یا و الله سمیع العظیم و شیخ نیز فرموده است

خوانده ام حیوم دگر یک قیوم معربی گفت که هست او طیوم

و طیوم به نظر فقیر اشاره به طه می باشد و اینکه می فرماید اولش هفده آخرش
سین است متصل در وسط یاسین است خود یاسین است که در آخر باید گفت
بحق طه و یس و یا می شود گفت سلام یا سبوح یا رحیم است که در وسط
سوره یس می فرماید سلاماً قولاً من رب رحیم یا سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة و الروح و به طوریکه فقیر اسماء الله را عمل نموده به این نتیجه رسیده
ام که تمام گفته های شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره چنانچه تمام قصیده اسم
اعظم ایشان خواهد آمد که می فرماید حوریان را همه بی ستر و نقاب بنمودم بر
کل احباب

در عالم رویا حتمی است و به تجربه به فقیر رسیده است و به مرحله مشاهده و
سیر آمده است و به طوریکه در قرآن مجید آمده است در آیات متعدده و جود
فرشتگان و پریان و جنیان غیر قابل انکار است و محل هیچ شبهه ای نیست ولی
در قرآن لفظ جن کما اینکه می فرماید و جن علیه اللیل یعنی پنهان نمود بر او
شت و رحم که طفل جنین نامیده می شود یعنی پنهان در این صورت ظهور این
مخلوقات عجیب و اجسام لطیف به مصداق و لا تجد لسنن الله تبدیلا و لا تجد
لسنن الله تحویلا غیر ممکن به نظر می رسد و به سمع فقیر بسیار رسیده است
مردانی بوده اند که تسخیرات علوی سماوی یعنی فرشتگان داشته اند و ایشان را
در بیداری می دیده اند و همچنین تسخیرات سفلی ارضی یعنی اجنه را نیز
داشته اند و ایشان را می دیده اند و با ایشان صحبت می نموده اند و با انان
ایشان ازدواج و نکاح می نموده اند و اجنه مسخر ایشان همه گونه کاری از

کارهای دنیا چه مشکل و چه آسان برای ایشان انجام می داده اند و بعضی بوده اند تسخیرات ارواح داشته اند و ارواح را حاضر می نموده اند و با ایشان صحبت میداشته اند و مشکلاتی را به وسیله ارواح مطهره حل می نموده اند و کتبی بسیار در هند و پاکستان و عراق و ایران در این گونه مباحص تدوین نموده اند و اکنون نیز در افواه گفته می شود که کسانی دارای اینگونه تسخیرات هستند ولی فقیر یا به زیارت ایشان نائل نیامده و یا این حضرات اسرار را از حقیر مخفی و پوشش داشته اند و یا به قول بضعی از ایشان که دعوی داشتن این مقام را می کنند البته به ایما و اشاره ماموریت افشاء این راز را ندارند و می گویند تا کسی این راه را نرود و زحمت بر خود هموار نسازد این امر بر او مکشوف نگردد والسلام

شرائط دعا

مخفی نماند که شرائط اولیه دعا در آغاز ترک معصیت است که خود سهم به سزایی در پیشرفت روشنائی باطن دارد و بعد ترک خود بینی و خود ستایی و خود خواهی نماید و در مرتبه سوم ترک بد بینی نسبت به خلق خدا از اول ما خلق الله الی زماننا هذا چه حق خود بهشت را وعده به دوستان خود و نیکوکاران داده و دوزخ را جزای کافران و بد کاران و قیامت و حساب و کتابی تعیین فرموده است در مرتبه چهارم طهارت و تقوی وضوء علی الدوام و کوتاهی سخن دنیا و ادای نمازهای فریضه به موقع خود چه در اخبار و احادیث وارد شده است که هر کس به موقع نماز گذارد به امام زمان علیه السلام اقتدا نموده است و اگر در مسجد نماز گذارد البته سزاوارتر است و چنانچه به سادات عالی قدر و صحیح النسب اقتدا نماید نیکوتر است گرچه سلمان فارسی را فرمود السلیمان منا اهل البیت «رسول اکرم»

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
سعدی (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم عدد بسم الله الرحمن الرحيم 786 و عدد بسم الله نیز
در قرآن 114 می باشد به نظر فقیر هر کس بخواند 114 را به 786 بیفزاید
نیکو است که می شود نهصد مرتبه و عدد اسم خود را حساب کند مثلا اگر کریم
باشد 270 عدد رابه نهصد بیفزاید که بشود 1170 مرتبه و اگر عبدالکریم است
377 عدد به نهصد بیفزاید که بشود 1277 مرتبه آنگاه در جایی شایسته مثل
مسجد خلوت یا اطاق پاک یا کنار روان های حرم ائمه اطهار علیهم السلام یا امام
زادگان یا کنار تربت های اولیاء و تزرگان و تعد از اتمام که البته شروع آن در
شب یکشنبه اول ماه باشد و بعد از نماز عشاء باشد یا در وقت خفتن و آنچه
کوشش کند پس از خواندن با کسی تکلم نکند و بعدد نام خود صلوات بفرستد و
اگر احتیاج مبرم به تکلم پیدا نمود روی کاغذ بنویسد تا طرف مقابل مطالعه کند
و جواب گوید و اگر طرف مقابل سواد عربی داشته باشد با آیات قرآنی طرف را به
نکته مورد نظر متوجه کند و لا اقل اگر ضرورت داشت با حدیث سخن گوید.
طریقه اولیاء و بزرگان در ریاضت این بوده است و این که می گویند فلان مرشد
زبان فلان مرید را مهر کرد فلسفه اش این است که به خود بپردازد و در خود
مشغول شود و از حرف های بیهوده دنیا فراغت حاصل کند نگارنده

طریقه خواندن ذکر

اگر کسی ذکری را اراده خواندن کند مثل الله که 66 است و نام شخص عامل و
خواننده اسم محمود باشد که 98 است جمع کند و به عدد هر دو بخواند و چون
عدد الله که 66 است برای خواندن کافی نیست حتما عدد 66 را ده برابر نماید
که 660 عدد می شود یا بیست برابر یا صد برابر هرچه که توانائی و یارایی عمل

دارد و بنماید ولی عشرات و مآت و الوف را رعایت کند بدون کم و زیاد سپس عدد اسم خود را به آن عدد ده برابرش الله بیفزاید و شروع به خواندن نماید و پس از اتمام به عدد نام خود صلوات بفرستد و اگل بتواند به عدد همان ذکریکه خوانده صلوات بفرستد و حتی الامکان این صلوات را بفرستد که حضرت مولی یا رسول خدا در عالم رویای صادق در سن هفتاد سالگی به مرحوم شیخ مرتضی انصاری تعلیم داده اند و صلوات این است: اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بینها بعدد ما احاط به علمک

طریقه آیات متصله

اگر کسی اراده نماید آیات متصله را به طوری که نظماً و نثراً خواهد آمد مداومت کند یا یک اربعین بخواند و یا چند اربعین ادامه دهد احتیاجی ندارد که تعیین کند که یک اسم جمالی است و اسم دیگر جلالی یا اسمی خاکی و اسمی دیگر بادی است زیرا پروردگار متعال آن ها را ممزوج نموده و توافق داده است مثل آیات زیر که معروف است به اسماء اعظم الهی 1 الله لا اله الا هو الحی القيوم یا و هو العلی العظیم که آیه الكرسی است 2 الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی 3 الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المومنون 4 هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم 5 هو الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عمّا یشرکون 6 هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم سوره الممتحنه جزء 28 فقط کافی است که هر کدام این آیات را بخواند عمل نماید به طوریکه در محل خود خواهد آمد یعنی حرف اول آیه را در نظر گیرد و ذیل اسماء این کتاب پیدا کند و عدد آن را که به حروف ابجد جمع زده شده بگیرد و عدد اسم خود را بر آن بیفزاید آنگاه شروع به خواند کند.

نگارنده

مثل الله یا احد را کسی بخواهد عمل نماید البته باید رعایت این نکته عظیم را بنماید که اگر دو اسم یا بیشتر را با هم توأم سازد باید اول ببیند که باید سازگاری داشته باشد مثلا هر دو است آتشی باشد و اسم خود آتشی باشد یا لا اقل اسم آتشی باشد که جمالی است با اسم خود که خاکبست و جمالیست مخلوط سازد یا اسم اگر بادی است حتما با اسم دیگری که بادبست مخلوط سازد چه باد با هیچ یک از عناصر ثلاثه دیگر سازگار نیست نه با خاک نه با آتش و نه با آب ولی اگر اسم آتشی باشد می شود با اسمی که خاکی باشد ممزوج نمود یا اسمی که خاکی است با اسمی که آبی است مخلوط نمود چون آب و خاک شایسته امتزاج می باشند ولی آب را با آتش نمی شود ممزوج و مخلوط نمود یا آب را با باد نمی توان رفیق ساخت چه باد بر خا غالب است

و اما راجع به بسم الله در کتاب ام الكتاب که در صد سال قبل در مکرک به طبع رسیده است و فعلا در کتابخانه فقیر موجود است و بسیار کتاب نفیسی است در صفحه 3 که به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده چنین می نویسد موقعی که امام محمد باقر علیه السلام را به مکتب نزد عبدالله صباح فرستادند و در سن پنج سالگی بود عبدالله صباح لوحی را که بیست و نه حروف در آن نوشته شده بود به دست محمد باقر داد و گفت بگو الف حضرت محمد باقر گفت الف عبدالله گفت بگو باء تا معنی الف را نگویی باء نگویم عبدالله گفت باقره عیون المومنین : فقل الف فقال الف الله لا اله الا هو الحی القيوم فرمود یا عبدالله الف خداوند است و لام بالای آن محمد است و معنی الف روح محمد است و الف سه حرفست و یک نقطه و الف و لام و فاء و نقطه الف محمد است و لام علی است و فاء فاطمه است و نون حسن و حسین است که آخر حسن و حسین نون است و در آخ الف نقطه است عبدالله عجب داشت و گفت ای روشنایی چشم مومنان عجب کاری

است که نه کتاب مخلوقی است که همی گویی در وصف و صفت الف باقر علیه السلام فرمود که کتاب ما اهل بیت چنین بوده است به همه دور و زمانی یا عبدالله الف سریر و تختگاه ایزد عزوجل است و نامش روح الحیوه ناطقه است بر مغز مومنان است و لام روح روشنی است و فا روح الجبروتست و نون روح الفکر است و روحست بالای الف به یک روی حجاب علی است علینا منا السلام و الف روح علی است و لام رو لولو لالای علی است و فا فکر روح الوحی است و نقطه لطف علی است و به نورانیت که فراز سی حروفست پس عبدالله صباح به شگفت بماند و گفت یا بن رسول الله و الله و بالله خیلی شگفت آور است که شما را به مکتب من آورده اند این هدایت اسمی است که من هرگز چنین علمی از هیچ عالمی نشنیده بودم و شما نیز به هیچ مکتبی نرفته اید و هیچ کتابی نخوانده اید و هیچ معلمی ندیده اید ای میوه دل مومنان این چه صفتی است که کسی مکتب دار باشد و درس گوید و معنی درس خود را نداند خواستم که الف به تو آموزم ندانستم که اکنون از تو بیاموختم ای نور دیده محمد و علی منت تمام فرما و ب و ت را تعلیم فرما که رحمت بر پدر و مادرت حضرت باقر فرمود ای ادیب ب باب الف است که محمد است و ب علی است و نقطه ب نطق علی است و الف روح روشنی است و ب روح الحیوه مغز است و نقطه نطق است ای ادیب من بگو تا اول این حروف ها کدام عبدالله گفت الف باقر گفت به چه دلیل عبدالله گفت یا بی رسول الله بیش از آن نمیدانم حضرت باقر فرمود ای ادیب این همه علما کتاب و ادیبان به نادانی تدریس می کنند و نمی دانند که اول الف محمد است و ب علی است و به ظاهر محمد پیشرو است و علی باب محمد است 28 تا حرف یاء در آن کتاب ذکر شده ولی ما تا این مقدار کافی دانستیم والسلام

طریقه استفاده از آیات

اهل این فن که علوم غریبه نامیده می شود از آیات مبرم و محکم الهی این طور استفاده می نمایند که اول آیات حق را کاملاً به عدد و حساب ابجد کبیر شماره می کنند

مثلاً انا فتحنا 591 لک 70 فتحاً 489 مبیناً 103 لیغفر 1320 لک 70 الله 66 ما تقدم 585 من 90 ذنبک 772 و ماتاً 448 حر 800 ویتم 456 نعمته 565 علیک 130 و یهدیک 55 صراطاً 301 مستقیماً 651 و ینصرک 376 الله 66 نصراً 340 عزیزاً 95 سپس جمع نموده می شود 7439

آنگاه یا به تنهایی و یا نام خود و نام مادر و بعضی برآند که شهرت نیز اضافه شود جمع نموده بر آن عدد بیفزایند و در ساعت نیکو در مربعی پر می کنند و مجموع آن عدد را ذکر می کنند و یک اربعین یعنی چهل روز یا چهل شب در ساعت معین در جای معین با شرائطی خاص که در این کتاب مرقوم شده می خوانند و چنانچه اثر کلی نیافتند از سر شروع می کنند و البته که نتیجه حاصل می شود عمل می کنند. مولف فقیر چند آیه که بسیار اهمیت داشته دقیقاً جمع نموده سپر نموده ام که برای آسانی و استفاده پاک دلان درج می نمایم و البته حقیر در کتاب های قبلی که نوشته ام و چاپ شده شاید به نظر ظاهر نظری در دعوی مقامی نموده باشم وی انشاءالله چنین نیست در حال هر تالیفی شخص برابر اطلاعاتی که دارد قلم فرسایی می کند و حقیر و فقیر در آن حال خود را آن طور می یافتم ولی اکنون به سر مطلب پی برده ام که حق در کلام خود فرموده: *كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ* یعنی هر چیزی فنا پذیر است مگر ذات حق جلّت عظمته از آن روی نقطه باید رضای حق را در نظر گرفت و از ذات وی مدد گرفت و بس

از تکبر سخت اند نفرتم از خدای خویش اندر جشیتم
هر چه باشد در جهان دارد فنا لیک باقی هست حقا طاعتم
در ضمیر خوش دارم من خضوع در ولای مرتضی در بیعتم

جمله امر خود بدو شد واگذار این سبب از اوست جانا حاجتم
 هر چه آید بر زبان من از اوست بر سبیل عرفت شد عادتتم
 خامه را نبود توانائی مگر امر او باشد که بدهد فرصتم
 گفت از ما باشد آن مداح ما از گل او هست کامل طینتم
 شاد باشم چونکه او درد فرح از غم و اندوه او در محنتم
 عالمم من علمم از وی آمده افتخار من همین و ثروتم
 اکنون مربعات را که خود این فقیر پر کرده ام و آیات و شماره آن آیات را درج
 می کنم مربع اول

786

779	765	769	772
764	776	775	770
774	771	763	777
768	773	778	766

هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم
 ضمیمه کریم و علی که اصل آیه 2598 یود و کریم و علی نیز 487 شد جمع
 آن 3085 گردید - از خانه دهم پر نمودم و در خانه پنجم یک عدد اضافه
 نمودم برای علم و عزت مفید آمد.
 و خانه شانزدهم موقعی پر می شود که ساعت را ملاحظه نموده باشیم در آن
 ساعت که برای ما نیکو و میمنت دارد چنانچه گذشت شرح آن خانه شانزدهم را
 پر خواهیم نمود.

با دعا هر بیم و وحشت رد شود با دعا هر خوف و خیثت سد شود

با دعا آسوده باشید از گزند با دعا مقصود ما در ید شود
 مربع دوم ایضا برای علم و عزت آن را انتخاب نمودم که البته در هیچ کتابی این
 مربعات که حقیر فقیر استخراج نموده ام یافت نمی شود و چون فقیر اهل دریغ
 و مضایقه و حد و بخل العیاذ بالله نیستم در اختیار شما گذاشتم.

786

634	620	624	627
619	631	630	625
629	626	618	632
623	628	633	621

عالم الغیب و الشهداء هو الحکیم الخبیر.
 جمع آن 2505 می شود و از خانه دهم پر شد و طریقه آن این طور است که
 2505 عدد را چهار قسمت می کنیم یک قسمت آن 618 می شود در خانه یک
 مثلاً د می گذاریم

با دعا برپاستی این آسمان با دعا آماده می گردد جنان
 با دعا محفوظ می مان ز شر با دعا گلزار می گردد جهان
 و چنانچه از چهار قسمت سه عدد اضافه شود یک عدد از خانه پنجم اضافه می
 کنیم و هر آینه در عدد اضافه آمد در خانه نهم یک عدد اضافه می کنیم و هرگاه
 یک عدد اضافه شود در خانه سیزدهم یک عدد را اضافه می نمائیم

مربع سوم

786

750	736	739	743
735	747	746	740
745	741	734	748
738	744	749	737

از خانه دهم پر شد مجموع آیه 2968 می باشد
لا مدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر این آیه بای مخفی
شدن از نظرها ست و شانزده خانه را در آخر مربعات درج خواهیم نمود انشاءالله
تعالی که برای شما پر نمودن لوح آسان گردد
مربع چهارم

786

724	727	730	717
729	718	723	728
719	732	725	722
726	721	720	731

لقد جائکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ علیہ ما عنتم حریصٌ علیکم با المومنین رؤفٌ
رحیم

از خانه اول پر شده و خانه اول آتشی است برای کسی که ستاره او آتشی باشد
بسیار مفید و موثر است و اگر کسی رعایت ستاره خود و ساعات موافق خود را
ننماید این گونه امور برای او هیچ اثری نخواهد داشت بالاخص آن که اگر رعایت

تقوی را ننماید شاید برای او زیان نیز داشته باشد ولی کسی که این امور را رعایت کند و مخصوصاً آیه را در موقع معین بخواند به عدد مجموع آن که 2898 می باشد بسیار اثر نیکو خواهد داشت و این آیه برای کسب عزت و آبرو اخبار زیاد دارد و در کتب ادعیه مأثور است که شایستگی بسیار دارد چیزی که هست لوح آن باید در ساعت زهره یا شمس پر گردد و مداومت آیه آن در ساعت معین رعایت شود و اصل لوح در روزهای جمعه به بوهای خوش بخور داده شود

مربع پنجم

786

4212	4199	4202	4205
4198	4209	4208	4203
4207	4204	4197	4210
4201	4206	4211	4200

قل اللهم مالک الملک ال بغير حساب مجموعاً 16818 عدد می شود از خانه دهم برای کسب علم و عزت پر نمودم پیغمبر فرمود هر کس این آیه را ه مرتبه بعد از نماز بخواند چنانچه مقروض باشد من ضمانت دین او را می نمایم که حق تعالی ادا خواهد فرمود.

مولف می گوید برای امور مهمه عدد فوق الذکر را با شرائط آن که قبلا در ستون استفاده از آیات ذکر شد بخوانند بسیار اهمیت دارد

این دعا مانند زر یا کیمیاست گر تو را منظور از دخل و بهاست
 لیک باید در خلال این دعا تو فروتن گردی این عین رجاست
 گر توانی بذل و بخشش بر فقیر می کنی کان پیشه هر با صفاست

بر دل عالم رهی باید نمود تا که امکان مروت با سخاست

مربع ششم

786

3464	3461	3453	3467
3454	3466	3465	3460
3469	3455	3459	3462
3458	3463	3468	3456

الله نور السموات و الارض - الی - والله بكل شیء علیم که مجموع آن 13845 عدد می باشد از خانه دوم پر گردید برای محبت و نورانیت ولی این آیه خواص بسیار دارد که یک از آنها اینست هر کس ششماه ترک حیوانی کند یعنی هر چیزی که از حیوان صادر می شود نخورد فقط از میوه ها و نباتات استفاده کند و هر روز صبح بیست و پنج نوبت این آیه را بخواند و پس از شش ماه روزی یک مرتبه یا روزی دوازده مرتبه بخواند آنچه فردا برای او پیش خواهد آمد شب در خواب خواهد دید و هزاران خواص دیگر

مربع هفتم

786

324	311	318	321
317	322	323	312
319	316	313	326

314	325	320	315
-----	-----	-----	-----

حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير که مجموع 1274 - از خانه سوم پر نمودم برای دولت و عزت این آیه نقش نگین حضرت ثامن الحجج سلطان خراسان علی بن موسی الرضا علیه السلام است که هر کس بخواند اجازه آن را دریافت کند می تواند متوسل به خود حضرت شود بهتر است از این که از مرشد اجازه بگیرد و راه گرفتن اجازه از آن حضرت آن است که عدد فوق الذکر را بخواند و برابر آن صلوات بفرستد و ثواب آن را به نثار روح پاک آن امام همام نماید و بخواند در بستر پاک آن حضرت را خواهد دید و اجازه صادر خواهد شد وقتی اجازه گرفتید نهایت اثر را خواهد داشت انشاء تعالی

مربع هشتم

786

724	736	731	726
735	721	729	732
728	733	734	722
730	727	723	737

لا اله الا الله 165 بعزتک 499 و بقدرتک 732 لا اله الا الله 165 بحق حقیق
128/110 لا اله الا الله 165 فرج 283 برحمتک 670
از خانه هفتم پر نمودم که مجموع آن 2917 گردید برای زیادتی مال و دولت
شیخ بهاء (ره) فرموده هر کس تهلیلات مذکور را هفتاد بار بخواند برای هر

مطلبی بلافاصله انجام پذیرد مولف نیز آزمایش نموده است ، صحیح است انشاء

الله تعالی

مربع نهم

786

1856	1868	1853	1862
1861	1854	1865	1859
1867	1857	1863	1852
1855	1860	1858	1866

مجموع کل انا فتحنا لك فتحا مبينا «الی» و ينصرک الله نصرًا عزیزا چنانچه گذشت 7439 عدد می شود این آیه به طور صریح خطاب به پیغمبر می باش و سخن از فتح و فیروزی بزرگ می کند هر کس مداومت کند بر این آیه به عدد فوق با شرایطی که گذشت آثار عجیب و قریب مشاهده خواهد نمود البته روایت و حدیث در این باره در کتب ادعیه بسیار دیده می شود ولی عمده مطلب عدد و رقم کامل اوست که با این رقم و عدد باید عمل شود با نتیجه کامل حاصل شود

البته بخور و انفاق را در خلال عمل فراموش نفرمائید در صورت امکان

حفظنا الله و ایتاکم من شرالاشرار بجاه محمد و اله الاطهار

ملتسم هستم ز تو اندر دعا تا که یادی آوری از جان مرا

هر که از این ذره یادی می کند حق دهد اجرش به هنگام جزا

مربع دهم

786

927	913	917	920
912	924	923	918
922	919	911	925
916	921	926	914

ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار مجموع آن 3677 عدد است که از خانه دهم پر شده برای کسب عنایات پروردگار و ثواب و پاداش های حق گفتیم که این آیه مبارکه به قول عرفا سر و ته مهر می باشد و به اصطلاح مولف فقیر سر و پا محکم چون این گونه آیات را فقط اینجانب استنباط نموده و استخراج کرده ام که به طوریکه گذشت گفتیم که این آیه اول آن راء و آخر آن راء می باشد و آیه بعدی نیز از این قبیل است و چون حقیر بخیل و حسود نیستم وضع نمودم تا برای ارباب طلب آسان آید و من الله التوفیق

مومن پاکیزه دل بر مومنین می کند دعوی غفران از خدا
 زین سبب پاداش او آمد زحق محو شد از او همه جرم و خطا
 بر دل عالم ترحم آورد گو شده معصوم از جور و جفا
 مربع یازدهم

786

597	583	591	594
590	595	596	584
592	589	585	599

586	598	593	588
-----	-----	-----	-----

جمع کل 2365 عدد است نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون از خانه سوم پر گردید برای دولت گرچه خانه سوم که برای دولت می باشد آیه ای نیز می خواهد که دارای اسمائی باشد که مانند رازق مثلا الله لطیف بعباده یرزق من یشاء بغیر حساب باشد ولی ما این نکته را در نظر می گیریم که وقتی حق ضمانت نمود کسی را حفظ کند البته بقیه نعمت ها نیز شامل حال آن محفوظ یعنی آن (در پناه نگاه داشته شده) می شود - چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

در دعا یک شرط می باشد ضرور گر تو می خواهی وصال جن و حور آن بود نومید ناگشتن ز وصل پایداری در ریاضت با بخور دومین شرطش بود ترک گناه تا بیابی در دلت وجد و سرور یاد عالم کن به هنگام دعا تا شوی حاجت روا تا نفخ صور مربع دوازدهم

786

335	322	329	332
328	333	334	323
330	327	324	337
325	336	331	326

مجموع آن 1318 عدد است ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از خانه سوم برای دولت پر نمودم در حدیث دیده ام که هر کس نصف شبی یا یک

ثلث از شب مانده برخیزد و دو رکعت نماز حاجت بخواند و 1121 مرتبه ماشاء الله بخواند فقط ماشاء الله و سر به سجده بگذارد و حج از حق طلب کند در آن سال اگر چه عمر او هم سر آمده باشد حق تعالی هم عمر او را می فزاید و هم حج نصیب او کند این عدد از نظر ما صحیح نیست برای این که عدد صحیح ما 408 و ملفوظی ما نیز 931 می باشد به طوریکه در اسماء موجود است ولی یا آن کتاب اشتباه نموده و یا روی یک حسابی است که امام می داند ولی از نظر ما آیه فوق را به عدد فوق الذکر بخواند به همین نتیجه خواهد رسید و نتایج دیگری انشاءالله
مربع سیزدهم

786

328	319	333	322
325	330	320	327
318	329	323	332
331	324	326	321

مجموع کل 1302 عدد نصر من الله و فتح قریب از خانه دوازده پر نموده ام برای صلح و غلبه یافتن بر دشمن اکنون یک مربع شانزده خانه وضع می نمائیم که برای سالکان طریق سهل و آسان شود پر نمودن الواح.

آبی	بادی	خاکی	آتشی
16	3	6	9

2	13	12	7
11	8	1	14
5	10	15	4

هر خانه یک صفتی دارد ستون اول آتشی ستون دوم خاکی ستون سوم بادی و ستون چهارم آبی است مربع چهاردهم

786

842	84	129	66
128	67	841	85
68	131	82	840
83	839	69	130

الله لطیفٌ بعباده بخیر مجموع آن 1121 ذوالکتابه به مرقوم شد این عدد عدد بسیار خوبیست و این طلسم برای کسب اطلاعات آسمانی و آشنایی با فرشتگان بسیار موثر و مفید و سریع اجابت است به شرط تقوی و مداومت و ترک معاصی و به کار بردن بخورات که نظماً خواهد آمد در موقع خود که خواندن ذکر باشد و در شب پیش از خفتن خواندن و سپس خوابیده و در بستر پاکیزه و چنانچه نیتی داشته باشد به خاطر بگذراند و السلامُ علی من التَّبَعَ الهدی

تاثیر خواب

بسم الله الرحمن الرحيم

در احادیث و اخبار وار شده که رویاها باهم فرق دارد رویای صادق و رویای کاذبه وجود دارد و گفته اند که رویاهای خلق نیز تفاوت بسیار دارد مثلاً رویای شاه با رعیت فرق دارد و قس علی هذا البته عقل نیز مراتب مذکوره را تصدیق می کن ولی فقیر گوید یک سلسله رویاهایی وجود دارد که با همه آنچه گذشت تفاوت دارد و آن رویاهائیکست که آسمانی و روحانی است و گاهی ممکن است شامل حال یک فرد عدی نیز از جانب حق جلّ و علا بشود انند ماموریت های پیامبران و هادیان خلق و اولیاء الله و مشاهدات اوتاد که گاهی بیداری دست می دهد و گاهی در یقفه دیده می شود و این گونه رویاها از روی هوی و هوس نیست و روی امتلاء، معده و یا بر اثر کشیدن بنگ هرگز نمی باشد زیرا ما مقداری از آن را با سند و مدرک نشان می دهیم مولف فقیر ریاضت زیاد کشیده ام در کاظمین و کربلا و نجف و مشهد و قم و بسیار خواب های عجیب و غریب دیده ام که تمام آن ها در کتابی ضبط است و حضرت رسول را دیده ام و به حقیر علمی آموخته اند و فقیر را بالای منبر نشانیده اند و اجازه وعظ و خطابه داده اند و علی و فاطمه و اولاد ایشان را اما امام زمان علیهم السلام را دیده ام که تمام آن ها به حقیر چیزها یاد داده اند ولی اخیراً چند لوح و مهر به حقیر عنایت فرموده اند که در صفحه بعد مشاهده می فرمائید و خودتان از روی بی غرضی و اتصاف تشخیص می فرمائید که این قبیل رویاها حقیقت خاصی دارد و مجازی نیست از خدا خواهیم توفیق ادب

این که می گویم نه از روی ریاست بلکه این عین درستی مدعاست
خواب عالم به بود از طاعتی کز ریاکار دو رو اندر قفاست
هر چه بیند عالم از روی عجب کی بود چون عجب یک نوعی خطاست
هرچه در ظاهر ببیند نقش حق هرچه در باطن ببیند از صفاست
جاهلان را کی رسد عقل و خرد تا که بشناسد کان از اولیاست
خلقت صانع به نزد اهل دل جملگی حق است و از روی وفاست

مدح بی چون کی توانم می نمود چون سوای او همه محو و فناست
عقل جاهل تا قیامت قاصر است تا بداند عالم از اهل ولاست
گر مدرس خواند این اشعار را معنیش را هم بداند بس بجاست
بسم الله الرحمن الرحيم

این قصیده ایست که شیخ اجل بهاء الدین محمد عاملی فرموده در اطراف اسم
اعظم و همین قصیده مولف را به تالیف این کتاب بلکه کوشیدن در کسب این
علم وا داشته است.

ای دو عالم به یک امر از تو تمام کائنات از تو به تنیق و نظام
هرچه برخاست از این تسع بساط وانچه پیداست از این هفت رباط
همه از جود تو دارند وجود پیش ذاتت به رکوع و به سجود
چون به هستی ز تو در آثاریم چشم بر لطف عمیمت دارم
نزد اهل خرد و اهل عیان حرف جیم و عدد اوست چه جان
یعنی اسماء حروف ار نبود سرّ دعوات مقرر نشود
اثر اسم به هر اندازه گر بخوانند به هر آوازه

هیچ شک نیست که در اسرع حال به اجابت برسد بی اجمال
گنج اسرار الهی حرفست مخزن گوهر شاهی حرفست
سی و شش حرف که در گفت و شنید کس به پایان رموزش نرسید
اثرش نامتناهی به دوام منتفع زو چه خواص و چه عوام
شارع عالم خواص جبروت فاتح عالم ملک لاهوت
سرّ ناسوت از آن در حذر است جان ملکوت از آن در خطر است
نطق هر ذره از آن در قالست داند آن کس که ز اهل حالست
بس اثر هاست که در عالم خاک گر کنند اهل معانی ادراک
هرچه پیداست در این دیر دو راه نیست بی جلوه اسماء الله
اسم اعظم که نهان از نظر است عقل ها جمله از آن بی خبر است

الف و یک اسم که دارد دادار هر یکی قاعده ای را در کار
یک از آن داشت یکی پیغمبر پدر و مادر موسی از بر
مادر موسی عمران چون زاد یعنی آن اسم به دختر بنهاد
لیک می داشت نهان از هر کس پدرش بود از آن مخبر و بس
تا به فرمان خداوند جهان یافت عمران شرف وصلت آن
شد از آن اسم مقدس آگاه که بود اعظم اسماء الله
گفت یا رب به ثفات این اسم به حق حرمت ذات این اسم
که مرا ده ولدی با مقدار صاحب معرفت و علم و کمال
بنی مرسل خود ساز او را از ره مرتبه بنواز او را
داد او را پسری رب جلیل که ز داد جامه فرعون به نیم
نوح از برکت این اسم وصفات یافت از مهلکه آب نجات
موسی از پرتو این اسم به طور یافت گفتار تجلی با نور
عیسی این اسم برخواند اموات یافتند از اثر اسم حیات
هرچه در عالم از این اسم به پاست زانکه این اسم کنوز اسماست
این دُر از نه صدف اسرارست بی بدل چون گهر شهوار است
وه چه اسمی است که بسیار کسی نیستش بر سر آن دسترسی
خاصیت هاش ندارد پایان عارفان جمله از او بی تابان
وضع آفاق ز نیک و بد حال زان توان یافت به سج احوال
اسم خاصی است که اسرار جهان هست در کنز حروفش پنهان
کس چه داند که چه اسرار است این خاصه زمره ابرار است این
لفظ این اسم چه تکرار کنی چون به آداب و ادب کار کنی
قفل هر کار گشایی به مراد گردی از فیض مدامش دلشاد
چهارده حرف رساند این اسم اولش آن که گشایی تو طلسم
دشمنت نیست شود چون سیماب بند گردد به دمیدن سیلاب

گر بخوانی ز سر صدق و یقین کشف گدد همه گنج زمین
جنیان با تو مصاحب گردند اولیا جمله به تو پیوندند
جمله خلق سر افکنده تو قیصر روم شود بنده تو
همه خلق مطیعت گردد کیمیا نیز نصیبت گردد
هیچ علمی به تو مشکل نشود یک زمان حق ز تو غافل نشود
متصل باشی خندان دلشاد دین و دنیای تو گردد آباد
لیک هر کس به طریق دیگر دارد از حالت این اسم خبر
سر اسماء حرروفش به تمام نتوان گفت مبادا نکه عوام
مطلع گشته به دان کار کند خلق ر بیهده آزار کنند
امر خاصان نتوان گفت به عام تا نیابد اثرش جاهل خام
باشد از حسن عمل اهل کمال چو بیابند از این اسم مجال
نروند از پی انصاف به در وز بدی ها بنمایند حذر
در عمل عزم بدی ها نکنند فکر در باب روی ها نکنند
هر کسی داده از این اسم نشان به طریقی که خوانده مر او را به خوات
چند در سوره انجیل بخوان به درستیکه همان است همان
خوانده حیوم دگر یک قیوم مغربی گفت که هست او طیوم
هست مشهور عرب برجانه عجمی گفت ورا برخانه
دیلمی گفت رقم کافلنا باز جمعی دگرش راحلنا
بخیه قوم دگر جاهرشا هست بو خانه دگر جامرشا
در احادیث و روایات و خبر هر یکی راست طریقی دیگر
گرچه این اسم بسی مشهور است لیک این خانه چنین منظور است
سال عمرم چو به آخر بررسی فکرتم پرده از آن رمز درید
از ذخائر که کنوز اسماء است بده این اسم در آوردم راست
بهر آسانی ارباب طلب کردم این اسم به قانون و ادب

خواستم تا که در این علم به کام بنهم بر قدم مردان گام
لله الحمد که توفیق احد داد از این هنرم فیض مدد
من در این علم بسی بردم رنج که طلسمات گشودم زین گنج
سر این گنج گهر بگشودم گوهرش بین که عیان بنمودم
گوهر از کان عمل بنمودم پرده از چهره او بگشودم
حوریان را همه بی ستر و نقاب بنمودم بر کل احباب
بهر طلاب گشودم سر گنج نهد زین گنج نمودم بی رنج
مرد مردی که از این معدن خاص گوهرش را چه بیاید به خواص
عمل خیر به بنیاد کنداز بهایی به دعا یاد کند
غرض این است که ارباب طلب نبرد از پی مقصود تعب
این قواعد چو سراسر خوانند بهر ما فاتحه ای بر خوانند
چون از این اسم بیابند اثر نروند از ره انصاف به در
ای که خواهی بودت علم و عمل تا شود مشکل از این عملت حل
گوش جان باز کن و دیده دل تا کم بهر تو حل این مشکل
گر تو را میل به تقریر من است برگشا گوش که وقت سخن است
سخنم گوهر گوش دل کن گوهر گوش خرد حاصل کن
اگر از علم پی الهی بی تعلم سبقی می خواهی
بهر طلاب از این نسخه ژرف کاملان راست در او چند شگرف
من از این طایفه دارم سبقی خوانده ام در بر ایشان ورقی
در رموزات که فکرم جلی است از عطاهاى نبی و ولی است
هست در مصحف ما بعد سه میم در میان های سور در حامیم
عددش با سور قرآنی متساوی است اگر میدانی
در نسخه دیگر اسم او با سور قرآنی
هشت حرفست به ترتیب و نظام بسط حرفیش چهل گشته تمام

لفظیش نوزده از روی جمل هست چون مدخل باسط به عمل
نقطه اش نوزده از روی جمل اصح به نظر می آید (مولف)
اولش میم چهارم لام است سیمش شهره در این ایام است
طا بود آخر شش حرف در او نکته سنجی که بفهمد نیکو
در سه جا مصدر اسمش دال است در سر آیه ای از انفال است
اولش هفده آخر سین است متصل در وسط یاسین است
قلب او باعث خوشحالی هاست فتح و نصبش همگی نور و ضیاست
شامل کلی او دار حروف جامع علت آثار حروف
عدد بینه اش هفتاد است این هم از قاعده استاد است
خوانم آن دل که بیابد این رمز نکته فاش رموزات به غمز
ای بهایی چون تو این کشف رموز کردی و یافتی آن نقد کنوز
بیش از این کاشف این راز مباحش راز پنهان کن و غماز مباحش
هرکه اهلیت این کارش هست به دعا حاصل از این حالش هست
دم فرو بند که نا اهل شیر نشنود زین روش خاص خبیر
من به توفیق خداوند غفور طالبان را بنمودم دستور
اصل و فرعش بنمودم به رموز فاش کردم به همه نقد کنوز
به بهایی هم از صدق و صفا بکنند از ره اخلاص دعا
هست این اسم چو خود نام علی مابقی طی کرده راه باطلی
این دو بیت از عالم بی دل بدان قدرت حق کرده آن را آنچنان
ایضاً
هرکه اندر این اسامی پی برد ان خود را از خطرها می خرد
باید از اول نمودن ترک آز کو گناه آمد به دقت بنگرد
سوی حق آرد ز باطن سوز و ساز از همه لذات دنیا بگذرد
در فنا آید بقا از ذکر و فکر گر که اسماء خود را بشمرد

از مدرس علم باطن شد رواج کو برای رهبری نیکو سزد
این نباشد ادعا ای دوستان بلکه باشد این صفات این خرد
چند لوح مهم

مؤلف فقیر می گوید: متجاوز از صد جلد کتاب در علوم غریبه چاپی از کتب
عربی مصر و بغداد و بمبئی و فارسی - خطی و چاپی وارد و آنان را مطالعه
نموده ام و بسیاری الواح و اوراق دیده ام ولی مهمتر از این چند لوح تا کنون
ندیده ام یکی لوح پانزده در پانزده است که سبع المثانی است در صفحه بعدی
مشاهده میفرمائید و این لوح را در کتاب خطی که آقای محمد انگورانی از
اساتید اسن فن دارد و ایشان از کتابخانه رضوی در مشهد مقدس از یک کتاب
خطی رونوشت نموده اند و برحسب خواهش حقیر فقیر ایشان عنایت فرمودند و
ما برای کمک به راهروان وادی محبت و صفا در این کتاب درج نمودیم و شرح
آن لوح را در صفحات قبل و مربعات نظما و نثرا نگاشتیم لوح دوم در محبت
است که در صفحه 109 درج می شود و لوح سوم در مقام عزت است که در
صفحه 110 درج می شود لوح چهارم اسماء قمر کامل است که در صفحه 111
درج می شود لوح پنجم و ششم از آن مؤلف فقیر است که در صفحه 97 و 98
درج شد و سه لوح جنته الاسماء از مرحوم میرداماد در صفحه 118 و 119 و
120 درج می شود هر کس هر یک از این سه لوح معظم را در ساعت زهره یا
شمس پر کند اثر عجیب دارد طریقه آن است اسم طالب مطلوب را با اسمی از
اسماء الهی که مناسب باشد به حروف مقطعه بنویسد در سطری و سطر اول
را از آن حرف کم کند تا زمام بیت باز آید و به آن حرف سوگند دهند که
مطلوب حاصل است

مثلا حاصلضرب 377698 و عدد تکسیر را در 34 ضرب نموده از حاصل اول
وضع نموده تتمه تقسیم کرده در لوح مقناطیسی برند که وفق مربع عدد حاصل
اول باشد والسلام 2540 ضرب و 34 / 86360

سید حسن اخلاطی ذکر کرده فرموده که من در عالم فقر به دو چیز ملهم شدم اول به یک تکسیر دوم مربع و هر چند در کتب قوم ملاحظه نمودم بدین پاکیزگی تکسیر و مربعی نیافتم نمی خواستم ذکر کنم ولی در نزع مامور شدم به جهت طالبان واقعی یادداشت نموده تا منتفع شوند

این لوح سوم است که برای مقام و عزت در ساعت شمس باید نوشته شود و در کلاه یا عمامه و تاج گذاشته شود و اثر بسیار نیکو دارد و فقیر این لوح را از کتاب شمس الانوار و کنوز الاسرار چاپ قاهره یافتیم و شرح بسیار دارد ولی فقیر به این چند جمله اکتفا نمودم

اسما قمر کامل کواکب و موکلین علوی و سفلی یا شرف الشمس و اسماء اعظم

حروف اشارات							
حروف عبارات	ز	خ	ظ	ث	ش	ج	ف
اسما	زکی	خبیر	ظهیر	ثابت	شکور	جبار	فرد
اسماء ملائکه علوی	کفیائی ل	عینائی ل	صرفیائی ل	میکائیل	سمسائی ل	جبرائی ل	روقیائی ل
اسماء موکلی ن	میمون	ابیض	شمورش	برقان	احمر	مرّه	مذهب

							سفلی
روزها	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چارشنبه	پنجشنبه به	جمعه	شنبه
کواکب	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
افلاک	فلک چهارم	فلک اول	فلک پنجم	فلک دوم	فلک ششم	فلک سوم	فلک هفتم

هشت در هشتی که من بنموده ام گنج معنی را ز بی بگشوده ام
هرچه اندر عالم باطن بود آشکارا این چنین بسروده ام
تا بدانی این مدرس قطب علم بودم و ره از درون پیموده ام
گر خواصش خواهی از من کن سوال چون که بر اسرار او پی برده ام
صد اثر دارد چو پر کردی چنین در شرف گر شمس بوده سوده ام
شرائط تسخیرات

به مصداق آیه مبارکه: و لقد کرّمنا بنی آدم و حملنا هم فی البرّ و البحر و فضلنا
هم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً یعنی به درستیکه گرمی داشتیم فرزندان آدم
را بر سایر مخلوقات و سوار نمودیم ایشان را بر بسیای از آنچه آفریدیم گرمی
داشتنی و به مصداق آیه مبارکه و سخّر لکم ما فی السموات و الارض منه جمیعاً
یعنی و مسخر نمود از برای شما آنچه در آسمان ها و زمین است از خود همگی
را و به مصداق ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا اجابت می کنم برای شما و
گفته اند انّ الله رجلاً اذا اراد و اراد یعنی به درستیکه برای خا مردانی هست که
هرگاه اراده نمایند و بخواهند چیزی را او نیز خواهد خواست و اراده خواهد نمود
تسخیرات ما خلق الله برای آدمی ممکن است چیزی که هست تسخیرات انواع

بسیار است مثلا تسخیر ملائکه، تسخیر ارواح، تسخیر اجنه، تسخیر پریان، تسخیر مخلوقات زنده چه ناطق و چه صامت و تسخیر ماه و ستارگان و خورشید و آتش و آب و باد و غیره و هلم مجرا (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) یک دستور کافی برای بعضی یا مجموع این تسخیرات ترک حیوانی به طور مطلق و ترک معاصی کبیره و صغیره است و خواندن اذکار و اوراد لازمه که در این کتاب نظما و نثرا نگاشته شد و بالاخص دوری از خلق و اوراد نیز هست مثل یس مغربی، آیه الکرسی مغربی، حمد مغربی، اخلاص مغربی، و ذکر کهیج که بسیار اهمیت دارد و اذکار دیگر که در نزد مولف موجود است و حقیر فقیر همه آن ها را عمل نموده ام ولی ذکر آن ها در این کتاب از نظر مرشدی و مرادی صلاح نبود چون اجازه پیر لازم دارد

وجه تسمیه این کتاب

مخفی نماند که موقع اتمام این کتاب ملهم شدم که موضوع تسمیه این کتاب را ناگفته نگذارم و عرض کنم موقعی که این کتاب را یعنی اسماء ال را به تمام و کمال رسانیدم و تا حرف یاء نوشتم و نام آن را کنزالحروف و الاعداد گذاشتم شب پنج شنبه 24 جمادی الاولی قمری بود - در عالم رویای صادقه در موقع سحر دیدم رفته ام نجف اشرف و خود را کلید دار حضرت مولی علی می دیدم و دسته کلید درهای حرم مطهر حضرت را باز نمودم و موقعی که وارد شدم دیدم حضرت مولی علی در وسط حرم بدون هیچ حجابی نشسته اند و حقیر با نهایت احترام سلام عرض نمودم و حضرت جواب فرمودند و نیز فرمودند که نام این کتاب را کشف الهدایه بگذار عرض کردم اطاعت می شود و از خواب بیدار شدم و نام کشف الهدایه را همان روز گراور نمودم تا فرمایش حضرت فراموش نشود و می خواهم عرض کنم در فضیلت این کتاب همین بس که آن حضرت نامگذاری فرموده اند و برای روشن شدن اذهان طالبان حق و حقیقت عرض می کنم که توحید داشتن مستلزم روحانی بودن یا در لباس درویشی و غیره متشبت شدن

نیست و هیچ لباسی دلالت بر ایمان و توحید و حق و حقیقت ندارد و عدم آن نیز دلیل بر عدم آن ها نیست و این نکته نیز از جمله نگفتنی هاست که هیچ اهل منبری قادر بر بیان مطالب حقه هرگز نخواهد بود مگر اندکی - و هیچ مولفی توانائی نگاشتن احکام الله را ندارند مگر مقداری . پس موضوعاتی هست که باید به وسیله پیران کامل و مرشدان واصل محرمانه به راهروان صادق تلقین شود و حقیر یک موضوع را ایمانا باید عرض کنم و آن اینست که خدا را گواه و شاهد می گیرم که یک جو خیال ریاست و مرشدی و پیشوایی در سر نمی پرورانم بلکه بسیار از این فکر مسلما غلط دوری می ورزم فقط موقعی خود را مسئول می دانم که از این ناچیز سئوالی در موضوع طریقت بشود و من قادر به جواب باشم و به حد کمال خود پاسخ گویم البته آن هم باید از حق خواست که شنونده یا سوال کننده لایق شنیدن مسائل حقه را داشته باشد و منظورش نیز از سئوال مکر و حيله و امتحان و غیره نباشد چنانچه در عصر ما بسیاری از مریدان و سئوال کنندگان از این قبیل مردمان بی حقیقت هستند پناه به حق می برم هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند در طی الارض

فقیر حقیر گوید در طی الارض نسخه های بسیاری دیده و دارم ولی این نسخه آسانترین آن هاست که درج می نمایم و امیدوارم خوانندگان و عمل کنندگان مرا از دعای خیر فراموش نفرمائید

گفته اند اگر خواستی طی الارض را اول یک عصا از بادام تلخ تهیه می نمایی و از سر آن عصا شروع می کنی به نقش نمودن اسماء الله هر اسمی که در آن یا باشد مانند اللطیف و الحفیظ و الحکیم و الکریم و الرشید و غیره و در حین نقش نمودن می خوانی یا غنی دو مرتبه و یا دیوش و یا الله دو مرتبه و می خوانی این آیات را ولما تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدِينِ الْبَيْتِ السَّبِيلِ. قصص آیه 22 و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا يَفْعَلُونَ سوره نمل آیه 88 - و اَوْ حَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي اَنْكُمْ

میتون شعرا آیه 52 و لقد خَلَقْنَا الی یعقوب - ق آیه 38 و لَو تَرَى اِذِ فَزَعُوا اِلَى
 مَكَانٍ قَرِيبٍ سَبَاءٍ 51 و يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ لِامْنًا- سوره طه آیه 105 تلمیسی
 فوایشی طلیوشی حراشی ملطاشی طیوشی و کَلْبَهُمْ قَطْمِيرٍ فَقِيرٍ گوید نسخه فقط تا
 اینجا ذکر شده و دریافت اثر را حقیر عرض می کنم آنقدر باید این آیات و اسما
 را در حالیکه رو به قبله نشسته و عصا در مقابل خود روی به سجاده گذارده
 بخوانی تا موقعی که عصا به حرکت آید هرگاه مشاهده نمودی که عصا در حرکت
 است آن را در دست راست بگیر و حرکت کن به هر طرف که می خواهی البته
 این آیات را که ذکر شد نه برای یک مرتبه می خوانی یعنی یک جلسه بلکه هر
 روز اگر بشود صبح بعد از نماز هر روز ادامه می دهی یا شب بعد از نماز عشا و با
 شرائط تسخیرات که گفته شد یعنی تک حیوانی و بخور نموده و بقیه شرائط هر
 روز که شروع نمودی در همان مکان و در همان ساعت باید تکرار شود والا باید از
 سر بگیرد و هر روزی یک مرتبه آیات و اسما موکلین را بخواند و یکی از شرائط
 خاص آن این راز پنهان کردنست والا اگر بگوید به غیر استاد و مرشد این دستور
 کسیراعمل ضایع می شود

احضار اجنه

آیه و نُفِخَ فِي الصُّورِ اِلَى مُحَضَّرُونَ و آیه و لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ اَنَّهُمْ لَمُحَضَّرُونَ هَذِهِ
 جَهَنَّمَ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُوَعَّدُونَ اِصْلُوْهَا الْيَوْمَ بِهَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ این آیات برای
 احضار ملوک اجنه و زجر ایشان است این آیات را چنانچه بر روی آب دیده از
 جن بنویسند فوراً برخیزد و بر روی غشی بنویسند صحبت خواهد نمود و این
 آیات را اضافه کند الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَى اَفْوَاهِهِمْ لَا مَضِيَّتًا و لَا يَرْجِعُونَ اَوْ كَظُلُمَاتٍ
 لَّحِيٍّ اِلَى اٰخِرِ آيَةٍ بَازِ مِی گویی اِنَّهٗ عَلٰی رَجَعِهٖ لِقَادِرٍ و سه مرتبه می گویی حَرِيَّهٗ
 هَرَّةَ الْعَصْفُورِ و هو فِي الْقَفْصِ مَحْصُورٌ مَقْهُورٌ.

حروف	موکل	حروف	موکل
ا	حضرت اسرافیل	ض	حضرت عطاکیلیں
ب	حضرت جبرائیل	ط	حضرت اسمائیل
ت	حضرت عزرائیل	ظ	حضرت تورائیل
ث	حضرت میکائیل	ع	حضرت لومائیل
ج	حضرت کاکائیل	غ	حضرت لوغائیل
ح	حضرت تنکفائیل	ف	حضرت سرحمائیل
خ	حضرت مہکائیل	ق	حضرت عطرائیل
د	حضرت دردائیل	ک	حضرت حروزائیل
ذ	حضرت اہرائیل	ل	حضرت طاطائیل
ر	حضرت امواکیل	م	حضرت رومائیل
ز	حضرت سرفائیل	ن	حضرت حولائیل
س	حضرت ہمواکیل	و	حضرت رفتمائیل
ش	حضرت ہمرائیل	ہ	حضرت دورائیل
ص	حضرت اہجمائیل	ی	حضرت سرکیطائیل

پروردگار عالم با رمز مقطعات در کلام کریمش، به پیغمبر بزرگوار خود حضرت محمد ﷺ باب اسرار را باز کرده است و با کنایات و اشارات و تمثیل انسان را به تدبیر واداشته است. حروف را باب کلام خود قرار داد و خود را متکلم بذات معرفی نمود و به انسان توفیق داد که معجزه کلامش، قرآن را از قلب مبارک رسولش و نطق نورانی حجتش، امیرالمؤمنین (ع) بشنویم و در اثر زحمات و رنجهای این عزیزان تفسیر و تعلیم و عمل خالصانه را از این عزیزان بیاموزیم تا مگر هدایت و به نور قرآن منورگردیم و ما هم حروف و کلمات عمل مان را در لوح تکلیف بنا به وسع ضعیفمان منطبق بر آیات الهی قرار دهیم. بنابراین این جای بسی تفکر است که، خداوند با خلق 28 حرف کل مفاهیم و معانی و عوالم دنیا و آخرت را در کتابش قرآن جای داده است. چنانچه تمام کتابهای آسمانی کتاب الله است ولی قرآن هم "کتاب الله" است و هم "کلام الله" و چنین است که پروردگار خود حافظ آن می باشد و حریم قرآن بکر و دست نخورده می ماند الی یوم القیامت. چرا که مخلوق هرگز قدرت ورود در حریم کلام خالق را ندارد و این اعجاز اول بار به دست مبارک مولی الموحدین امیرالمؤمنین(ع) ثبت، نقطه گذاری، و حرکت گذاری شد و علوم صرف و نحو و تجوید را پایه گذاری نمودند. و اهمیت این همه زیبایی در حدیث مبارکی از ایشان این چنین نقل می گردد: "ان کلماً فی الکتب المنزله فی القران و کلماً فی القران فی الحمد و کلماً فی الحمد فی البسملة و کلماً فی البسملة فی الباء و کلماً فی الباء فی النقطه و انا نقطه تحت الباء". "حقیقت این است و جز این نیست که همه کتابها در قرآن نازل شده اند و همه قرآن در سوره مبارکه حمد و همه حمد در بسم الله و همه بسم الله در باء و همه باء در نقطه و من نقطه زیر باء هستم".

بنابراین، حقیقت نقطه سرّی است الهی، که نه به لفظ ادا می شود و نه به صورت و نه به اشاره و نه موصوف به صفتی است و نه ملون به رنگی و نه محدود به حدی بلکه، محجوب از حواس است. چنانکه در عین "پیدایی پنهان" و در عین "پنهانی عیان" است.

"وز غایت ظهور عیانش پدید نیست"

"نقطه بحر ازل و سر الاسرار و نور الانوار است"

ابن عباس رئیس مفسرین چنین روایت می کند که مولا امیرالمؤمنین (ع) از اول شب تا آخر شب راجع به باء بسم الله حدیث می فرمود که من اندکی از آن را می فهمیدم و فرمود قسم به خدا اگر بخواهم باء بسم الله را تفسیر کنم (لاوقت سبعین بعیراً) برای باء بسم الله اینقدر معانی بیان می کردم که اگر می نوشتند بایستی بار 70 شتر نمایند. وقال علی (ع): "بالباء ظهر الوجود و بالنقطه تبین العابد و المعبود". و فرمود: "بوسيله باء، کل وجود ظاهر شدند و بوسيله نقطه رابطه عابد و معبود روشن و بیان میگردد" (او میزان و صراط و امام مبین راه و قسیم النار و الجنة است)

قال الصادق (ع): فی تفسیر "و من یؤت الحکمه فقط اوتی خیراً کثیراً". امام فرمودند: "هر کس که حکمت به او داده شد به تحقیق به او خیر کثیر داده شد". حکمت چیست؟ فرمود: "ان الحکمه هی الولایه المطلقه فان نقطه الولایه قد عمّت الوجود و لا یشد منها شی من الغیب و الشهود و تلك النقطه قد جمعت فیها جمیع اسرار الحروف و فی الحروف جمعت و بنیت اسرار الکلمات و فی الکلمات استجنت اسرار المعانی فالمعانی غیب فی الکلمات و الالفاظ و الکلمات غیب الحروف و الحروف غیب فی الالف المتحرکه و هی غیب فی الالف لینه و هی غیب فی النقطه فهی غیب الغیوب و سر الاسرار". و آن بطور مجمل اینطور معنی می گردد که "حکمت همان ولایت مطلقه است. که ظهور پروردگار عالم به آن نقطه ولایت است و آن به تمام تاریکیهای وجود و ندیدنیها مسلط است و بدون سختی غیب را مشهود می گرداند و آن نقطه ایست که تمام اسرار حروف در آن جمع است و در حروف اسرار کلمات بنا نهاده و جمع گردیده، اسرار معانی و در معانی احوالات غیبی، و کلمات و الفاظ را در خود جمع و کلمات اسرار غیب حروف را آشکار می کند. و حروف، اسرار غیب حرف الف را (البته الفی که متحرک شده است یعنی همزه) و اسرار آن الف لَیْنَت و نرمی درون آنست که آن اسرار نقطه است و آن نقطه غیب الغیوب و سر الاسرار است".

امام حسین (ع) فرمودند: آن علمی که جدم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بدان خوانده شده علم حروف است و علم حروف در لام است و علم لام در الف است و علم الف در نقطه و علم نقطه در معرفت اصلیه و علم معرفت اصلیه در علم ازل و علم ازل در مشیت و علم مشیت در علم غیب هویت است.

از نقطه برون آمده این جمله تم	الله بود یک الف و ها و دو لام
این نقطه بود نقش علی اعلام	گر طالب سرّ نقطه هستی ایدل

حروف، ظهور نقطه هستند و نقطه، مظهر مشیت غیبی است که بدین صورت در عالم طبیعت تجلی می نماید و حروف ظهور تجلیات غیوب است که به عرصه شهود می رسد. و قرآن آن نقطه غیبی است که بصورت نقطه، بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی نموده و بصورت حروف نقش بسته است و حروف مختلف عالم انسانی، از بحور مختلف محبت غیبی سر چشمه گرفته و مصداق کلی او در این عالم، در وجود مقدس علی علیه السلام تجمع صورت و سیرت داده و بهمین منطبق فرموده همه کتب آسمانی در قرآن و همه قرآن در سوره مبارکه حمد و تمام حمد در بسم الله و تمام آن در باء و فرمود من نقطه زیر باء هستم.

یعنی تمام معارف آسمانی در قرآن مدون گشته و در نفس علی اعلا (ع) تکوین داده شده و بدین سبب از زبانش چشمه های علم و دانش و کمال بی حد و حصر فیضان نموده و سرچشمه این همه علوم و مکرمات و فضیلت در حَجَب و سَرَادِقَات غیبی است که خدای متعال پیغمبر را برد و آن حجب را به او نمود و آنجا دست غیبی بر شانه احمد صلی الله علیه و آله نهاده شده و در عالم پایین پای علی (ع) بر شانه محمد صلی الله علیه و آله نهاده و نورانیت و روحانیت علی (ع) و محمد صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله و علی (ع) حقیقتاً یک نور است که از هم جدا شدنی نیست .

من به خال لبّت ای دوست گرفتار شدم

فقط در نشئه عالم، طبع نقطه در دو قالب تجلی نموده که هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین فرموده علی (ع) تشریح فرمودند. و هر چه علی (ع) فرمود، پیغمبر (ص) به او آموخت و هر کجا احمد (ص) قدم، نهاد علی (ع) سایه صفت همراه او بود. و هر کجا علی (ع) بوده روح پیامبر (ص) حکومت و تکلم می فرمود. پیغمبر (ص) فرمود: "عَلَّمَنِي رَبِّي" و علی (ع) فرمود: "عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ"

علم همه عالم به علی داد پیغمبر چون ابر بهاری که دهد آب به گلزار

عدد ابجد "نقطه" معادل 164 است و اگر ارقام آن را با هم جمع کنیم $11=4+6+1$ و عدد 11 معادل "هو" می باشد. و نیز نقطه در جایگاه عددی معادل 47 و آن نیز جایگاه نام مبارک "امام حسین" (ع) است و "سِر" امام مصداق همان نقطه است که اگر $11=7+4$ باز به نام مبارک "هو" می رسیم. اکنون ببینید که اعداد چگونه مرتبه باطنی حروف را آشکار می نمایند و ما را به نقطه معرفت می رسانند

نخستین وحدت حق جلوه گر بود	که شد از ظل وحدت نقطه موجر
پس آنکه نقطه شد در ظل سیار	بصورت گشت الف از وی پدیدار
ز سیر عرض او شد صورت باء	به ضمّ نقطه وحدت هویدا

مکرر گشت چون این نقطه ظاهر	عیان شد تا و ثا اندر مظاهر
الف چون از دو سر بر عکس هم گشت	بطومار حقیقتها رقم گشت
چو اندر سجده ایزد تعالی	الف خم گشت و دال آمد هویدا
به ضم نقطه توحید فی الحال	الف خم گشت و دال آمد هویدا
الف هر دم بطوری کرده حرکت	که حرف دیگری شد در کتابت
غرض یک حرف بیرون از الف نیست	ولیکن محرم این مدعا کیست
ز ظلّ وحدت، اسما گشت ظاهر	ز شوق جلوه خُسنند مخلوق
بود آمیزش این ذره با خود	به دریا می رساند نسبت این دُرّ

علم حروف از هر علمی برتر و والاتر و برای انسان نافع و لازم است، زیرا درک هر مفهومی از مفاهیم موجودات عالم هستی از غیب و شهود و معانی هر یک از آنها در صورت فردی و ترکیبی حروف نهفته و حروف دلیل و مظهر تمام آنها می باشد، و مبنای تمام علوم شناخت ذات فردی حرف و ترکیبات و حالات و عوارض و معانی استحصالیه است. حروف مبین اسرار، و مظهر علوم، و کاشف مقاصد غیب و شهود است و فهمیدن معانی کتب آسمانی بویژه "قرآن" به معرفت حروف بستگی دارد و تمامی زبانها و لغات محتاج به علم حروفند.

بدان این اقیانوسی است که اگر در آن فرورویم، اموری پدید خواهد آمد که توان شنیدن آن نیست چون حروف مطالبی بس پیچیده و اسرار آمیز به خود اختصاص می دهد که علم حروف را به وجود می آورد (همان علم جفر) و همان گونه که بیان نمودم اگر تمام آبهای زمین جوهر و دوات گردد و تمام چوبها و درختان کاغذ گردند، در باب حروف، سخن بسیار بیشتر از ظرفیت آنها خواهد بود .

پس از حروف، اسماء پدیدار گشتند، و خداوند سبحان حقایق را بر شمار اسماء حقیقی اش انشاء و ایجاد فرمود و بر طبق این اسماء فرشتگان و موکلها و "عون و طیش" را آفرید تا حمد و سپاس سبحان گویند و شأن و منطقه ای برای هر یک از اسمها قرار داد. و همه را به تسبیح گویی اسماء اش فرا خواند تا اسم و مسما و تسمیه او گویند.

شیخ شبستر می فرماید:

ز حق با هر یکی خطی و قسمی است	معاد و مبداء هر یک ز اسمی است
از آن اسمی که آمد هم به در شد	اگر چه در معاش او در به در شد
از آن اسمند، موجودات قائم	بدان اسمند در تسبیح دائم

اصبغ ابن نباته گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: "عثمان ابن عفان از رسول خدا (ص) پرسید، یا رسول الله تفسیر ابجد چیست؟ حضرت فرمودند: "تَعَلَّمُ التَّفْسِيرِ ابْجَدٍ فَإِنَّ فِيهِ الْأَعَاجِبُ كُلَّهَا وَيَلْ لِعَالَمٍ جَهْلٌ تَفْسِيرُهُ" تفسیر ابجد را بیاموزید زیرا

که در آن شگفتیها است و وای بر آن عالمی که از تفسیر آن چیزی نداند گفتند: یا رسول الله تفسیر آن چیست؟ فرمودند: «اما ابجد ، «الف» پس آلاء (نعمتهای باطنه خداوند) است حرفیست از اسماء و اما «باء»، بهجت خداوند است و اما «جیم»، (جنت) بهشت خداوند و جمال خداوند و جلال اوست و اما «دال»، پس دین خداوند می باشد و اما هوز، پس «ها» هاویه است و «واو» فویل لاهل النار (وای بر اهل آتش) و اما «زاء»، فزایه فی النار پس زاویه است در آتش ، پس پناه می بریم به خدا از آنچه در زاویه است (زاویه های جهنم) و اما حطی، «حاء» آن ریختن خطاهاست از مستغفرین در شب قدر و آنچه جبرئیل با آن با ملائکه نازل می شود تا طلوع آفتاب (فجر) و اما «طاء»، فطوبی لهم و حسن مآب (درخت طوبی) برای آنهاست و گشتنگاه نیک و آن درختیست که خداوند عزو جل آنرا نشانیده و در آن روحش دمیده و همانا که شاخه های آن از پس دیوارهای بهشت دیده می شوند خلی و خلل می رویاند بر دهانشان آویخته است. و اما «یاء»، یدالله فوق خلقه دست خدا بالای دست خلق اوست. سبحانه و تعالی اما یشرکون.

و اما کلمن ، «کاف» کلام خداست که برای کلمات خدا بدل کردنی نیست و از غیر خدا برگشت دهنده ای نیایی و اما «لام»، فرمود آمدن اهل بهشت است بر پیغمبر در زیارت و تجیّت و سلام و ملامت اهل آتش است در خودشان. اما «میم»، ملک خداوندی است که زوال ندارد و دوام خداوندی است که فنا ندارد و «نون»، نون والقلم و ما یسطرون است. قلم قلمی است از نور و کتابی است از نور در لوح محفوظ که مقربون آنرا گواهند و خدا در شهادت کافیست و اما «سعصع»، «صاد» یک صاع بصاع و قصاص بقصاص، یعنی جزا به جزا و هر چه کنی جزا یابی. همانا خدا به بندگان ستم نکند و اما «قرشت»، یعنی آنها را در قبر از هم پاشد پس آنها را زنده کند و در روز قیامت پراکنده نماید و در بین آنها به حق حکم کند و به آنها ستم نمی شود».

هارون بن جهیم گوید: یکی از صحابه گفت امام صادق (ع) فرمود: «همانا به عیسی (ع) دو حرف عطا شده ، و به اندو حرف (از زنده کردن مردگان و شفای بیماران) عمل می کند و به موسی (ع) چهار حرف، و به ابراهیم (ع) هشت حرف، و به نوح (ع) پانزده حرف، و به آدم (ع) بیست و پنج حرف و همانا خدایتعالی تمام آنها را برای محمد (ص) گرد آورد و «همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است» هفتاد و دو تای آن به محمد (ص) داده شد و از آن یکی در حجاب است (پس به چهار پیغمبر پنجاه و شش حرف رسید).

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی آنچه بینی دلت همان خواهد

از امیرالمومنین علی(ع) است که می فرمایند: «خضر نبی را در خواب دیدم و به او گفتم به من پیامورد چیزی که بدشمنان ظفر یابم، فرمود یا علی بگو «یا هو یا من لاهو الاهو» چون به سمع همایون حضرت رسالت رسانیدم، فرمود یا علی این اسم اعظم بوده است که به تو آموخته و من در روز بدر آنرا مکرر میگفتم تا آنکه ظفر یافتم. شاید سر این اذکار زیبا این است که عدد ابجدش «118» است و آن نیز معادل با نام مبارک «حسن» (ع) می باشد. و الله اعلم

بقیه از درس نقطه

توضیح کلام آن بزرگوار که فرمود «من نقطه با بسم الله می باشم» یعنی من جامع قرآن و کلام الله ناطق هستم. اول نقطه وجود که از سماء قدرت ازلی به ارض ممکنات نزول نمود سر حقیقت محمدی ﷺ یعنی نور احمدی ﷺ بود. چنانچه فرمود «اول ما خلق الله، نوری» و در جای دیگر فرمود «اول ما خلق الله ، القلم» و در جای دیگر ، «اول ما خلق الله ، العقل». خلاصه در هر مرتبه ای از مراتب خلقت اول پیدایش و ظهور آن یک امر وحدانی بسیط بوده است.

در عالم عقول و اول ما خلق الله ، همان حقیقت محمدی (ص) و در مرتبه نفوس، نفس علوی، علی و فرزنداناش (ع) هستند. در مرتبه طبیعت جوهر بسیط هیولی و ماده تا برسد به مرتبه الفاظ که همه از نقطه بسیط آغاز می گردد. و از نقطه، خط بوجود می آید و از خط 29 حرف هجاء و از ترکیب حروف هجاء، کلمه و از کلمه، کلام. و سخنگو، توسط کلام ما فی الضمیر

خود را ارائه می دهد و شاید اشاره به این باشد که منم قرآن ناطق و حقیقت کلام الله که از نفس رحمانی و فیض سبحانی در عالم حقیقت تظاهر نموده اند و من نقطه جامع کلام الله هستم و تمامی معانی کتب الهی که در کمون وجود من مندرج است.

در روایتی فرموده "نازل نشده آیه ای از آسمان در دریا و نه در خشکی و نه در شب و نه در روز و نه در بیابان و نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه من می دانم در چه وقت نازل گردیده و راجع به چه امری فرود آمده و من می دانم ظاهر آن را و باطن آنرا تفسیر آن را و تأویل آن را". و امثال این روایات بسیار است که دلالت دارد بر اینکه تمام علوم قرآن مندرج در قلب آن بزرگوار است. پس جا دارد که بفرماید تمام قرآن مندرج در بآء بسم الله است و من آن نقطه با می باشم. (شاید پیش قلب قرآن صوت قرآن است چنانچه هر یک از معصومین در بطن مادرشان حیات خود را با صوت قرآن اعلام می داشتند)

تعبیر به نقطه شاید از جهت وحدت و حقیقت ذات مقدس اوست. یعنی امیرالمؤمنین علی(ع) و اینکه آن حضرت بعد از رسول اکرم (ص) "اول ما خلق الله" است پیغمبر اکرم (ص) فرمود: "من و علی در ابتدای خلقت یک نور بودیم و تسبیح و تهلیل حق تعالی را می کردیم تا آن که آن نور دو قسمت گردید،نیمی در صلب عبدالله (ع) و نیمی در صلب ابوطالب قرارگرفت". در تفسیر علی ابن ابراهیم از صادق آل محمد(ص) است که "باء"، "بهاءالله (جمال)" "سین"، "سناالله (رفعت و بزرگی)"، "میم"، "ملک الله (سلطنت و بزرگیست) است.

در تفسیر دیگر از "بسم الله الرحمن الرحيم" از طریق اعداد و حروف از آقای مقدادی که می فرمایند: "کلمه بسم اگر حرف اول و آخر را (باء و میم) به عدد ابجد بنویسیم می شود 92 و آن معادل نام مبارک محمد(ص) است و عدد ابجد س (س،ی،ن) برابر 120 است که آن نیز معادل نام مبارک علی (ع) است. بنابر این پروردگار عالم نام مبارک خود را از مجرای رسالت و ولایت محمد(ص) و علی(ع) معرفی می کند که او الله است. اسم اعظم الله به عدد ابجد 66 می شود که در جایگاه حروف و الفبا 30 می باشد بنابر این خالق یکتا ذات اقدس خود را با جلوه کتاب آسمانی در قلب پیغمبر (ص) (رسالت) و نطق کلامش و افشای اسرارش (از ولایت) و از درون سی جزء قرآن نمایان می فرماید که عدد 30 معادل حرف لام که سر مجرای توحید می باشد". پروردگار سبحان تمام رسالت رسولانش و تمام ولایت اوصیاء و معصومین اش را فقط در یک مجرا که توحید است وجه الله خویش قرار داده و باقی و ابدی می گرداند که او الله است و با دو صفت رحمان و رحیم باب نوزده گانه حروف بسم الله الرحمن الرحيم را باب قلب شدن تمام موجودات به اعلائی انسانیت ترفیع می دهد.

عدد اسم مبارک "رحمان" برابر با 298 است که اگر ارقام آن جمع گردد $2+9+8=19$ است. مگر نه این بود که وجوب ورود حیوان حلال گوشت به عالم انسانی در موقع ذبح بشرط گفتن "بسم الله الرحمن الرحيم" است پس اسم مبارک رحمان مجرای رحمت رزق پروردگار عالم است به عام مخلوقاتش که فقط در دنیا ارزانی می دارد ولی شاید شرط وصل شدن اسم مبارک رحمان که رحمت خواص اوست به رحمت عامش که "رحیمیت" است و آن مخصوص مؤمنان در آخرت می باشد اینست که از مجموع عدد کلمه رحمان که 19 است گذشته و وارد عالم آخرت بصورت انسان می شود یعنی در دنیا حیوانیت را گذاشته و با صورت انسانی از حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" گذشته و به اعلائی رحمت رحیمیت وصل شویم. جالب است که عدد ابجد اسم مبارک "رحیم" 258 است که اگر جمع گردد $2+5+8=15$ می شود که آن خود جایگاه حرف مبارک "سین" است که همان قلب قرآن است و میزان حروف پس نتیجه می گیریم حق سبحانه و تعالی از مجرای رسالت و ولایت ذات اقدس خویش را معرفی کرده و راه رسیدن به رضای خویش و همچنان هدف خلقتش را قرآن و ذوب شدن در توحید خود دانسته است چنانچه ذوب شدن میسر نمی گردد (تهلیل) مگر این که با اخلاص بر خوان رحمانیتش رزق هدایت و انسان شدن را از گذشتن از 19 حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" بگیریم تا به میزان و تعادل صورت و سیرت و عمل انسانی برسیم که آن نهایت رسیدن به آغوش محبت "رحیمیت" پروردگار عالم است که خود تا الی یوم القیامت بنده اش را نوازش و پذیرایی بفرماید و او را به کمال قرب خود برساند.

در "بسم الله الرحمن الرحيم" که اسم اعظم و ذکر اکبر است چون نازل شد آسمانها به حرکت درآمد و زمینها لرزید و ملائکه بر تسبیح افزودند و آن بر جبه اسرافیل و جبه آدم نوشته بود و بال جبرائیل و بر کف عزرائیل نوشته و بر عصای موسی و به زبان عیسی (ع) و خاتم سلیمان (ع) و زمانی که به مریضی به عدد حروف آن 19 بار بخواند شفا یابد و 50 بار برای برآمدن حاجت بر آورد و وقت خواندن باید به ذکر مشغول و قلبش متوجه معبود باشد.

علم حروف به یک معنی علم جفر است. جفر در لغت به معنای چاه عمیق، یا پوست بزغاله یک ساله است (چون پوست بزغاله قابلیت شکل پذیری در هر زمینه را داراست) یا به قولی دستورات و فرمایشات پیامبران و اولیای خداوند می باشد. جفر در اصطلاح دیگرش عبارت از علم حروف و انواع و اقسام بسطها برای نتیجه مطلوب و آن ربط عالم سفلی با عالم علوی است. (برای درک بیشتر این علوم کتاب فتوحات مکیه شیخ اکبر محیی الدین عربی را باید مطالعه بفرمایید). در اکثر رسائل نوشته شده است که عالم را برای هر عمل در علوم غریبه دانستن حروف و اعداد از ضروریات این علوم است.

معنی ابجد

در منتخب "اللغات و غیاث" نوشته است که "مراسم" شخصی بود که نوشتن از او ایجاد شده است و این 28 حرف به معنی، "ابجد یعنی آغاز کرد". "هوز بدست آمده"، "حطی یعنی واقف شد"، "کلمن یعنی سخن گو شد"، "سعفس یعنی این آموخت"، "قرشت یعنی ترتیب کرد"، "تخذ یعنی نگه داشت"، "ضظغ یعنی تمام ساخت".

اما در بیان منشأ تدوین علم حروف که همان علم جفر هم می باشد، ائمه کرام اهل بیت علیهم السلام، واضع جفر، جامع علم حروف، که مشتمل بر حقایق و خواص حروف و اسماء آیات است می باشند که در دو جلد کتاب شریف است از این علوم که متعلق به شاه ولایت، امیر المؤمنین و امام المتقین، اسد الله الغالب، الامام، علی ابن ابیطالب علیه صلوات و السلام بوده است. و بعد از ایشان 11 فرزند بزرگوارشان که ائمه معصومین و هدایت اهل حق و یقین اند علیهم السلام، به طریقت وراثت این علم نفیس را مستهظف بودند و از آن دو کتاب شریف استخراج معانی غامضه می فرموده. بتخصیص حضرت امام همام ابو عبدالله، جعفر محمد الصادق علیه السلام و علی آبابه الکرام الصلوات و السلام که صاحب کتاب "جفر خایب" اند و ابو حامد حجه الاسلام محمد غزالی در کتاب "سرالمصون والجواهر المکنون" که مشتمل بر خواص حروف مرتبه احاد که در لوح مثلث وضع کرده اند چنین آورده که استخراج این نسخه از کتابی که حضرت امام همام امیر المؤمنین علی (ع) در کتاب خود بجفر جامع الدنيا والاخره و مطلع نشده است هیچکس بر کشف مخفیاتی که کتاب شریف است از اسرار نورانیه و انوار ربانیه غیر حضرت امام جعفر صادق ع واصل نشده بمعرفت این علم شریف، الاقلیلی از اهل دانش و معرفت.

و حضرت امام صادق ع این علم شریف را شرح فرموده و ما به برکت عنایات رب العزه والحمد لله علی ذالک در اطلاع اکابر دین بروقوع حوادث از حروف مقطعات که معدن جواهر حکمت است. عبدالله ابن عباس روایت کرده که "مجمع مناقب و مظهر عجایب" امیر المؤمنین، علی (ع) وقوع فتن و حدوث آنرا از حروف "حمعسق" دانسته و در تفسیر ثعلبی و بعضی از رسائل قشیری مذکور است. که چون این حروف نازل شد اثر ملامت در جبین مبین حضرت رسالت ﷺ مشاهده شد یکی از مَحَرمان کیفیت حال را سوال کرد حضرت فرمود که مرا خبر دادند از بلاهایی که برامت من در آخر الزمان نازل شد از خسف و قذف و آتشی که ایشان را در بیابان جمع می کند و بادی که ایشان را بدریا افکند و نشانهای پی در پی از خروج دجال، و فتنه یاجوج و ماجوج، و غیر آن از علامات قیامت و از اینکه روشن شد که کیفیت حدوث وقایع و وقوع حوادث جمع در ضمن این حروف مندرج است و از روضه رسالت و نبوت، و ثمره شجره ولایت و فتوت، امام الثقلین، ابی عبدالله الحسین (ع) سوال کردند که معنی "کهیعیص" چیست؟ فرمودند که: "لو اخبرتکم به لمشیتم علی الماء؛" "اگر شما را از این معنی آگاه گردانم هر آینه بر آب بگذرید و قدم شما تر نشود". (از کتاب حرز الامان به قلم محمد عطار علیه الرحمه) علم حروف خواص عجیب و با کراماتی نیز دارد که با اعداد اثر خود را نشان می دهد. یکی از خواص آن در بیان ذکر اسماء الحسنی در عدد ابجد است که نتایج زیبایی دارد. مثل نام مبارک "الله" که اگر 66 بار در 66 روز ذکر شود با خلوص، انشاء الله باری تعالی باب علم را برای شما می گشاید.

باری عدد ایجاد کلمه "حروف" (ح ر و ف) خود اسرار است و معادل 294 می شود اگر آن را جمع کنیم $2+9+4=15$ می گردد و آن خود جایگاه حرف "سین" یعنی قلب قرآن است و در واقع جایگاه حیات و تعالی است پس با علم حروف به قلب معانی و اسرار هر چیز می توان دست پیدا کرد. و نیز اگر ارقام آن را در هم ضرب کنیم $2 \times 9 \times 4 = 72$ می شود که مطابق است با عدد اسماء الحسنی پیامبر (ص)، کلمه "سجده" و کلمه "سیب" و نیز $2 \times 7 = 14$ و جالبست که حروف عربی 28 حرف هستند در واقع 2 تا 14 تا که 14 حرف آن شمسی (نورانی) و 14 حرف دیگرش قمری (ظلمانی) است. حروف مقطعات قرآن بدون تکرار 14 است که همگی نورانی هستند و عدد جایگاه کلمه "حروف" در الفبا 51 می شود. همانطور که گفته شد تمام حروف "اسماء الله" هستند. 51 عدد نمازهای واجب و نافله ایست که بر انسان واجب گردیده که بوسیله آن به میزان کمالات انسانی و نفسانی می رسیم و جالب است که اگر 5 را با یک جمع نماییم می شود 6 که آن معادل عدد حرف "واو" است. "انا لله و انا الیه راجعون". واو محل عالم دنیا می شود که عدد آن 6 است. یعنی به عدد 6 روز بوجود آمده و به 6 دنیا فانی می شود. ولی از دنیا و در دنیا به سر باطن حروف و اعداد می رسیم.

در عدد ایجاد حروف "کلمه" عدد آن می شود 80 باز هم خیلی جالب است زیرا به طول عمل و رسیدن به قله آن که کلمه "فاء" می شود یعنی رسیدن به فوز یا به کامل شدن از هر جهت. و در جایگاه عددی کلمه "اعداد" که 26 می شود اگر 2 و 6 را جمع نماییم به عدد 8 که جلوه سایه رضا است می رسیم و اگر عدد 2 را در 6 ضرب کنیم به عدد 12 می رسیم که مدد رساننده همه اعداد است و اگر عددهای جایگاه حروف و جایگاه اعداد را با هم جمع کنیم یعنی 51 را با 26 جمع کنیم می شود 77 که معادل با کلمه مبارکه "هو الله" می گردد، که منشأ این علم را از ذات اقدس خویش ظهور داده است و اگر (در عدد 77) 7 را با 7 جمع کنیم می شود 14 و در می یابیم آینه ظهور اسرار 77 در 14 وجود مقدس جلوه نما گردیده و آنها کل نور وکل اسرار هستند. (در عدد 14) $1+4=5$ پس در می یابیم تمام سلسله حروف و اعداد رحمتی هستند از رب العالمین تا ما را به شناخت و معرفت عبادت و بندگی خویش برساند تا خود حلقه بندگی را به عنوان اطاعت محض بپذیرد و آن انجام نمی شود الا به شیعه شدن پنجمین معصوم وجود مقدس آقا امام "حسین" (ع) که خود مظهر ظهور حقیقت بندگی و رضا و سجده است .

علم حروف پیرامون مولا علی (ع) در کتاب خصاق (جلد 2 ص 444) از کلام مبارک امام باقر (ع) و ایشان از رسول الله (ص) نقل فرمودند: "علم علیاً (ع) أَلْفُ حَرْفٍ كُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ". یعنی "به علی (ع) هزار حرف آموخت که هر حرفی از آن هزار حرف باز می کند" و علی ابن ابیطالب (ع) فرمود: "علم الحروف من العلم المخزون لا يعرفه إلا العلماء الربانيون". دانشهای علم حروف از دانشهای در بسته است که جز دانشمندان ربّانی ندانند.

در تأیید مطلب امام ششم (ع) فرمود: "چون علی علیه السلام پیامبر (ص) را به خاک سپردند ابوبکر لعنت الله و عمر لعنت الله در ضمن حدیث طولانی به آنها فرمود اینکه گفتید چرا شما را در امر غسل حضرت پیغمبر (ص) حاضر نکردم برای آن بود که به من فرموده بود اگر جز تو کسی عورت مرا ببیند کور می شود از این رو شما را خبر نکردم. اما آنکه سر به گوش آن حضرت گذاشتم به جهت آن بود که به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح می کرد برای این بود که شما را در سر آن حضرت آگاه نکردم".

ظاهر و باطن حروف قرآن

ابن عباس گوید بالاترین چیزی که از تفسیر علی ابن ابیطالب (ع) آموختم این بود: "إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ مِنْهَا حَرْفٌ الْآ وَ لَهْ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ إِنَّ عَلِيًّا عَلِمَ الظَّاهِرَ وَ الْبَاطِنَ". همانا که قرآن بر هفت حروف نازل شد (بسم الله) از آنها هیچ حرفی نباشد مگر اینکه برایش ظاهریست و باطنی که علی (ع) ظاهر و باطن آن را می داند. (و شما ای عاشقان علی(ع) اسرار را در "ع، ل، ی" و عدد 110 و 120 او بجوید).

حضرت سجاد (ع) در دعای 28 بند 10 صحیفه خود عرض می کند: "و اَیَاکَ نَدَائِی لَکَ یا اِلهِی وَحِدَائِیةَ العَدَدِی وَ مَلِکَہِ الصَّمَدِ وَ فِضِیلَہِ الحَوْلِ وَ القُوَّہِ". "تنها تو محل ندای من هستی فقط تو را ندا می کنم برای توست ای معبود، یکتایی عدد و پادشاهی قدرت صمدیت و زیادی و برتری گردش و نیرو".

در معانی الاخبار (ص 20) در حروف مقطعه روایت مفصلی از امام صادق (ع) آمده است (برخی از مضامین را ذکر می کنیم): چون رسول خدا ﷺ به مدینه آمد و سوره بقره نازل شد، یهود گفتند "الم" اگر از قرآن محمد (ص) است مدت ملک او 71 سال است چون الف = 1، لام = 30 و میم = 40 است پس جماعتی از یهود نزد رسول الله ﷺ آمدند و خواستند با حضرت مناظره کنند، رسول خدا امیرالمؤمنین (ع) را تولیت داد تا با ایشان مناظره نماید حضرت حاضر شد یهود حرف خود را گفتند حضرت فرمودند پس با "المص" چه خواهید کرد آن نیز از قرآن است یهود گفتند این سنگین تر است زیرا (161) می شود) و حضرت فرمودند پس با "الر" چه خواهید گفت، یهود گفتند این سنگین تر است و عددش بیشتر (231) حضرت گفت پس در "الم" چه خواهید گفت اینهم در قرآن است و بر رسول خدا نازل شده است گفتند این سنگین تر و عددش (271) است حضرت فرمود اکنون بگوئید مدت ملک رسول خدا یکی از این فواتح سُور است یا مجموع آنها است یهود حیران شدند. بعضی گفتند یکی از این مذکورات است و برخی گفتند نه بلکه مجموع مراد است و آن مدت (744) سالست و بعد از آن سلطنت به یهود منتقل می شود حضرت فرمود این سخن را از کتاب آسمانی می گوئید یا از پیش خود افتراء می کنید؟ گفتند از پیش خود. حضرت فرمود دلیل صحت افتراء شما چیست؟ گفتند به حساب جمل است.

حضرت فرمود: چگونه با حساب جمل به مقصود شما این حروف دلالت دارد اگر کسی گوید این حروف با این عدد هرگز دلالت ندارد که مدت ملک رسول خدا اینقدر باشد. ولی دلالت دارد که برای شما هر یک از شما به عدد این حروف لعنت شدید است یا به عدد این حروف برای ما و شما دانایی و دراهم است یهود از جواب عاجز شدند، و گفتند یا ابالحسن (ع) منصوص نیست در "الم و المص و الر و المر" بزرگ آنها گفت: یا علی شاد نباش که ما را از جواب عاجز کردی و برای صحت قول نتوانستیم حجتی بیاوریم شما هم برای مدعای خود برهانی نداری فقط عجز ما را جواب حجت خود قراردادی. حضرت فرمود ما از راه بینه و معجزه باهره وارد می شویم. پس حضرت به شتران یهود توجه نمود و ندا کرد، شتران شهادت دهید به نبوت سید انبیاء و امام و وصی او. تمام شتران به سخن آمدند گفتند راست گفتی ای وصی رسول خدا (ص) این جماعت یهود دروغ گفتند. دوباره امیرالمؤمنین به لباسهایی که در تن یهود بودند رو کرد فرمود ای لباسهای تن این جماعت گواهی دهید، لباسها به سخن آمدند گفتند راست گفتی ما شهادت می دهیم حقیقتاً محمد (ص) رسول خدا و تو یا علی (ع) وصی او باشی هر قدمی که محمد (ص) در مکرم برداشته تو بجای آن به مکرم قدم برداشتی و شما دو برادر هستید که از اشعه انوار الوهیت بوجود آمده اید و در این دنیا دو قسمت شدید و در جمیع فضایل یکی هستید مگر نبوت، که در او شریکی نیست زیرا بعد از او پیغمبری نیست. این وقت جماعت یهود لال شدند و بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر خود ماندند و علم حروف در جناب عیسی خواهد آمد.

علم حروف در اصحاب مهدی (عج)

امام صادق (ع) فرمود: بزودی در مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده نفر آیند، اهل مکه می دانند که اینان از پدران و اجداد آنها زاینده نشده اند، "عَلَيْهِمُ السُّيُوفُ عَلٰی كُلِّ سَيْفٍ كَلِمَةٌ تَفْتِيحُ الْفَا كَلِمَةٌ طَلَعَتْ الرِّيحُ فَتُنَادِي بِكُلِّ وَاِدٍ هَذَا الْمَهْدِي يَقْضِي بِقَضَاءِ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يُسْأَلُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ". بر آنان شمشیرها (اسلحه ها) آویخته بر هر شمشیری کلمه ای است که هزار کلمه باز می کند باد می وزد (و بر می انگیزد) پس به هر وادی ندا می کند این مهدی (ع) است که به قضاوت آل داود قضاوت می کند و بر او بینه و برهانی سؤال نمی شود (در آن کلمه ها اسرار جهانست).

از حضرت امام حسین (ع) نقل شده است که: مردی یهودی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت فایده "حروف هجاء" چیست؟ امیرالمؤمنین (ع) در مجلس حاضر بود رسول خدا (ص) فرمود یا علی (ع) جواب این مرد یهودی را بده و رسول خدا در حق علی (ع) دعا کرد "اللهم فقهه و سدده"، امیرالمؤمنین (ع) متوجه مرد یهودی شد و فرمود هیچ حرفی نیست مگر آنکه اسمی است از اسماء الله عزو جل (خواندن آنها سبب اجابت است بشرط خلوص)

1- اَمَّا اَلْفُ - قَالَ اللهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ . الف اشاره است به اینکه خداوند آنستکه هیچ معبودی جز او نیست او زنده و بر پا دارنده است .

2- اَمَّا بَاءٌ - يَعْنِي خِدَاوَنَدَ مَتَعَالٍ بِاقْيَسْتٍ بَعْدَ اَزْ فَانِي شَدْنِ جَمِيعِ خَلَايِقِ .

3- اَمَّا تَاءٌ - يَعْنِي تَوَابٌ اَسْتُ كِهَ قَبُولِ كُنْدَةِ تَوْبَةِ بِنْدِگَانِشِ مِي بَاشَد .

4- ثَاءٌ - يَعْنِي خِدَاوَنَدَ ثَابِتٌ بُوْدَه وَ هَسْتِ وَ خَوَاهِدُ بُوْدَ (14 27) "يُبَيِّنُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ" (مؤمنین را خداوند به قول ثابت نگه می دارد) قول ثابت کلمه لا اله الا الله است .

5- اَمَّا جِيمٌ - "فَجَلَّ شَأْنُهُ وَ تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُهُ" (بزرگی و عظمت و جلال و الوهیت او بالاتر است از اینکه بشر بتواند به او پی ببرد) .

6- اَمَّا حَاءٌ - "فَحَقُّ" - حِي - حَلِيمٌ (زنده و پاینده و بردبار و حکم کننده بر بندگان است) .

7- اَمَّا خَاءٌ - "فَخَبِيرٌ بِمَا يَعْمَلُ الْعِبَادُ" (با خبر است آنچه بندگان می کنند) .

8- وَاَمَّا الدَّالُّ - "فَدَيَانُ يَوْمِ الدِّينِ" (حکم کننده روز جزاء)

9- وَاَمَّا الذَّالُّ - "ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ" (صاحب تمام جلالها و کرامتهاست)

10- اَمَّا رَاءٌ - "فَرَوْفٌ بِعِبَادِهِ" (مهربانست به بندگان خود) .

11- اَمَّا زَاءٌ - "فَزَيْنُ الْمَعْبُودِينَ" (زیبنده معبودیت است و هر چه جز او پرستش شود عاقل و باطل پرستنده کافر است) .

12- اَمَّا سَيْنٌ - "فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ" (شنوا و بینا است بر مسموعات و مرئیات همه دانا باشد) .

13- اَمَّا شَيْنٌ - "فَالشَّاكِرُ لِعِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ" (از بندگان سپاسگذار خوشنود است) .

14- وَاَمَّا الصَّادُ - "فَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدُهُ" (در وعده اش به مؤمنین به بهشت و بیم دادن او به بدکاران بدوزخ راستگو است) .

15- وَاَمَّا الضَّادُ - "فَضَارُ النَّافِعِ" (زیان زننده بکفار و سود دهنده به مؤمنین است) .

16- وَاَمَّا لِطَاءٌ - "فَالطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ" (از صفات امکانیه ، پاک و از ستم منزله است) .

17- وَاَمَّا الظَّاءُ - "الْمُظْهَرُ لِآيَاتِهِ" (آشکار کننده آیات قدرت اوست) .

18- وَاَمَّا عَيْنٌ - "فَعَالِمٌ بِعِبَادِهِ" (او به بندگانش داناست) .

19- وَاَمَّا غَيْنٌ - "فَغِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ" (فریادرس فریاد خواهان است) .

20- وَاَمَّا لِفَاءٌ - "فَفَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى" (شکافنده حبه و دانه است) .

21- وَاَمَّا قَافٌ - "فَقَادِرٌ عَلٰی جَمِيعِ خَلْقِهِ" (بر تمام مخلوقاتش تواناست) .

22- وَاَمَّا لِكَافٌ - "فَالكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ" (کفایت کننده ایست که برایش کسی همتا نیست و نزاید و زاییده نشده) .

23- وَاَمَّا اَلَامٌ - "فَلَطِيْفٌ بِعِبَادِهِ" (ببندگانش مهربان است) .

24- وَاَمَّا مِيمٌ - "فَمَالِكٌ" (مالک همه چیز و پادشاه موجودات است) .

25- وَاَمَّا نُونٌ - "فَنَوَّارُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ بِنُورِ عَرْشِهِ" (آسمانها و زمین را به نور عرش خود روشن نموده است) .

26- اما واو - "فَوَاحِشٌ مِّمَّةٌ" (او یکی است و صمد میان پر که از او چیزی بیرون نیاید و به او چیزی فرو نرود).

27- و اما هاء - "فَالهَادِي" (پس او رهنمای خلق است).

28- و اما لام - الف "فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ" (نیست خدایی جز او شریک ندارد).

29- اما یاء - "فَيَدُلُّهُ بِأَسْطَىٰ عَلِيٍّ خَلْقَهُ" (دست خدا بر خلقتش باز است . نعمتش همه را فراگرفته).

پس رسول خدا (ص) فرمود این همان سخنی است که خدای عز و جل برای خود از جمیع خلقش راضی شده است پس آن مرد یهودی اسلام آورد و آن حضرت فرمود: "لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةٌ هَذَا الْكِتَابُ حُرُوفِ التَّهَجِّيِّ" برای هر کتابی چکیده و صافی است و صافی این کتاب (قرآن) حروف هجاء تک تک است.

ابولیبید می گوید: ابوجعفر امام پنجم (ع) فرمود ، همانا که برای من در حروف مقطعه قرآن هر آینه علم زیادی است. خداوند تبارک و تعالی "الم ذالک الکتاب" را نازل کرد پس محمد (ص) قیام کرد تا نورش آشکار شد و گفتارش ثابت شد. و روزی که متولد شد در واقع از 7103 سال گذشته بود (یعنی از هبوط ادم (ع) شاید 7103 گذشته بوده است) بعد حضرت فرمود روشن نمودن آن، و بیان نمودن آن در کتاب خدا در حروف مقطعه است زمانیکه آنها را بدون تکرار بشماروی و از حروف مقطعه حرفی روزگارش نمی گذارد مگر اینکه از بنی هاشم نزد گذشتن آن قیام می کند بعد فرمود الف = 1 و لام = 30 و میم = 40 و صاد = 90 است (در دایره ابجدی) و این معادل 161 می شود، سپس آغاز خروج حسین ابن علی (ع) می باشد، "الم" الله پس چون مدت آن برسد از ولد عباس در نزد "المص" قیام کند و قائم ما (عج) در هنگام انقضاء آن قیام کند به "الم" آن را به فهم و به شمار و کتمان کن.

عمار یاسر گوید: شنیدم از رسول خدا (ص) می فرمود "أَنَا أَقَاتِلُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَعَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلَى التَّوَاتُلِ". من بر تنزیل می جنگم و علی بر تاویل می جنگد خود حضرت فرمود به پروردگار کعبه عمار راست گفت همانا که این (اسرار و نوشته) نزد من است در هزار کلمه که هر کلمه هزار هزار کلمه دیگر پیرو دارد)

ثواب قرائت حروف

در تفسیر روح البیان، ابن مسعود روایت می کند که حضرت رسول (ص) فرمود: "من قرا حرفا من کتاب الله فله حسنه و الحسنه بعشر امثالها". هر کسی حرفی از کتاب خدا را بخواند پس برایش حسنه باشد و حسنه به ده برابر اجر دارد. به جهت اینکه در آیه دیگر فرمود "من جاء بالحسنه فله عشر امثالها". هر کس حسنه ای آورد پس برایش ده مانند آن باشد در این صورت کلمه "الم" سه حرف است به هر حرفی ده حسنه می شود (الم=30) الم 30 حسنه دارد. (به عدد 30 جزء قرآن است)

بنده می گویم حروف لفظی آنها که هر کدام سه حرف است می شود 9 حرف یعنی (الف و لام و میم) عدد ابجدی آن 71 و عدد بسطی آنها 272 می باشد پس ثواب لفظی آن سه 90 حسنه و ثواب ابجدی 710 حسنه و عدد بسطی آن 2720 حسنه دارد. اگر ما به زبر و بینه آنها برسیم از حد بیرون می شویم. حال ای خواننده عزیز همانطور که گفته شد در مورد حروف نمی توان وصفیات و احادیث و تمام مدارک را جمع آوری کرد. اما این حقیر به قدری که حوصله خواننده باشد این احادیث و اقوال را جمع آوری کرده ام تا بیشتر فکر کنیم و اهمیت این علم بزرگ و اثباتش را بدانید.

حروف از نظر طبیعت وجودی و در جایگاه طبیعت

حروف از نظر طبیعت به 4 دسته تقسیم می شوند حروف 28 حرف است هر دسته حروف 7 حرف است حروف "ا، ه، ط، م، ف، ش، ذ" طبیعت آتشی مشرقی دارند و 7 حرف "ب، و، ی، ن، ص، ت، ض" طبیعت خاکی جنوبی دارد. و 7 حرف "ج، ز، ک، س، ق، ت، ظ" طبیعت بادی مغربی دارند، و 7 حرف "د، ح، ل، ع، ر، خ، غ" از طبیعت آبی شمالی بهرمنند هستند. حروف از نظر جایگاه در طبیعت هم 4 دسته 7 تایی می باشد. عبارتند از: طبیعت 1- ناری (آتشی) 2- هوایی (بادی) 3- مائی (آبی) 4- ترابی (خاکی).

1- حروف "ا، ه، ط، م، ف، ش، ذ" دسته ناریه یا نورانی هستند

2- حروف "ب، و، ی، ن، ص، ت، ض" حروف هواییه هستند.

3- حروف "ج، ز، ک، س، ق، ت، ظ" حروف آبی یا مایه هستند .

4- حروف "د، ح، ل، ع، ر، خ، غ" از دسته حروف ترابیه یا خاکی هستند .

حروف خود "ملکوتی" دارند و برهمین وجود، همه زنده هستند و دارای شکل و محتوا و معنا و عمق بسیار که هر یک عالمی می شوند. وسیع، زیرا سعه وجودی حروف خود، خورشیدی است که ملکات و مفاهیم آن جلوه ها و مدارهای آن است. و سیارات آن کلمات می باشند.

انواع ملکهای حروف

الف - اسرافیل	ب - جبرائیل	ت - عزرائیل	ث - میکائیل	ج - کارکائیل
د - دردائیل	ذ - اهرائیل	ر - امواکیل	ز - سرفائیل	س - همواکیل
ض - عطکائیل	ط - اسماعیل	ظ - تورائیل	ع - لومائیل	غ - لوغائیل
ک - حروزائیل	ل - طاطائیل	م - رومائیل	ن - حولائیل	و - رفتمائیل

یک اسم چند موکل دارد. باید به حرف اول و آخر آن بیشتر توجه داشت.

بدان که حرف به منزله جسم و موکل آن جن است، و عدد زبر آن مانند جان است و موکلش، ملک سفلیت : موکلین حروف است و عدد بینه حروف نفس است. و آن ملک غلوی است، و چنین اند کلمه و کلام و هر یک یا خیر است یا شر و در خیر، موکلین از ملائکه خیر برند و می بخشند و در کلام شر، چون جن ذاتاً شریر است و همواره می آزارد. فلذا "نص" در استعاده .
 "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" : آمده که حکیم در ادای کلام حکیم میگوید

پروردگار عالم با رمز مقطعات در کلام کریمش، به پیغمبر بزرگوار خود حضرت محمد صلی الله علیه و سلم باب اسرار را باز کرده است و با کنایات و اشارات و تمثیل انسان را به تدبر واداشته است. حروف را باب کلام خود قرار داد و خود را متکلم بذات معرفی نمود و به انسان توفیق داد که معجزه کلامش، قرآن را از قلب مبارک رسولش و نطق نورانی حجتش، امیرالمؤمنین (ع) بشنویم و در اثر زحمات و رنجهای این عزیزان تفسیر و تعلیم و عمل خالصانه را از این عزیزان بیاموزیم تا مگر هدایت و به نور قرآن منورگردیم و ما هم حروف و کلمات عمل مان را در لوح تکلیف بنا به وسع ضعیفمان منطبق بر آیات الهی قرار دهیم. بنابر این جای بسی تفکر است که، خداوند با خلق 28 حرف کل مفاهیم و معانی و عوالم دنیا و آخرت را در کتابش قرآن جای داده است. چنانچه تمام

کتابهای آسمانی کتاب الله است ولی قرآن هم "کتاب الله" است و هم "کلام الله" و چنین است که پروردگار خود حافظ آن می باشد و حریم قرآن بکر و دست نخورده می ماند الی یوم القیامت . چرا که مخلوق هرگز قدرت ورود در حریم کلام خالق را ندارد و این اعجاز اول بار به دست مبارک مولی الموحدين امیرالمؤمنین(ع) ثبت، نقطه گذاری، و حرکت گذاری شد و علوم صرف و نحو و تجوید را پایه گذاری نمودند. و اهمیت این همه زیبایی در حدیث مبارکی از ایشان این چنین نقل می گردد: "ان کلماً فی الکتب المنزله فی القران و کلماً فی القران فی الحمد و کلماً فی الحمد فی البسمله و کلماً فی البسمله فی الباء و کلماً فی الباء فی النقطه و انا نقطه تحت الباء". "حقیقت این است و جز این نیست که همه کتابها در قرآن نازل شده اند و همه قرآن در سوره مبارکه حمد و همه حمد در بسم الله و همه بسم الله در باء و همه باء در نقطه و من نقطه زیر باء هستم".

بنابراین، حقیقت نقطه سرّی است الهی، که نه به لفظ ادا می شود و نه به صورت و نه به اشاره و نه موصوف به صفتی است و نه ملون به رنگی و نه محدود به حدی بلکه، محبوب از حواس است. چنانکه در عین "پیدایی پنهان" و در عین "پنهانی عیان" است.

"وز غایت ظهور عیانش پدید نیست"

"نقطه بحر ازل و سر الاسرار و نور الانوار است"

ابن عباس رئیس مفسرین چنین روایت می کند که مولا امیرالمؤمنین (ع) از اول شب تا آخر شب راجع به باء بسم الله حدیث می فرمود که من اندکی از آن را می فهمیدم و فرمود قسم به خدا اگر بخواهم باء بسم الله را تفسیر کنم (لاوقت سبعین بعیرا) برای باء بسم الله اینقدر معانی بیان می کردم که اگر می نوشتند بایستی بار 70 شتر نمایند. وقال علی (ع): "بالباء ظهر الوجود و بالنقطه تبین العابد و المعبود". و فرمود: "بوسیله باء، کل وجود ظاهر شدند و بوسیله نقطه رابطه عابد و معبود روشن و بیان میگردد" (او میزان و صراط و امام مبین راه و قسیم النار و الجنه است)

قال الصادق (ع): فی تفسیر "و من یؤت الحکمه فقط اوتی خیراً کثیراً". امام فرمودند: "هر کس که حکمت به او داده شد به تحقیق به او خیر کثیر داده شد". حکمت چیست؟ فرمود: "ان الحکمه هی الولایه المطلقه فان نقطه الولایه قد عمّت الوجود و لا یشد منها شی من الغیب و الشهود و تلك النقطه قد جمعت فیها جمیع اسرار الحروف و فی الحروف جمعت و بنیت اسرار الکلمات و فی الکلمات استجنت اسرار المعانی فالمعانی غیب فی الکلمات و الالفاظ و الکلمات غیب الحروف و الحروف غیب فی الالف المتحرکه و هی غیب فی الالف لینه و هی غیب فی النقطه فهی غیب الغیوب و سر الاسرار". و آن بطور مجمل اینطور معنی می گردد که "حکمت همان ولایت مطلقه است. که ظهور پروردگار عالم به آن نقطه ولایت است و آن به تمام تاریکیهای وجود و ندیدنی ها مسلط است و بدون سختی غیب را مشهود می گرداند و آن نقطه ایست که تمام اسرار حروف در آن جمع است و در حروف اسرار کلمات بنا نهاده و جمع گردیده، اسرار معانی و در معانی احوالات غیبی، و کلمات و الفاظ را در خود جمع و کلمات اسرار غیب حروف را آشکار می کند. و حروف، اسرار غیب حرف الف را (البته الفی که

متحرک شده است یعنی همزه) و اسرار آن الف لَیْنَت و نرمی درون آنست که آن اسرار نقطه است و آن نقطه غیب الغیوب و سرالاسرار است.”

امام حسین (ع) فرمودند: آن علمی که جدم خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بدان خوانده شده علم حروف است و علم حروف در لام است و علم لام در الف است و علم الف در نقطه و علم نقطه در معرفت اصلیه و علم معرفت اصلیه در علم ازل و علم ازل در مشیت و علم مشیت در علم غیب هویت است.

الله بود یک الف و ها و دو لام

از نقطه برون آمده این جمله تمام

گر طالب سرّ نقطه هستی ایدل

این نقطه بود نقش علی اعلام

حروف، ظهور نقطه هستند و نقطه، مظهر مشیت غیبی است که بدین صورت در عالم طبیعت تجلی می نماید و حروف ظهور تجلیات غیوب است که به عرصه شهود می رسد. و قرآن آن نقطه غیبی است که بصورت نقطه، بر قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم تجلی نموده و بصورت حروف نقش بسته است و حروف مختلف عالم انسانی، از بحور مختلف محبت غیبی سر چشمه گرفته و مصداق کلی او در این عالم، در وجود مقدس علی علیه السلام تجمع صورت و سیرت داده و بهمین منطبق فرموده همه کتب آسمانی در قرآن و همه قرآن در سوره مبارکه حمد و تمام حمد در بسم الله و تمام آن در باء و فرمود من نقطه زیر باء هستم.

یعنی تمام معارف آسمانی در قرآن مدون گشته و در نفّس علی اعلا (ع) تکوین داده شده و بدین سبب از زبانش چشمه های علم و دانش و کمال بی حد و حصر فیضان نموده و سرچشمه این همه علوم و مکرمات و فضیلت در حُجْب و سُرَادِقَات غیبی است که خدای متعال پیغمبر را برد و آن حجب را به او نمود و آنجا دست غیبی بر شانه احمد صلی الله علیه و سلم نهاده شده و در عالم پایین پای علی (ع) بر شانه محمد صلی الله علیه و سلم نهاده و نورانیت و روحانیت علی (ع) و محمد صلی الله علیه و سلم و محمد صلی الله علیه و سلم و علی (ع) حقیقتاً یک نور است که از هم جدا شدنی نیست.

من به خال لب ای دوست گرفتار شدم

فقط در نشئه عالم، طبع نقطه در دو قالب تجلی نموده که هر چه پیامبر ﷺ تبیین فرموده علی (ع) تشریح فرمودند. و هر چه علی (ع) فرمود، پیغمبر (ص) به او آموخت و هر کجا احمد (ص) قدم، نهاد علی (ع) سایه صفت همراه او بود. و هر کجا علی (ع) بوده روح پیامبر (ص) حکومت و تکلم می فرمود. پیغمبر (ص) فرمود:

“عَلَّمَنِي رَبِّي” و علی (ع) فرمود: “عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ”

علم همه عالم به علی داد پیغمبر چون ابر بهاری که دهد آب به گلزار

عدد ابجد “نقطه” معادل 164 است و اگر ارقام آن را با هم جمع کنیم $11=4+6+1$ و عدد 11 معادل “هو” می باشد. و نیز نقطه در جایگاه عددی معادل 47 و آن نیز جایگاه نام مبارک “امام حسین” (ع) است و “سر” امام مصداق همان نقطه است که اگر $11=7+4$ باز به نام مبارک “هو” می رسیم. اکنون ببینید که اعداد چگونه مرتبه باطنی حروف را آشکار می نمایند و ما را به نقطه معرفت می رسانند

نخستین وحدت حق جلوه گر بود

که شد از ظل وحدت نقطه موجود

پس آنکه نقطه شد در ظل سیار

بصورت گشت الف از وی پدیدار

ز سیر عرض او شد صورت باء

به ضم نقطه وحدت هویدا

مکرر گشت چون این نقطه ظاهر

عیان شد تا و تا اندر مظاهر

الف چون از دو سر بر عکس هم گشت

بطومار حقیقتها رقم گشت

چو اندر سجده ایزد تعالی

الف خم گشت و دال آمد هویدا

به ضم نقطه توحید فی الحال

الف خم گشت و دال آمد هویدا

الف هر دم بطوری کرده حرکت

که حرف دیگری شد در کتابت

غرض یک حرف بیرون از الف نیست

ولیکن محرم این مدعا کیست

ز ظل وحدت، اسما گشت ظاهر

ز شوق جلوه خُسنند مخلوق

بود آمیزش این ذره با خود

به دریا می رساند نسبت این دُرّ

علم حروف از هر علمی برتر و والاتر و برای انسان نافع و لازم است، زیرا درک هر مفهومی از مفاهیم موجودات عالم هستی از غیب و شهود و معانی هر یک از آنها در صورت فردی و ترکیبی حروف نهفته و حروف دلیل و مظهر تمام آنها می باشد، و مبنای تمام علوم شناخت ذات فردی حرف و ترکیبات و حالات و عوارض و معانی استحصالیه است. حروف مبین اسرار، و مظهر علوم، و کاشف مقاصد غیب و شهود است و فهمیدن معانی کتب آسمانی بویژه "قرآن" به معرفت حروف بستگی دارد و تمامی زبانها و لغات محتاج به علم حروفند.

بدان این اقیانوسی است که اگر در آن فرورویم، اموری پدید خواهد آمد که توان شنیدن آن نیست چون حروف مطالبی بس پیچیده و اسرار آمیز به خود اختصاص می دهد که علم حروف را به وجود می آورد (همان علم جفر) و همان گونه که بیان نمودم اگر تمام آبهای زمین جوهر و دوات گردد و تمام چوبها و درختان کاغذ گردند، در باب حروف، سخن بسیار بیشتر از ظرفیت آنها خواهد بود .

پس از حروف، اسماء پدیدار گشتند، و خداوند سبحان حقایق را بر شمار اسماء حقیقی اش انشاء و ایجاد فرمود و بر طبق این اسماء فرشتگان و موکلهها و "عون و طیش" را آفرید تا حمد و سپاس سبحان گویند و شأن و منطقه ای برای هر یک از اسمها قرار داد. و همه را به تسبیح گویی اسماء اش فرا خواند تا اسم و مسما و تسمیه او گویند.

شیخ شبستر می فرماید:

ز حق با هر یکی خطی و قسمی است

معاد و مبداء هر یک ز اسمی است

از آن اسمی که آمد هم به در شد

اگر چه در معاش او در به در شد

از آن اسمند، موجودات قائم

بدان اسمند در تسبیح دائم

اصبغ ابن نباته گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: "عثمان ابن عفان از رسول خدا (ص) پرسید، یا رسول الله تفسیر ابجد چیست؟ حضرت فرمودند: "تَعَلَّمُ التَّفْسِيرَ ابْجَدٍ فَإِنَّ فِيهِ الْأَعَاجِبُ كُلَّهَا وَبِلَ الْعَالَمِ جَهْلَ تَفْسِيرَهُ" تفسیر ابجد را بیاموزید زیرا که در آن شگفتیها است و وای بر آن عالمی که از تفسیر آن چیزی نداند گفتند: یا رسول الله تفسیر آن چیست؟ فرمودند: "اما ابجد، "الف" پس آلاء (نعمتهای باطنه خداوند) است حرفیست از اسماء و اما "باء"، بهجت خداوند است و اما "جیم"، (جنت) بهشت خداوند و جمال خداوند و جلال اوست و اما "دال"، پس دین خداوند می باشد و اما هوز، پس "ها" هاویه است و "واو" فویل لاهل النار (وای بر اهل آتش) و اما "زاء"، فزایه فی النار پس زاویه است در آتش، پس پناه می بریم به خدا از آنچه در زاویه است (زاویه های جهنم) و اما حطی، "حاء" آن ریختن خطاهاست از مستغفرین در شب قدر و آنچه جبرئیل با آن با ملائکه نازل می شود تا طلوع آفتاب (فجر) و اما "طاء"، فطوبی لهم و حسن مآب (درخت طوبی) برای آنهاست و گشتنگاه نیک و آن درختیست که خداوند عز و جل آنرا نشانیده و در آن روحش دمیده و همانا که شاخه های آن از پس دیوارهای بهشت دیده می شوند حلی و خلل می رویاند بر دهانشان آویخته است. و اما "یاء"، یدالله فوق خلقه دست خدا بالای دست خلق اوست. سبحانه و تعالی اما بشر کون.

و اما کلمن، "کاف" کلام خداست که برای کلمات خدا بدل کردنی نیست و از غیر خدا برگشت دهنده ای نیابی و اما "لام"، فرمود آمدن اهل بهشت است بر پیغمبر در زیارت و تحیت و سلام و ملامت اهل آتش است در

خودشان. اما "میم"، ملک خداوندی است که زوال ندارد و دوام خداوندی است که فنا ندارد و "نون"، نون والقلم و ما یسطرون است. قلم قلمی است از نور و کتابی است از نور در لوح محفوظ که مقربون آنرا گواهند و خدا در شهادت کافیسست و اما "سعفص"، "صاد" یک صاع بصاع و قصاص بقصاص، یعنی جزا به جزا و هر چه کنی جزا یابی. همانا خدا به بندگان ستم نکند و اما "قرشت"، یعنی آنها را در قبر از هم پاشد پس آنها را زنده کند و در روز قیامت پراکنده نماید و در بین آنها به حق حکم کند و به آنها ستم نمی شود".

هارون بن جهم گوید: یکی از صحابه گفت امام صادق (ع) فرمود: "همانا به عیسی (ع) دو حرف عطا شده، و به اندو حرف (از زنده کردن مردگان و شفای بیماران) عمل می کند و به موسی (ع) چهار حرف، و به ابراهیم (ع) هشت حرف، و به نوح (ع) پانزده حرف، و به آدم (ع) بیست و پنج حرف و همانا خدایتعالی تمام آنها را برای محمد (ص) گرد آورد و "همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است" هفتاد و دو تای آن به محمد (ص) داده شد و از آن یکی در حجاب است (پس به چهار پیغمبر پنجاه و شش حرف رسید).

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد آنچه خواهد دلت همان بینی

از امیرالمومنین علی (ع) است که می فرمایند: "خضر نبی را در خواب دیدم و به او گفتم به من بیاموزد چیزی که بدشمنان ظفر یابم، فرمود یا علی بگو "یا هو یا من لاهو الا هو" چون به سمع همایون حضرت رسالت رسانیدم، فرمود یا علی این اسم اعظم بوده است که به تو آموخته و من در روز بدر آنرا مکرر میگفتم تا آنکه ظفر یافتم. شاید سِرّ این اذکار زیبا این است که عدد ابجدش "118" است و آن نیز معادل با نام مبارک "حسن" (ع) می باشد. و الله اعلم

بقیه از درس نقطه

توضیح کلام آن بزرگوار که فرمود "من نقطه با بسم الله می باشم" یعنی من جامع قرآن و کلام الله ناطق هستم. اول نقطه وجود که از سماء قدرت ازلی به ارض ممکنات نزل نمود سِرّ حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم یعنی نور احمدی صلی الله علیه و سلم بود. چنانچه فرمود "اول ما خلق الله، نوری" و در جای دیگر فرمود "اول ما خلق الله، القلم" و در جای دیگر، "اول ما خلق الله، العقل". خلاصه در هر مرتبه ای از مراتب خلقت اول پیدایش و ظهور آن یک امر وحدانی بسیط بوده است.

در عالم عقول و اول ما خلق الله، همان حقیقت محمدی (ص) و در مرتبه نفوس، نَفْسِ علوی، علی و فرزندانش (ع) هستند. در مرتبه طبیعت جوهر بسیط هیولی و ماده تا برسد به مرتبه الفاظ که همه از نقطه بسیط آغاز می گردد. و از نقطه، خط بوجود می آید و از خط 29 حرف هجاء و از ترکیب حروف هجاء، کلمه و از کلمه، کلام. و سخنگو، توسط کلام ما فی الضمیر خود را ارائه می دهد و شاید اشاره به این باشد که منم قرآن ناطق و حقیقت

کلام الله که از نفس رحمانی و فیض سبحانی در عالم حقیقت تظاهر نموده اند و من نقطه جامع کلام الله هستم و تمامی معانی کتب الهی که در کمون وجود من مندرج است.

در روایتی فرموده "نازل نشده آیه ای از آسمان در دریا و نه در خشکی و نه در شب و نه در روز و نه در بیابان و نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه من می دانم در چه وقت نازل گردیده و راجع به چه امری فرود آمده و من می دانم ظاهر آن را و باطن آنرا تفسیر آن را و تأویل آن را". و امثال این روایات بسیار است که دلالت دارد بر اینکه تمام علوم قرآن مندرج در قلب آن بزرگوار است. پس جا دارد که بفرماید تمام قرآن مندرج در باء بسم الله است و من آن نقطه با می باشم. (شاید تپش قلب قرآن صوت قرآن است چنانچه هر یک از معصومین در بطن مادرشان حیات خود را با صوت قرآن اعلام می داشتند)

تعبیر به نقطه شاید از جهت وحدت و حقیقت ذات مقدس اوست. یعنی امیرالمؤمنین علی(ع) و اینکه آن حضرت بعد از رسول اکرم (ص) "اول ما خلق الله" است پیغمبر اکرم (ص) فرمود: "من و علی در ابتدای خلقت یک نور بودیم و تسبیح و تهلیل حق تعالی را می کردیم تا آن که آن نور دو قسمت گردید، نیمی در صلب عبدالله (ع) و نیمی در صلب ابوطالب قرار گرفت". در تفسیر علی ابن ابراهیم از صادق آل محمد(ص) است که "باء"، "بهاء الله (جمال)" "سین"، "سنا الله (رفعت و بزرگی)"، "میم"، "ملک الله (سلطنت و بزرگیست) است.

در تفسیر دیگر از "بسم الله الرحمن الرحيم" از طریق اعداد و حروف از آقای مقدادی که می فرمایند: "کلمه بسم اگر حرف اول و آخر را (باء و میم) به عدد ابجد بنویسیم می شود 92 و آن معادل نام مبارک محمد(ص) است و عدد ابجد س (س، ی، ن) برابر 120 است که آن نیز معادل نام مبارک علی (ع) است. بنابراین پروردگار عالم نام مبارک خود را از مجرای رسالت و ولایت محمد(ص) و علی(ع) معرفی می کند که او الله است. اسم اعظم الله به عدد ابجد 66 می شود که در جایگاه حروف و الفبا 30 می باشد بنابر این خالق یکتا ذات اقدس خود را با جلوه کتاب آسمانیش در قلب پیغمبر (ص) (رسالت) و نطق کلامش و افشای اسرارش (از ولایت) و از درون سی جزء قرآن نمایان می فرماید که عدد 30 معادل حرف لام که سر مجرای توحید می باشد. پروردگار سبحان تمام رسالت رسولانش و تمام ولایت اوصیاء و معصومین اش را فقط در یک مجرا که توحید است وجه الله خویش قرار داده و باقی و ابدی می گرداند که او الله است و با دو صفت رحمان و رحیم باب نوزده گانه حروف بسم الله الرحمن الرحيم را باب قلب شدن تمام موجودات به اعلائی انسانیت ترفیع می دهد.

عدد اسم مبارک "رحمان" برابر با 298 است که اگر ارقام آن جمع گردد $2+9+8=19$ است. مگر نه این بود که وجوب ورود حیوان حلال گوشت به عالم انسانی در موقع ذبح بشرط گفتن "بسم الله الرحمن الرحيم" است پس اسم مبارک رحمان مجرای رحمت رزق پروردگار عالم است به عام مخلوقاتش که فقط در دنیا ارزانی می دارد ولی شاید شرط وصل شدن اسم مبارک رحمان که رحمت خواص اوست به رحمت عامش که "رحیمیت" است و آن مخصوص مؤمنان در آخرت می باشد اینست که از مجموع عدد کلمه رحمان که 19 است گذشته و وارد عالم آخرت بصورت انسان می شود یعنی در دنیا حیوانیت را گذاشته و با صورت انسانی از حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" گذشته و به اعلائی رحمت رحیمیت وصل شویم. جالب است که عدد ابجد اسم مبارک "رحیم"

258 است که اگر جمع گردد $2+5+8=15$ می شود که آن خود جایگاه حرف مبارک "سین" است که همان قلب قرآن است و میزان حروف پس نتیجه می گیریم حق سبحانه و تعالی از مجرای رسالت و ولایت ذات اقدس خویش را معرفی کرده و راه رسیدن به رضای خویش و همچنان هدف خلقتش را قرآن و ذوب شدن در توحید خود دانسته است چنانچه ذوب شدن میسر نمی گردد (تهلیل) مگر این که با اخلاص بر خوان رحمانیتش رزق هدایت و انسان شدن را از گذشتن از 19 حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" بگیریم تا به میزان و تعادل صورت و سیرت و عمل انسانی برسیم که آن نهایت رسیدن به آغوش محبت "رحیمیت" پروردگار عالم است که خود تا الی یوم القیامت بنده اش را نوازش و پذیرایی بفرماید و او را به کمال قرب خود برساند.

در "بسم الله الرحمن الرحيم" که اسم اعظم و ذکر اکبر است چون نازل شد آسمانها به حرکت درآمد و زمینها لرزید و ملائکه بر تسبیح افزودند و آن بر جبه اسرافیل و جبه آدم نوشته بود و بال جبرائیل و بر کف عزرائیل نوشته و بر عصای موسی و به زبان عیسی (ع) و خاتم سلیمان (ع) و زمانی که به مریضی به عدد حروف آن 19 بار بخواند شفا یابد و 50 بار برای برآمدن حاجت برآورد و وقت خواندن باید به ذکر مشغول و قلبش متوجه معبود باشد.

علم حروف به یک معنی علم جفر است. جفر در لغت به معنای چاه عمیق، یا پوست بزغاله یک ساله است (چون پوست بزغاله قابلیت شکل پذیری در هر زمینه را داراست) یا به قولی دستورات و فرمایشات پیامبران و اولیای خداوند می باشد. جفر در اصطلاح دیگرش عبارت از علم حروف و انواع و اقسام بسطها برای نتیجه مطلوب و آن ربط عالم سفلی با عالم علوی است. (برای درک بیشتر این علوم کتاب فتوحات مکیه شیخ اکبر محیی الدین عربی را باید مطالعه بفرمایید). در اکثر رسائل نوشته شده است که عالم را برای هر عمل در علوم غریبه دانستن حروف و اعداد از ضروریات این علوم است.

معنی ابجد

در منتخب "اللغات و غیاث" نوشته است که "مراسم" شخصی بود که نوشتن از او ایجاد شده است و این 28 حرف به معنی، "ابجد یعنی آغاز کرد"، "هوز بدست آمده"، "حطی یعنی واقف شد"، "کلمن یعنی سخن گو شد"، "سعفس یعنی این آموخت"، "قرشت یعنی ترتیب کرد"، "ثخذ یعنی نگه داشت"، "ضغ یعنی تمام ساخت".

اما در بیان منشأ تدوین علم حروف که همان علم جفر هم می باشد، ائمه کرام اهل بیت علیهم السلام، واضع جفر، جامع علم حروف، که مشتمل بر حقایق و خواص حروف و اسماء آیات است می باشند که در دو جلد کتاب شریف است از این علوم که متعلق به شاه ولایت، امیر المؤمنین و امام المتقین، اسد الله الغالب، الامام، علی ابن ابیطالب علیه صلوات و السلام بوده است. و بعد از ایشان 11 فرزند بزرگوارشان که ائمه معصومین و هدایت اهل حق و یقین اند علیهم السلام، به طریقت وراثت این علم نفیس را مستهظف بودند و از آن دو کتاب شریف استخراج معانی غامضه می فرموده. بتخصیص حضرت امام همام ابو عبدالله، جعفر محمد الصادق علیه السلام و علی آبایه الکرام الصلوات و السلام که صاحب کتاب "جفر خایب" اند و ابو حامد حجه الاسلام محمد غزالی در

کتاب "سرالمصون والجواهر المکنون" که مشتمل بر خواص حروف مرتبه احاد که در لوح مثلث وضع کرده اند چنین آورده که استخراج این نسخه از کتابی که حضرت امام همام امیرالمؤمنین علی (ع) در کتاب خود بجفر جامع الدنيا والاخره ومطلع نشده است هیچکس بر کشف مخفیاتی که کتاب شریف است از اسرار نورانیه وانوار ربانیه غیر حضرت امام جعفر صادق ع واصل نشده بمعرفت این علم شریف، الا قلیلی از اهل دانش و معرفت.

و حضرت امام صادق ع این علم شریف را شرح فرموده وما به برکت عنایات رب العزه والحمدالله علی ذالک در اطلاع اکابر دین بروقوع حوادث ازحروف مقطعات که معدن جواهر حکمت است. عبدالله ابن عباس روایت کرده که "مجمع مناقب ومظهر عجایب" امیرالمؤمنین، علی (ع) وقوع فتن وحدوث آنرا از حروف "ممعسق" دانسته و در تفسیر ثعلبی و بعضی از رسائل قشیری مذکور است. که چون این حروف نازل شد اثر ملامت در جبین مبین حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشاهده شد یکی از مَحَرمان کیفیت حال را سوال کرد حضرت فرمود که مرا خبردادند از بلاهایی که برامت من در آخرالزمان نازل شد از خسف و قذف و آتشی که ایشان را در بیابان جمع می کند و بادی که ایشان را بدریا افکند و نشانهای پی درپی از خروج دجال، و فتنه یاجوج و ماجوج، وغیر آن از علامات قیامت و از اینکه روشن شد که کیفیت حدوث وقایع و وقوع حوادث جمع در ضمن این حروف مندرج است و از روضه رسالت و نبوت، و ثمره شجره ولایت و فتوت، امام الثقلین، ابی عبدالله الحسین (ع) سوال کردند که معنی "کهیص" چیست؟ فرمودند که: "لو اخبرتکم به لمشیتم علی الماء؟" اگر شما را از این معنی آگاه گردانم هرآینه بر آب بگذرید وقدم شما تر نشود". (از کتاب حرزالامان به قلم محمد عطار علیه الرحمه) علم حروف خواص عجیب و با کراماتی نیز دارد که با اعداد اثر خود را نشان می دهد. یکی از خواص آن در بیان ذکر اسماء الحسنی در عدد ابجد است که نتایج زیبایی دارد. مثل نام مبارک "الله" که اگر 66 بار در 66 روز ذکر شود با خلوص، انشاءالله باری تعالی باب علم را برای شما می گشاید.

باری عدد ابجد کلمه "حروف" (ح ر و ف) خود اسرار است و معادل 294 می شود اگر آن را جمع کنیم $15=4+9+2$ می گردد و آن خود جایگاه حرف "سین" یعنی قلب قرآن است و در واقع جایگاه حیات و تعالی است پس با علم حروف به قلب معانی و اسرار هر چیز می توان دست پیدا کرد. و نیز اگر ارقام آن را در هم ضرب کنیم $72=4 \times 9 \times 2$ می شود که مطابق است با عدد اسماء الحسنی پیامبر (ص)، کلمه "سجده" و کلمه "سیب" و نیز $14=7 \times 2$ و جالبست که حروف عربی 28 حرف هستند در واقع 2 تا 14 تا که 14 حرف آن شمسی (نورانی) و 14 حرف دیگرش قمری (ظلمانی) است. حروف مقطعات قرآن بدون تکرار 14 است که همگی نورانی هستند و عدد جایگاه کلمه "حروف" در الفبا 51 می شود. همانطور که گفته شد تمام حروف "اسماء الله" هستند. 51 عدد نمازهای واجب و نافله ایست که بر انسان واجب گردیده که بوسیله آن به میزان کمالات انسانی و نفسانی می رسیم و جالب است که اگر 5 را با یک جمع نماییم می شود 6 که آن معادل عدد حرف "واو" است. "انا لله و انا الیه راجعون". واو محل عالم دنیا می شود که عدد آن 6 است. یعنی به عدد 6 روز بوجود آمده و به 6 دنیا فانی می شود. ولی از دنیا و در دنیا به سر باطن حروف و اعداد می رسیم.

در عدد ابجد حروف "کلمه" عدد آن می شود 80 باز هم خیلی جالب است زیرا به طول عمل و رسیدن به قله آن که کلمه "فاء" می شود یعنی رسیدن به فوز یا به کامل شدن از هر جهت. و در جایگاه عددی کلمه "اعداد"

که 26 می شود اگر 2 و 6 را جمع نماییم به عدد 8 که جلوه سایه رضا است می رسیم و اگر عدد 2 را در 6 ضرب کنیم به عدد 12 می رسیم که مدد رساننده همه اعداد است و اگر عددهای جایگاه حروف و جایگاه اعداد را با هم جمع کنیم یعنی 51 را با 26 جمع کنیم می شود 77 که معادل با کلمه مبارکه "هو الله" می گردد، که منشأ این علم را از ذات اقدس خویش ظهور داده است و اگر (در عدد 77) 7 را با 7 جمع کنیم می شود 14 و در می یابیم آینه ظهور اسرار 77 در 14 وجود مقدس جلوه نما گردیده و آنها کل نور وکل اسرار هستند. (در عدد 14) $5 = 4 + 1$ پس در می یابیم تمام سلسله حروف و اعداد رحمتی هستند از رب العالمین تا ما را به شناخت و معرفت عبادت و بندگی خویش برساند تا خود حلقه بندگی را به عنوان اطاعت محض بپذیرد و آن انجام نمی شود الا به شیعه شدن پنجمین معصوم وجود مقدس آقا امام "حسین" (ع) که خود مظهر ظهور حقیقت بندگی و رضا و سجده است .

علم حروف پیرامون مولا علی (ع) در کتاب خصاق (جلد 2 ص 444) از کلام مبارک امام باقر (ع) و ایشان از رسول الله (ص) نقل فرمودند: "علم علیاً (ع) أَلْفُ حَرْفٍ كُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ". یعنی "به علی (ع) هزار حرف آموخت که هر حرفی از آن هزار حرف باز می کند" و علی ابن ابیطالب (ع) فرمود: "علم الحروف من العلم المخزون لا يعرفه إلا العلماء الربانيون". دانشهای علم حروف از دانشهای در بسته است که جز دانشمندان ربّانی ندانند.

در تأیید مطلب امام ششم (ع) فرمود: "چون علی علیه السلام پیامبر (ص) را به خاک سپردند ابوبکر لعنت الله و عمر لعنت الله در ضمن حدیث طولانی به آنها فرمود اینکه گفتید چرا شما رادر امر غسل حضرت پیغمبر (ص) حاضر نکردم برای آن بود که به من فرموده بود اگر جز تو کسی عورت مرا ببیند کور می شود از این رو شما را خبر نکردم. اما آنکه سر به گوش آن حضرت گذاشتم به جهت آن بود که به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح می کرد برای این بود که شما را در سرّ آن حضرت آگاه نکردم".

ظاهر و باطن حروف قرآن

ابن عباس گوید بالاترین چیزی که از تفسیر علی ابن ابیطالب (ع) آموختم این بود: "إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَي سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مِنْهَا حَرْفٌ الْآ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ إِنَّ عَلِيّاً عَلِمَ الظَّاهِرَ وَ الْبَاطِنَ". همانا که قرآن بر هفت حروف نازل شد (بسم الله) از آنها هیچ حرفی نباشد مگر اینکه برایش ظاهر است و باطنی که علی (ع) ظاهر و باطن آن را می داند. (و شما ای عاشقان علی (ع) اسرار را در "ع، ل، ی" و عدد 110 و 120 او بجویید).

حضرت سجاد (ع) در دعای 28 بند 10 صحیفه خود عرض می کند: "وَ إِيَّاكَ نَدَائِي لَكَ يَا إِلَهِي وَ حِدَائِي الْعَدَدِي وَ مَلِكَةَ الصَّمَدِ وَ فَضِيلَةَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ". "تنها تو محل ندای من هستی فقط تو را ندا می کنم برای توست ای معبود، یکتایی عدد و پادشاهی قدرت صمدیت و زیادی و برتری گردش و نیرو".

در معانی الاخبار (ص 20) در حروف مقطعه روایت مفصلی از امام صادق (ع) آمده است (برخی از مضامین را ذکر می کنیم): چون رسول خدا ﷺ به مدینه آمد و سوره بقره نازل شد، یهود گفتند "الم" اگر از قرآن محمد (ص) است مدت ملک او 71 سال است چون الف = 1، لام = 30 و میم = 40 است پس جماعتی از یهود نزد رسول الله ﷺ آمدند و خواستند با حضرت مناظره کنند، رسول خدا امیرالمؤمنین (ع) را تولیت داد تا با ایشان مناظره نماید حضرت حاضر شد یهود حرف خود را گفتند حضرت فرمودند پس با "المص" چه خواهید کرد آن نیز از قرآن است یهود گفتند این سنگین تر است زیرا (161 می شود) و حضرت فرمودند پس با "الر" چه خواهید گفت، یهود گفتند این سنگین تر است و عددش بیشتر (231) حضرت گفت پس در "الم" چه خواهید گفت اینهم در قرآن است و بر رسول خدا نازل شده است گفتند این سنگین تر و عددش (271) است حضرت فرمود اکنون بگوئید مدت ملک رسول خدا یکی از این فواتح سوره است یا مجموع آنها است یهود حیران شدند. بعضی گفتند یکی از این مذکورات است و برخی گفتند نه بلکه مجموع مراد است و آن مدت (744) سالست و بعد از آن سلطنت به یهود منتقل می شود حضرت فرمود این سخن را از کتاب آسمانی می گوئید یا از پیش خود افتراء می کنید؟ گفتند از پیش خود. حضرت فرمود دلیل صحت افتراء شما چیست؟ گفتند به حساب جمل است.

حضرت فرمود: چگونه با حساب جمل به مقصود شما این حروف دلالت دارد اگر کسی گوید این حروف با این عدد هرگز دلالت ندارد که مدت ملک رسول خدا اینقدر باشد. ولی دلالت دارد که برای شما هر یک از شما به عدد این حروف لعنت شدید است یا به عدد این حروف برای ما و شما دنائیر و دراهم است یهود از جواب عاجز شدند، و گفتند یا ابالحسن (ع) منصوص نیست در "الم و المص و الر و المر" بزرگ آنها گفت: یا علی شاد نباش که ما را از جواب عاجز کردی و برای صحت قول نتوانستیم حجتی بیاوریم شما هم برای مدعای خود برهانی نداری فقط عجز ما را جواب حجت خود قراردادی. حضرت فرمود ما از راه بینه و معجزه باهره وارد می شویم. پس حضرت به شتران یهود توجه نمود و ندا کرد، شتران شهادت دهید به نبوت سید انبیاء و امام و وصی او. تمام شتران به سخن آمدند گفتند راست گفتی ای وصی رسول خدا (ص) این جماعت یهود دروغ گفتند. دوباره امیرالمؤمنین به لباسهایی که در تن یهود بودند رو کرد فرمود ای لباسهای تن این جماعت گواهی دهید، لباسها به سخن آمدند گفتند راست گفتی ما شهادت می دهیم حقیقتاً محمد (ص) رسول خدا و تو یا علی (ع) وصی او باشی هر قدمی که محمد (ص) در مکرمت برداشته تو بجای آن به مکرمت قدم برداشتی و شما دو برادر هستیید که از اشعه انوار الوهیت بوجود آمده اید و در این دنیا دو قسمت شدید و در جمیع فضایل یکی هستید مگر نبوت، که در او شریکی نیست زیرا بعد از او پیغمبری نیست. این وقت جماعت یهود لال شدند و بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر خود ماندند و علم حروف در جناب عیسی خواهد آمد.

علم حروف در اصحاب مهدی (عج)

امام صادق (ع) فرمود: بزودی در مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده نفر آیند، اهل مکه می دانند که اینان از پدران و اجداد آنها زاییده نشده اند، "عليهم السيف على كل سيف كلمة تفتح الف كلمة طلعت الريح فتنادي بكل واد هذا المهدي يقضي بقضاء آل داود و لا يسئل عليه بينة" بر آنان شمشیرها (اسلحه ها) آویخته بر هر

شمشیری کلمه ای است که هزار کلمه باز می کند باد می وزد (و بر می انگیزد) پس به هر وادی ندا می کند این مهدی (ع) است که به قضاوت آل داود قضاوت می کند و بر او بینه و برهانی سؤال نمی شود (در آن کلمه ها اسرار جهانست).

از حضرت امام حسین (ع) نقل شده است که: مردی یهودی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت فایده "حروف هجاء" چیست؟ امیرالمؤمنین (ع) در مجلس حاضر بود رسول خدا (ص) فرمود یا علی (ع) جواب این مرد یهودی را بده و رسول خدا در حق علی (ع) دعا کرد "اللهم فقهه و سدده"، امیرالمؤمنین (ع) متوجه مرد یهودی شد و فرمود هیچ حرفی نیست مگر آنکه اسمی است از اسماء الله عزو جل (خواندن آنها سبب اجابت است بشرط خلوص)

1- اَمَّا اَلْفُ - "فَاللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ". الف اشاره است به اینکه خداوند آنستکه هیچ معبودی جز او نیست او زنده و بر پا دارنده است .

2- اَمَّا بَاءٌ - یعنی خداوند متعال باقیست بعد از فانی شدن جمیع خلائق .

3- اَمَّا تَاءٌ - یعنی تَوَابٌ است که قبول کننده توبه بندگان می باشد .

4- ثَاءٌ - یعنی خداوند ثابت بوده و هست و خواهد بود (27 14) "يَتَّبِعُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ" (مؤمنین را خداوند به قول ثابت نگه می دارد) قول ثابت کلمه لا اله الا الله است .

5- اَمَّا جِيمٌ - "فَجَلَّ شَأْنُهُ وَ تَقَدَّسَتْ اَسْمَائُهُ" (بزرگی و عظمت و جلال و الوهیت او بالاتر است از اینکه بشر بتواند به او پی ببرد .)

6- اَمَّا حَاءٌ - "فَحَقٌّ" - حی - حلیم (زنده و پاینده و بردبار و حکم کننده بر بندگان است).

7- اَمَّا خَاءٌ - "فَخَيْرٌ بِمَا يَعْمَلُ الْعِبَادُ" (با خیر است آنچه بندگان می کنند).

8- وَاَمَّا الدَّالُ - "فَدَيَانُ يَوْمِ الدِّينِ" (حکم کننده روز جزاء)

9- وَاَمَّا الذَّالُ - "ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ" (صاحب تمام جلالها و کرامتهاست)

10- اَمَّا رَاءٌ - "فَرَوْفٌ بِعِبَادِهِ" (مهربانست به بندگان خود) .

- 11- اما زاء - "فَزَيْنُ الْمَعْبُودِينَ" (زیبنده معبودیت است و هر چه جز او پرستش شود عاقل و باطل پرستنده کافر است).
- 12- اما سین - "فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ" (شنوا و بینا است بر مسموعات و مرئیات همه دانا باشد).
- 13- اما شین - "فَالشَّاكِرُ لِعِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ" (از بندگان سپاسگذار خوشنود است).
- 14- و اما الصاد - "فَصَادِقُ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدُهُ" (در وعده اش به مؤمنین به بهشت و بیم دادن او به بدکاران بدوزخ راستگو است).
- 15- و اما الضَّادُ - "فَضَارُ النَّافِعِ" (زیان زننده بکفار و سود دهنده به مؤمنین است).
- 16- و اما لِطَاءُ - "فَالطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ" (از صفات امکانیه ، پاک و از ستم منزه است).
- 17- و اما الظَّاءُ - "الْمُظَهَّرُ لِآيَاتِهِ" (آشکار کننده آیات قدرت اوست).
- 18- و اما عین - "فَعَالِمٌ بَعْبَادِهِ" (او به بندگانش دانا است).
- 19- و اما غین - "فَغِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ" (فریادرس فریاد خواهان است).
- 20- و اما لِفَاءُ - "فَفَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى" (شکافنده حبه و دانه است).
- 21- و اما قاف - "فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ" (بر تمام مخلوقاتش تواناست).
- 22- و اما لِكاف - "فَالكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ" (کفایت کننده ایست که برایش کسی همتا نیست و نزاید و زاییده نشده).
- 23- و اما الَّامُ - "فَلَطِيفٌ بَعْبَادِهِ" (ببندگانش مهربان است).
- 24- و اما میم - "فَمَالِكٌ" (مالک همه چیز و پادشاه موجودات است).
- 25- و اما نون - "فَنَوَّرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِنُورِ عَرْشِهِ" (آسمانها و زمین را به نور عرش خود روشن نموده است).
- 26- اما واو - "فَوَاحِدٌ صَمَدٌ" (او یکی است و صمد میان پر که از او چیزی بیرون نیاید و به او چیزی فرو نرود).

27- و اما هاء-“فالهادی“ (پس او رهنمای خلق است).

28- و اما لام- الف “فلا اله الا الله وَحْدَهُ لا شریکَ لَهُ” (نیست خدایی جز او شریک ندارد).

29- اما یاء- “فیداللهِ باسطةِ علی خلقه” (دست خدا بر خلقتش باز است . نعمتش همه را فراگرفته).

پس رسول خدا (ص) فرمود این همان سخنی است که خدای عزو جل برای خود از جمیع خلقتش راضی شده است پس آن مرد یهودی اسلام آورد و آن حضرت فرمود: “لکل کتاب صفوه و صفوه هذا کتاب حروف التهجی” برای هر کتابی چکیده و صافی است و صافی این کتاب (قرآن) حروف هجاء تک تک است.

ابولبید می گوید: ابوجعفر امام پنجم (ع) فرمود ، همانا که برای من در حروف مقطعه قرآن هر آینه علم زیادی است. خداوند تبارک و تعالی “الم ذالک الکتاب” را نازل کرد پس محمد (ص) قیام کرد تا نورش آشکار شد و گفتارش ثابت شد. و روزی که متولد شد در واقع از 7103 سال گذشته بود (یعنی از هبوط ادم (ع) شاید 7103 گذشته بوده است) بعد حضرت فرمود روشن نمودن آن، و بیان نمودن آن در کتاب خدا در حروف مقطعه است زمانیکه آنها را بدون تکرار بشماری و از حروف مقطعه حرفی روزگارش نمی گذارد مگر اینکه از بنی هاشم نزد گذشتن آن قیام می کند بعد فرمود الف = 1 و لام = 30 و میم = 40 و صاد = 90 است (در دایره ابجدی) و این معادل 161 می شود، سپس آغاز خروج حسین ابن علی (ع) می باشد، “الم” الله پس چون مدت آن برسد از ولد عباس در نزد “المص” قیام کند و قائم ما (عج) در هنگام انقضاء آن قیام کند به “الم” آن را به فهم و به شمار و کتمان کن.

عمار یاسر گوید: شنیدم از رسول خدا (ص) می فرمود “انا اقاتل علی التنزیل و علی یقاتل علی التاویل”. من بر تنزیل می جنگم و علی بر تاویل می جنگد خود حضرت فرمود به پروردگار کعبه عمار راست گفت همانا که این (اسرار و نوشته) نزد من است در هزار کلمه که هر کلمه هزار کلمه دیگر پیرو دارد)

ثواب قرائت حروف

در تفسیر روح البیان، ابن مسعود روایت می کند که حضرت رسول (ص) فرمود: “من قرا حرفا من کتاب الله فله حسنه و الحسنه بعشر امثالها”. هر کسی حرفی از کتاب خدا را بخواند پس برایش حسنه باشد و حسنه به ده برابر اجر دارد. به جهت اینکه در آیه دیگر فرمود “من جاء بالحسنه فله عشر امثالها”. هر کس حسنه ای آورد پس برایش ده مانند آن باشد در این صورت کلمه “الم” سه حرف است به هر حرفی ده حسنه می شود (الم=30) الم 30 حسنه دارد. (به عدد 30 جزء قرآن است)

بنده می گویم حروف لفضی آنها که هرکدام سه حرف است می شود 9 حرف یعنی (الف و لام و میم) عدد ابجدی آن 71 و عدد بسطی آنها 272 می باشد پس ثواب لفضی آن سه 90 حسنه و ثواب ابجدی 710 حسنه و عدد بسطی آن 2720 حسنه دارد . اگر ما به زبر و بینه آنها برسیم از حد بیرون می شویم. حال ای خواننده عزیز همانطور که گفته شد در مورد حروف نمی توان وصفیات و احادیث و تمام مدارک را جمع آوری کرد. اما این حقیر به قدری که حوصله خواننده باشد این احادیث و اقوال را جمع آوری کرده ام تا بیشتر فکر کنیم و اهمیت این علم بزرگ و اثباتش را بدانید.

حروف از نظر طبیعت وجودی و در جایگاه طبیعت

حروف از نظر طبیعت به 4 دسته تقسیم می شوند حروف 28 حرف است هر دسته حروف 7 حرف است حروف “ ا، ه، ط، م، ف، ش، ذ” طبیعت آتشی مشرقی دارند و 7 حرف “ب، و، ی، ن، ص، ت، ض” طبیعت خاکی جنوبی دارد. و 7 حرف “ج، ز، ک، س، ق، ت، ظ” طبیعت بادی مغربی دارند، و 7 حرف “د، ح، ل، ع، ر، خ، غ” از طبیعت آبی شمالی بهر مند هستند. حروف از نظر جایگاه در طبیعت هم 4 دسته 7 تایی می باشد. عبارتند از: طبیعت 1- ناری (آتشی) 2- هوایی (بادی) 3- مائی (آبی) 4- ترابی (خاکی).

1- حروف “ا، ه، ط، م، ف، ش، ذ” دسته ناریه یا نورانی هستند

2- حروف “ب، و، ی، ن، ص، ت، ض” حروف هواییه هستند .

3- حروف “ج، ز، ک، س، ق، ت، ظ” حروف آبی یا ماییه هستند .

4- حروف “د، ح، ل، ع، ر، خ، غ” از دسته حروف ترابیه یا خاکی هستند .

حروف خود “ملکوتی” دارند و برهمین وجود، همه زنده هستند و دارای شکل و محتوا و معنا و عمق بسیار که هر یک عالمی می شوند. وسیع، زیرا سعه وجودی حروف خود، خورشیدی است که ملکات و مفاهیم آن جلوه ها و مدارهای آن است. و سیارات آن کلمات می باشند.

انواع ملکهای حروف

الف - اسرافیل

ب - جبرائیل

ت - عزرائیل

ث - میکائیل

ج - کارکائیل

ح - تنگفیل

خ - مه کائیل

د - دردائیل

ذ - اهرائیل

ر - امواکیل

ز - سرفائیل

س - همواکیل

ش - همزائیل

ص - اجمائیل

ض - عطکائیل

ط - اسماعیل

ظ - تورائیل

ع - لومائیل

غ - لوغائیل

ف - میرهمائیل

ق - عطرائیل

ک - حروزائیل

ل - طاطائیل

م - رومائیل

ن - حولائیل

و - رفتهائیل

ه - دورائیل

ی - سرکطائیل

یک اسم چند موکل دارد. باید به حرف اول و آخر آن بیشتر توجه داشت.

موکلین حروف: بدان که حرف به منزله جسم و موکل آن جن است، و عدد زبیر آن مانند جان است و موکلش، ملک سفلیت است و عدد بینه حروف نفس است. و آن ملک غلوی است، و چنین اند کلمه و کلام و هر یک یا خیر است یا شر و در خیر، موکلین از ملائکه خیر برند و می بخشدند و در کلام شر، چون جن ذاتاً شریر است و همواره می آزارد. فلذا "نص" در استعاذه آمده که حکیم در ادای کلام حکیم میگوید: "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم".

خواص حروف

حرف "الف"

الف از حروف نیست. البته، نزد آن کس که بویی از حقیقت و حقایق برده باشد، ولی عموم آن را از حروف می نامند. مقام الف مقام جمع است و از اسماء، اسم "الله" را دارد و از صفات قیومیّت را.

"الف" به ظهورش در مرتبه ی ششم است و ظهر سلطان و غلبه اش در نبات می باشد و هم ردیفانش در این مرتبه "ها" و "لام" می باشند. و آن، مجموع عالم حروف و مراتبش می باشد. و آن نه تنها از آنهاست و نه از آنها بیرون است. نقطه ی دایر و محیط آن است و مرکب عوامل و بسیط آن "ها" است. علمای حروف گویند: الف،

مقدم هر حرف است و در مقام حروف تهجی، به منزله ی ماده شیء در کار است. به واسطه مثل "با" و "تا" و "تا" و با واسطه مثل "جیم" و "سین". زیرا قوام آنها بر "یا" و "با"، "الف" است. لذا او را قطب الحروف نامند و آن را ذات اقدوس دانند و زبر و بینات آن مظهر اسم است که با نام علی (ع) مطابق می باشد و لفظ همزه با علی مطابق است. ها(6) و میم(90) زاد(8) و ها(6) جمعش به ابجد 110 نام علی (ع) باشد و الف همزه مصدر است و لفظ و بینات آن نیز لام(30) و فاء(80) جمعش 110 می باشد و آن به حساب بینه برابر کلمه ی توحید لاله الاهی پس ظاهر و باطن "الف" علی می باشد و صدور حروف از "الف" است که آن یک باشد و کلمه و کلام و کتاب تدوینی از آن تالیف شده است.

حرف "همزه"

حرف "همزه" از حروف عالم شہامت و ملکوت است. مخرجش انتهای حلق است و در عدد دارای مرتبه نمی باشد. و از بسایط حروف "فا" و "میم" و "زا" و "یا" را دارد و از عوالم، عالم ملکوت "را" را دارا است. و از فلک، فلک چهارم را. و دوره ی فلکش نه هزار سال است، و از مراتب نیز چهارم و ششم و هفتم را دارا است و ظهور سلطان و غلبه ش در جن و نبات و جماد است. طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد و اختلاف نظر دارند که یا آن در حروف نوشتن یک حرف است یا نصف حرف اما در تلفظ بدان هیچ اختلافی در این امر نیست که آن نزد همگان یک حرف است.

حرف "ها"

بدان که "ها" از حرف غیب است و آن را مخرج از انتهای حلق می باشد و ابجد پنج را دارا است و از عوالم، عالم ملکوت را و از فلک، فلک چهارم را دارا می باشد. و زمان حرکت فلکش نه هزار سال است و از طبقات، "خاصه" و "خاصه الخاصه" را دارا است. و از مراتب، ششم را. و ظهور سلطان و غلبه اش در نبات است و از آن به واسطه فرجامش آنچه که گرم تر است پدید می آورد و سپس آن را به سردی و خشکی، دگرگونی و ارجاع می بخشد. و "ها" را از حرکات راست و کج است و آن را از حروف "اعراف" می باشد که دارای امتزاج و از کامل ها است. و از عالم منفرد، طبعش سرد و خشک و گرم و تر، مانند عطارد است و عنصر بزرگ آن خاک است و عنصر کمترش هوا.

حرف "عین"

حرف "عین" از عالم شهادت و ملکوت می باشد. و آن را مخرج از وسط حلق است. و از عدد جمل عقد هفتاد است. و از حروف بسایط یا "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و وی را از افلاک، فلک دوم است و زمان حرکت فلکش یازده هزار سال است. و از طبقات عالم، "خاصه" و "خاصه الخاصه" می باشد و از مراتب مرتبه ی پنجم است و ظهور سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. از آن هر گرم و تری پدید می آید و "عین" را از حرکات، حرکت افقی، که کج است می باشد و آن از حروف "اعراف" است و از حروف "خالص" می باشد و کامل است، و از عالم انس دو حرفی می باشد و طبعش گرم و تر است. و عین از حروف یا و نون می باشد.

حرف "حا"

"حا" از عالم غیب می باشد. و آن از مخارج، وسط حلق است و از عدد، هشت می باشد و از حروف، بسایط "الف" و "لام" "ها" "فا" "میم" "زا" و از عالم، وی را عالم ملکوت می باشد که از فلک، فلک دوم و سالهای حرکت فلکش یازده هزار سال می باشد او از "خاصه" و "خاصه الخاصه" می باشد. و از مراتب، مرتبه هفتم را دارا است و ظهور سلطان و غلبه اش در جماد است و از آن هر چه که سرد و تر است پدید می آید و عنصرش آب می باشد. "حا" را از حرکات، حرکت کج است و از حروف "اعراف" می باشد و آن "خالص" نا آمیخته است و "کاملی" است که هر کس به او اتصال یافت، رفعت و بلندی یافت و او از عالم انس سه تایی می باشد و طبعش سرد و تر می باشد و "حا" را از حرف (حرف الف و همزه) می باشد.

حرف "غین"

بدان که خداوند به روحی از جانب خویش یاری ات کند. "غین" نقطه دار، از عالم شهادت و ملکوت است و مخرجش "حلق" یعنی نزدیک ترین جای به دهان می باشد، عددش نزد ما صاحبان اسرار، نهصد است و نزد صاحبان انوار، هزار است تمام اینها در حساب جمل کبیر است. بسایطش "یا"، "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای فلکش در حرکتش یازده هزار سال است که در طبقه عامه امتیاز می یابد و مرتبه اش، مرتبه ی پنجم است و ظهور سلطان و غلبه اش، در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش سرد و تر است و عنصرش آب است. هرچه سرد و تر است، از آن پدید می آید و حرکتش کج است و آن را خواها و حالات و کرامات است، "خالص" و "کامل" دوتایی و مونس "همدم" می باشد. غین را یکتایی ذاتی می باشد و از حروف "یا" و "نون" می باشد و "غین" ملکوتی می باشد.

حرف "خا"

بدان که خداوند یاری ات فرماید. "خا" از عالم غیب و ملکوت است. و مخرجش حلق پایین و قعر دهان است و عددش، ششصد است و بسایطش، "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال است. و در "عامه" امتیاز می یابد و مرتبه اش، مرتبه ی هفتم است و ظهور سلطان و غلبه اش، در جماد می باشد، طبع سَر آن سرد و خشک است و بقیه جسدش گرم و تر می باشد، عنصر بیشتر آن هوا است و کمترش خاک، هر چیزی که در آن طبایع چهارگانه با هم جمع می آیند از آن پدید می آید. حرکتش کج است و دارای حالات و خواها و کرامات است، "آمیخته" و "کامل" است. هر کس بر نفس خویش بد و اتصال یابد رفعت و بلندی می یابد "سه تایی" و "مونس" همدم" است. دارای علامت و نشانه است و از حرف "همزه" و "الف" می باشد.

حرف "قاف"

بدان که خداوند ما و تو را یاری می فرماید. "قاف" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از آخرین مرتبه و بن زبان و آنچه فوق آن از سقف دهان است، می باشد و عددش یکصد است. و حروف بسایطش، "الف"، "فا"، "همزه" و "لام" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال و در "خاصه" و "خاصة الخاصه" امتیاز می یابد و مرتبه اش مرتبه چهارم است و ظهور سلطان و غلبه اش جن است و طبعش، اصول و اُمّهات نخستین، و پایانش گرم خشک می باشد و دیگر مواردش، سرد و تر است. عنصرش، آب و آتش است و از آن انسان و عنقا (سیمرغ)، پدید می آید. وی را حالاتی است، حرکتش امتزاج پذیر است، امتزاج مونس "همدم" دوتایی علامتش مشترک است وی را از حروف، "الف" و "فا" می باشد. و از اسماء، بر مراتبشان هر اسمی که در اولش حرفی از حروف بسایط آن باشد نزد صاحبان اسرار، دارای ذات، و نزد صاحبان انوار، دارای ذات و صفات.

حرف "کاف"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "کاف" از عالم غیب و جبروت است. و "کاف" را مخارج، مخرج "قاف" که بیانش گذشت می باشد جز آنکه از آن پایین تر است. عددش، بیست است و بسایطش، از حروف "الف"، "فا"، "همزه" و "لام" می باشد. که فلکش، فلک دوم است و حرکت فلکش، یازده هزار سال می باشد و ظهور سلطان و غلبه اش در جن می باشد و از آن هر چه گرم و خشک است پدید می آید عنصرش، آب است و طبعش، گرم و خشک می باشد. مقامش بدایت است و حرکت آن امتزاج پذیر است. و از "اعراف" می باشد "خالص" و "کامل" است و نزد صاحبان انوار، هر کس در جن اتصال یابد، رفعت و بلندی می یابد ولی نزد صاحبان اسرار، رفعت و

بلندی نمی یابد. مفرد خوفناکی است که از حروف آنچه "قاف" راست می باشد و از اسماء او را بر اسمی که اولش حرفی از حروف بسایط و حروف اوست می باشد.

حرف "ضاد"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "ضاد" نقطه دار از حروف عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از کناره زبان و آنچه زیر و نزدیک آن را دندانهاست می باشد. و عددش نزد ما نود است و نزد اهل انوار هشتصد می باشد. حروف بسایطش، عبارت از "الف"، "دال"، "همزه"، "لام" و "فا" بوده، و فلکش، فلک دوم است و حرکت فلکش یازده هزار سال می باشد در "عامه" امتیاز می یابد و آن را وسط طریق است و مرتبه اش، مرتبه پنجم می باشد و ظهور سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات است و طبعش سرد و تر است و عنصرش آب می باشد. از آن هر چه سرد و تر است پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر "ضا" را خوی و حالات و کرامات است، "خالص" و "کامل" و دو تایی و مونس "همدم" می باشد و علامتش فردانیت و یگانگی است. او را از حروف، حرف "الف" و "دال" می باشد و او را از اسماء، همانهایی است که در حرفی که پیش از این بود، توضیح دادیم.

حرف "جیم"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "جیم" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از وسط زبان یعنی بین زبان و بین سقف دهان می باشد. عددش سه است و حروف بسایطش، "یا"، "میم" و "الف" همزمان می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال است. در "عامه" امتیاز می یابد و آن را وسط طریق است. مرتبه اش مرتبه چهارم است و ظهور سلطان و غلبه اش در جن است، جسدش سرد و خشک است و سرش گرم و خشک و طبعش سرد و گرم و خشک است. عنصر بیشترش خاک است و کمترش، آتش. از آن، آنچه با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش کج می باشد. "جیم" را حقایق مقامات و منازل است و امتزاج پذیر است و کامل است و هر کس به او اتصال یابد، نزد صاحبان انوار و اسرار رفعت و بلندی می یابد، جز کوفیان(که قابل بدین امر نیستند). سه تایی و مونس "همدم" است. علامتش فردانیت و یگانگی است و وی را از حروف، حرف "یا" و "میم" می باشد و از اسماء همانها که پیش از این گفته آمد.

حرف "شین" سه نقطه است

بدان که خداوند ما و تو را به نطق و فهم یاری کند. "شین" از عالم غیب و جبروت است مگر میانه آن. مخرجش، مخرج "جیم" است و عددش نزد ما "الف" است و نزد صاحبان انوار سیصد است. و بسایطش، "یا"، "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردش این فلک گفته آمد و در "عامه" امتیاز می یابد و وی را وسط طریق است و مرتبه اش مرتبه پنجم است و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد، طبعش سرد و تر است و عنصرش آب است، آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد از وی پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است. "کامل" و "خالص" و دو تایی و مونس "همدم" است و "شین" را ذات و صفات و افعال است و از حروف، حروف "یا" و "نون" را دارد و از اسماء همان گونه است که گفته آمد، دارای خواها و حالات و کرامت می باشد.

حرف "یا"

بدان که خداوند ما و تو را به وسیله وحی از جانب خودش یاری کند. "یا" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش، مخرج "شین" می باشد و عددش، برای افلاک دوازده گانه "ده" و "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردشش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصة الخاصه" امتیاز می یابد آن را غایب و مرتبه هفتم است. ظهور سلطان و غلبه اش در جماد است و طبعش، امهات و اصول نخستین است و عنصر بیشترین آتش است و کمتر آب و از او حیوان پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است و دارای حقایق و مقامات و منازل امتزاج یافته است و "کامل" چهارتایی و مونس "همدم" است و از حروف، حرف "الف" و "همزه" را دارا است و از اسماء همان که گذشت.

حرف "لام"

بدان که خداوند ما و تو را به روح القدوس یاری کند. "لام" از عالم شهادت و جبروت می باشد. و مخرجش، از کنار زبان است و نزدیک ترین آن تا پایان کناره اش. عددش، در دوازده فلک (سی) است و در افلاک هفتگانه سه. بساطش، "الف"، "میم"، "همزه"، "فا" و "یا" می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردشش گفته آمد در "خاصه" و "خلاصة الخاصه" امتیاز می یابد و دارای غایت است. مرتبه اش مرتبه ی "خاصه" است و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش گرم و سرد و خشک است. عنصر بیشتر آن آتش است و کمتر خاک، از آن هر چه که طبعش مشکل و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش راست و آمیزش پذیر است "لام" را "اعراف" می باشد، امتزاج یافته و "کامل"، "مفرد" و خوفناک، می باشد که از حروف "لام"، حرف "الف" و "میم" می باشد.

حرف "را"

بدان که خداوند ما و تو را به توسط روحی از جانب خودش یاری کند. "را" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از پشت زبان و بالای پیشین است. و عددش در دوازده فلک دویست است و در افلاک هفتگانه دو. بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردش فلکش معلوم است وی را غایت است. و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش است از "را" آنچه با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش آمیخته است، دارای "اعراف" است "خالص" و "ناقص" و "مقدس" و دوتایی و مونس "همدم" است او را از حروف، حرف "الف" و "همزه" است و از اسماء آنچه گفته شد.

حرف "نون"

بدان که خداوند قلبها را به ارواح یاری و کمک فرماید. "نون" از عالم فلک و جبروت است و مخرجش از کنار زبان بالای داندانهای پیشین است. عددش پنجاه و پنج است. بسایطش، عبارت است از "واو" و "الف" است. و فلکش، فلک دوم می باشد. و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد وی را غایت طریق است. مرتبه اش، مرتبه ی منزه دوم است. ظهور سلطان و غلبه اش در مقام الهیت است و طبعش سرد و خشک و عنصرش خاک می باشد. از آن آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید حرکتش آمیخته است. دارای خواها و حالات و کرامات می باشد، "خالص" و "ناقص" و خوفناک است، دارای ذلت است و "نون" از حروف "واو" می باشد.

حرف "طا"

بدان که خداوند ما را به آن یاری فرماید. "طا" از عالم ملک و جبروت است و مخرجش از کنار زبان و ریشه دندانهای پیشین می باشد و عددش نه است و بسایطش عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "زا" و "ها" است. و فلکش، فلک دوم می باشد و سالهای گردشش گفته آمد در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "طا" را غایت طریق است و مرتبه اش مرتبه ی هفتم می باشد و سلطان و غلبه اش در جماد است، طبعش سرد و تر است عنصرش آب می باشد و از روی آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش نزد صاحبان انوار مستقیم و راست است و نزد صاحبان اسرار معوج و کج و نزد صاحبان تحقیق و نزد ما با هم متنزح می باشد. دارای "اعراف" می باشد، "خالص" و "کامل" و دوتایی و مونس "همدم" است. وی را از حروف، حرف "الف" و "همزه" می باشد و از اسماء آنچه را که پیش از این بیان نمودیم، دارا می باشد.

حرف "دال"

بدان که خداوند ما را به اسماء اش یاری می فرماید. "دال" از عالم ملک و جبروت است و مخرجش مخرج "طا" است و عددش چهار و بسایطش عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا" و "میم" می باشد فلکش، فلک اول است. و مرتبه اش مرتبه ی پنجم. سلطان و غلبه اش، در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش سرد و خشک است و عنصرش خاک است. از وی آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش بین صاحبان انوار و اسرار آمیخته است. دارای "اعراف" می باشد "خالص" و "ناقص" و مقدس و دو تایی و مونس "همدم" می باشد وی را از حروف حرف "الف" و "لام" است.

حرف "تا"

بدان ای دوست مهربان "تا" از عالم غیب و جبروت است. و مخرجش، مخرج "دال" می باشد و عددش، چهار و چهارصد است و بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "طا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. فلکش، فلک اول است و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصه الخاصه" امتیاز می یابد و مرتبه اش، مرتبه ی هفتم است و سلطان غلبه اش، در جماد می باشد. طبعش سرد و خشک است و عنصرش آب می باشد. از "تا" از آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش آمیزش پذیر است و دارای خواها و حالات و کرامات است "خالص" و "کامل" و چهارتایی و مونس "همدم" است و دارای ذات و صفات است. و او را از حروف "فا" و "همزه" می باشد.

حرف "صاد"

بدان ای دوست ارجمند "صاد" از عالم غیب و جبروت می باشد. و مخرجش بین دو طرف زبان و بالای دندانهای پیشین پایین می باشد. عددش نزد ما شصت، و نزد صاحبان انوار نود می باشد. بسایطش، حروف "الف"، "دال"، "همزه"، "لام" و "فا" می باشد. و فلکش، فلک اول و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصة الخاصه" امتیاز می یابد. وی را آغاز طریق است و مرتبه اش مرتبه ی پنجم می باشد. و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش گرم و تر است و عنصرش هوا است. از وی آنچه که به طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر آمیخته و مجهول است. دارای "اعراف" می باشد و "خالص" و "کامل" و دو تایی و مونس "همدم" است "صاد" را از حروف حرف "الف" و "دال" است. پس از این بیان، بدان

راز این "صاد" خشک که جز در خواب نمی توان دست یافت و خداوند است که "صاد" را در خواب و بیداری به هر که خواهد می بخشد. بدان که "صاد" حرفی از حروف "صدق و "صون" و "صورت" است و شکلش دایره، وار است و پذیرای تمام شکلها، در آن اسرار و رازهای عجیبی می باشد که کشفش، در خواب می باشد و مقام اسرار پنهان عالم و عجایب و شگفتی های آیات و نشانه های حق تعالی است.

حرف "زا"

بدان که خداوند تو را به روح ازل یاری فرماید. "زا" از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است و مخرجش "صاد" و "سین" بوده و عددش هفت است و بسایطش "الف"، "یا"، "همزه"، "لام" و "فا" می باشد. و فلکش، فلک اول است. و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. دارای غایت است و مرتبه اش مرتبه ی پنجم است. و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات است و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد. از وی هر چه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است و دارای خوی ها و حالات و کرامات خالص و کامل و مقدس و دوتایی و مونس و همدم است. "زا" حروف "الف" و "یا" را دارا می باشد.

حرف "سین"

بدان که "سین" از عالم غیب و جبروت و لطف است. و مخرجش، مخرج "صاد" و "زا" می باشد. عددش نزد صاحبان انوار شصت بوده، و نزد ما سیصد و سه می باشد. (سیصد به حساب جمل کبیر و سه به حساب جمل صغیر). بسایطش، "یا"، "نون"، "الف" و "همزه" است. فلکش، فلک اول بوده و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" و "خلاصه خاصةالخاصه" و صفای "خلاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "سین" را غایت می باشد و مرتبه اش مرتبه ی پنجم است. ظهور سلطان غلبه اش در بهایم و حیوانات. و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد. از وی آنچه که با طبیعتش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش امتزاج پذیر است، دارای "اعراف" می باشد. "خالص" و "کامل" و دوتایی و مونس "همدم" می باشد و او را از حروف، حرف "یا" و "نون" است.

حرف "ظا"

بدان از خردمند که "ظا" از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است. و مخرجش مابین دو طرف و سمت زبان و پهلوی دندانهای پیشین می باشد. عددش نزد ما هشتصد و هشت می باشد و نزد صاحبان انوار نهصد. بسایطش، عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" و فلکش، فلک اول است. و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "ظا" را غایت طریق است و مرتبه اش مرتبه هفتم. ظهور سلطان و غلبه اش در جماد است. طبع گردشش سرد و تر است و قائمه اش گرم و تر می باشد. و "طا" را گرمی و سردی و تری مشاکلت و همانندی دارد، از او می آید. امتزاج پذیر است و دارای خوی ها و حالات و کرامات می باشد. امتزاج یافته و "کامل" و "دوتایی" و "مونس" "همدم" می باشد و دارای "ذات". وی را از حرف "الف" و "همزه" می باشد.

حرف "ذال"

بدان که "ذال" از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است. مخرجش مخرج "ظا" و عددش هفتصد و هفت می باشد. بسایطش، عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا" و "میم" می باشد. فلکش، فلک اول و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "عامه" امتیاز می یابد و وی را وسط طریق است. طبعش گرم و تر است و عنصرش هواست. از "ذال" هر چه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش کج و معوج و امتزاج پذیر می باشد. دارای خوی ها و حالات و کرامات است. "خالص" و "کامل" و "مقدس" و "دوتایی" و "همدم" می باشد دارای ذات. او را از حروف حرف "الف" و "لام" می باشد.

حرف "ثا"

بدان که "ثا" از عالم غیب و جبروت و لطف بوده و مخرجش مخرج "ظا" و "ذال" می باشد. عددش پانصد و پنج و بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. وی را فلک، فلک اول و در "خلاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "ثا" طبعش سرد و خشک بود، و عنصرش خاک می باشد. و دارای خوی ها و حالات و کرامات بود، و "خالص" و "کامل" و "چهارتایی" و "مونس" "همدم" می باشد. "ثا" را ذات و صفات و افعال است و از حروف حرف "الف" و "همزه" را دارا می باشد.

حرف "فا"

بدان که خداوند قلب الهی را یاری کند. "فا" از عالم شهادت و جبروت و غیب و لطف است و مخرجش از درون لب پایینی و اطراف دندانهای پیشین بالا می باشد. عددش هشتاد و هشت و بسایطش، عبارت از "الف"،

“همزه”، “لام”، “فا”، “ها”، “میم” و “زا” می باشد. وی را فلک، فلک اول و در “خلاصه” امتیاز می یابد و غایت طریق بود. و مرتبه اش مرتبه ی هفتم و غلبه اش در جماد است. طبع سرش گرم و تر و دیگر جسدش سرد و تر می باشد. عنصرش بیشترین آب و کمتر هوا است. آنچه که با طبعش همانندی دارد، از وی بوجود می آید. حرکتش امتزاج یافته است و دارای حقایق و مقامات و منازل در نزد صاحبان اسرار می باشد. “فا” را خوی ها و حالات و کرامات و “فا” را ذات و از حروف “الف” و “همزه” می باشد.

حرف “با”

بدان ای دوست بزرگوار “با” از عالم فلک و شهادت و قهر و غلبه است. مخرجش از دو لب و عددش دو. و بسایطش عبارت از “الف”، “همزه”، “لام”، “فا”، “ها”، “میم” و “زا” می باشد. فلکش، فلک اول و در عین صفایی “خلاصه” در “خاصه‌الخاصه” امتیاز می یابد و مرتبه اش مرتبه ی هفتم است و سلطان و غلبه اش در جماد است و طبعش گرم و خشک و عنصرش آتش می باشد. از وی آنچه که با طبعش همانندی دارد بوجود می آید. حرکتش امتزاج پذیر و دارای حقایق و مقامات و منازل می باشد “خالص” و “کامل” و چهارتایی ومونس است و دارای ذات. “با” را از حروف حرف “الف” و “همزه” می باشد.

حرف “میم”

بدان که خداوند مومن را یاری کند. “میم” از عالم ملک و شهادت و قهر و غلبه است. و مخرجش، مخرج “با”. و عددش چهل و چهار بسایطش عبارت از “یا”، “الف” و “همزه” است. فلکش، فلک اول است و در “خاصه” و “خاصه‌الخاصه” و در صفای “خلاصه” امتیاز می یابد. وی را غایت می باشد که مرتبه اش در مرتبه ی سوم، ظهور سلطان و غلبه اش در انسان می باشد. طبعش سرد و خشک و عنصرش خاک است. از حرف “میم” آنچه با طبعش همانند دارد بوجود می آید. وی را “اعراف” است و “خالص” و “کامل” و مقدس و مفرد و مونس “همدم” می باشد و او را از حروف حرف “یا” می باشد.

حرف “واو”

“وا”

و اعداد)
خواص حروف

حرف "الف"

الف از حروف نیست. البته، نزد آن کس که بویی از حقیقت و حقایق برده باشد، ولی عموم آن را از حروف می نامند. مقام الف مقام جمع است و از اسماء، اسم "الله" را دارد و از صفات قیومیّت را.

"الف" به ظهورش در مرتبه ی ششم است و ظهر سلطان و غلبه اش در نبات می باشد و هم ردیفانش در این مرتبه "ها" و "لام" می باشند. و آن، مجموع عالم حروف و مراتبش می باشد. و آن نه تنها از آنهاست و نه از آنها بیرون است. نقطه ی دایر و محیط آن است و مرکب عوامل و بسیط آن "ها" است. علمای حروف گویند: الف، مقدم هر حرف است و در مقام حروف تهجی، به منزله ی ماده شیء در کار است. به واسطه مثل "با" و "تا" و "ثا" و با واسطه مثل "جیم" و "سین". زیرا قوام آنها بر "یا" و "با"، "الف" است. لذا او را قطب الحروف نامند و آن را ذات اقدس دانند و زبر و بینات آن مظهر اسم است که با نام علی (ع) مطابق می باشد و لفظ همزه با علی مطابق است. ها(6) و میم(90) زاد(8) و ها(6) جمعش به ابجد 110 نام علی (ع) باشد و الف همزه مصدر است و لفظ و بینات آن نیز لام(30) و فاء(80) جمعش 110 می باشد و آن به حساب بینه برابر کلمه ی توحید لاله الاهو پس ظاهر و باطن "الف" علی می باشد و صدور حروف از "الف" است که آن یک باشد و کلمه و کلام و کتاب تدوینی از آن تالیف شده است.

حرف "همزه"

حرف "همزه" از حروف عالم شهامت و ملکوت است. مخرجش انتهای حلق است و در عدد دارای مرتبه نمی باشد. و از بسایط حروف "فا" و "میم" و "زا" و "یا" را دارد و از عوالم، عالم ملکوت "را" را دارا است. و از فلک، فلک چهارم را. و دوره ی فلکش نه هزار سال است، و از مراتب نیز چهارم و ششم و هفتم را دارا است و ظهور سلطان و غلبه اش در جن و نبات و جماد است. طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد و اختلاف نظر دارند که یا آن در حروف نوشتن یک حرف است یا نصف حرف اما در تلفظ بدان هیچ اختلافی در این امر نیست که آن نزد همگان یک حرف است.

حرف "ها"

بدان که "ها" از حرف غیب است و آن را مخرج از انتهای حلق می باشد و ابجد پنج را دارا است و از عوالم، عالم ملکوت را و از فلک، فلک چهارم را دارا می باشد. و زمان حرکت فلکش نه هزار سال است و از طبقات، "خاصه" و "خاصه الخاصه" را دارا است. و از مراتب، ششم را. و ظهور سلطان و غلبه اش در نبات است و از آن به واسطه فرجامش آنچه که گرم تر است پدید می آورد و سپس آن را به سردی و خشکی، دگرگونی و ارجاع می بخشد. و "ها" را از حرکات راست و کج است و آن را از حروف "اعراف" می باشد که دارای امتزاج و از کامل ها است. و

از عالم منفرد، طبعش سرد و خشک و گرم و تر، مانند عطارد است و عنصر بزرگ آن خاک است و عنصر کمترش هوا.

حرف "عین"

حرف "عین" از عالم شهادت و ملکوت می باشد. و آن را مخرج از وسط حلق است. و از عدد جمل عقد هفتاد است. و از حروف بسایط یا "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و وی را از افلاک، فلک دوم است و زمان حرکت فلکش یازده هزار سال است. و از طبقات عالم، "خاصه" و "خاصه الخاصه" می باشد و از مراتب مرتبه ی پنجم است و ظهورسلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. از آن هر گرم و تری پدید می آید و "عین" را از حرکات، حرکت افقی، که کج است می باشد و آن از حروف "اعراف" است و از حروف "خالص" می باشد و کامل است، و از عالم انس دو حرفی می باشد و طبعش گرم و تر است. و عین از حروف یا و نون می باشد.

حرف "حا"

"حا" از عالم غیب می باشد. و آن از مخارج، وسط حلق است و از عدد، هشت می باشد و از حروف، بسایط "الف" و "لام" "ها" "فا" "میم" "زا" و از عالم، وی را عالم ملکوت می باشد که از فلک، فلک دوم و سالهای حرکت فلکش یازده هزار سال می باشد او از "خاصه" و "خاصه الخاصه" می باشد. و از مراتب، مرتبه هفتم را دارا است و ظهور سلطان و غلبه اش در جماداست و از آن هر چه که سرد و تر است پدید می آید و عنصرش آب می باشد. "حا" را از حرکات، حرکت کج است و از حروف "اعراف" می باشد و آن "خالص" نا آمیخته است و "کاملی" است که هر کس به او اتصال یافت، رفعت و بلندی یافت و او از عالم انس سه تایی می باشد و طبعش سرد و تر می باشد و "حا" را از حرف (حرف الف و همزه) می باشد.

حرف "غین"

بدان که خداوند به روحی از جانب خویش یاری ات کند. "غین" نقطه دار، از عالم شهادت و ملکوت است و مخرجش "حلق" یعنی نزدیک ترین جای به دهان می باشد، عددش نزد ما صاحبان اسرار، نهصد است و نزد صاحبان انوار، هزار است تمام اینها در حساب جمل کبیر است. بسایطش "یا"، "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای فلکش در حرکتش یازده هزار سال است که در طبقه عامه امتیاز می

یابد و مرتبه اش، مرتبه ی پنجم است و ظهور سلطان و غلبه اش، در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش سرد و تر است و عنصرش آب است. هرچه سرد و تر است، از آن پدید می آید و حرکتش کج است و آن را خواها و حالات و کرامات است، "خالص" و "کامل" دوتایی و مونس "همدم" می باشد. غین را یکتایی ذاتی می باشد و از حروف "یا" و "نون" می باشد و "غین" ملکوتی می باشد.

حرف "خا"

بدان که خداوند یاری ات فرماید. "خا" از عالم غیب و ملکوت است. و مخرجش حلق پایین و قعر دهان است و عددش، ششصد است و بسایطش، "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال است. و در "عامه" امتیاز می یابد و مرتبه اش، مرتبه ی هفتم است و ظهور سلطان و غلبه اش، در جماد می باشد، طبع سر آن سرد و خشک است و بقیه جسدش گرم و تر می باشد، عنصر بیشتر آن هوا است و کمترش خاک، هر چیزی که در آن طبایع چهارگانه با هم جمع می آیند از آن پدید می آید. حرکتش کج است و دارای حالات و خواها و کرامات است، "آمیخته" و "کامل" است. هر کس بر نفس خویش بد و اتصال یابد رفعت و بلندی می یابد "سه تایی" و مونس "همدم" است. دارای علامت و نشانه است و از حروف "همزه" و "الف" می باشد.

حرف "قاف"

بدان که خداوند ما و تو را یاری می فرماید. "قاف" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از آخرین مرتبه و بن زبان و آنچه فوق آن از سقف دهان است، می باشد و عددش یکصد است. و حروف بسایطش، "الف"، "فا"، "همزه" و "لام" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال و در "خاصه" و "خاصة الخاصة" امتیاز می یابد و مرتبه اش مرتبه چهارم است و ظهور سلطان و غلبه اش جن است و طبعش، اصول و آمهات نخستین، و پایانش گرم خشک می باشد و دیگر مواردش، سرد و تر است. عنصرش، آب و آتش است و از آن انسان و عنقا (سیمرغ)، پدید می آید. وی را حالاتی است، حرکتش امتزاج پذیراست، امتزاج مونس "همدم" دوتایی علامتش مشترک است وی را از حروف، "الف" و "فا" می باشد. و از اسماء، بر مراتبشان هر اسمی که در اولش حرفی از حروف بسایط آن باشد نزد صاحبان اسرار، دارای ذات، و نزد صاحبان انوار، دارای ذات و صفات.

حرف "کاف"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "کاف" از عالم غیب و جبروت است. و "کاف" را مخارج، مخرج "قاف" که بیانش گذشت می باشد جز آنکه از آن پایین تر است. عددش، بیست است و بسایطش، از حروف "الف"، "فا"، "همزه" و "لام" می باشد. که فلکش، فلک دوم است و حرکت فلکش، یازده هزار سال می باشد و ظهور سلطان و غلبه اش در جن می باشد و از آن هر چه گرم و خشک است پدید می آید عنصرش، آب است و طبعش، گرم و خشک می باشد. مقامش بدایت است و حرکت آن امتزاج پذیر است. و از "اعراف" می باشد "خالص" و "کامل" است و نزد صاحبان انوار، هرکس در جن اتصال یابد، رفعت و بلندی می یابد ولی نزد صاحبان اسرار، رفعت و بلندی نمی یابد. مفرد خوفناکی است که از حروف آنچه "قاف" راست می باشد و از اسماء او را بر اسمی که اولش حرفی از حروف بسایط و حروف اوست می باشد.

حرف "ضاد"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "ضاد" نقطه دار از حروف عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از کناره زبان و آنچه زیر و نزدیک آن را دندانهاست می باشد. و عددش نزد ما نود است و نزد اهل انوار هشتصد می باشد. حروف بسایطش، عبارت از "الف"، "دال"، "همزه"، "لام" و "فا" بوده، و فلکش، فلک دوم است و حرکت فلکش یازده هزار سال می باشد در "عامه" امتیاز می یابد و آن را وسط طریق است و مرتبه اش، مرتبه پنجم می باشد و ظهور سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات است و طبعش سرد و تر است و عنصرش آب می باشد. از آن هر چه سرد و تر است پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر "ضا" را خوی و حالات و کرامات است، "خالص" و "کامل" و دو تایی و مونس "همدم" می باشد و علامتش فردانیت و یگانگی است. او را از حروف، حرف "الف" و "دال" می باشد و او را از اسماء، همانهایی است که در حرفی که پیش از این بود، توضیح دادیم.

حرف "جیم"

بدان که خداوند ما و تو را یاری فرماید. "جیم" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از وسط زبان یعنی بین زبان و بین سقف دهان می باشد. عددش سه است و حروف بسایطش، "یا"، "میم" و "الف" "همزمان" می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای حرکت فلکش، یازده هزار سال است. در "عامه" امتیاز می یابد و آن را وسط طریق است. مرتبه اش مرتبه چهارم است و ظهور سلطان و غلبه اش در جن است، جسدش سرد و خشک است و سرش گرم و خشک و طبعش سرد و گرم و خشک است. عنصر بیشترش خاک است و کمترش، آتش. از آن، آنچه با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش کج می باشد. "جیم" را حقایق مقامات و منازل است و امتزاج پذیر است و کامل است و هر کس به او اتصال یابد، نزد صاحبان انوار و اسرار رفعت و بلندی می یابد، جز کوفیان (که قابل بدین امر نیستند). سه تایی و مونس "همدم" است. علامتش

فردانیت و یگانگی است و وی را از حروف، حرف "یا" و "میم" می باشد و از اسماء همانها که پیش از این گفته آمد.

حرف "شین" سه نقطه است

بدان که خداوند ما و تو را به نطق و فهم یاری کند. "شین" از عالم غیب و جبروت است مگر میانه آن. مخرجش، مخرج "جیم" است و عددش نزد ما "الف" است و نزد صاحبان انوار سیصد است. و بسایطش، "یا"، "نون"، "الف"، "همزه" و "واو" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردش این فلک گفته آمد و در "عامه" امتیاز می یابد و وی را وسط طریق است و مرتبه اش مرتبه پنجم است و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد، طبعش سرد و تر است و عنصرش آب است، آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد از وی پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است. "کامل" و "خالص" و "دو تایی و مونس" همدم است و "شین" را ذات و صفات و افعال است و از حروف، حروف "یا" و "نون" را دارد و از اسماء همان گونه است که گفته آمد، دارای خواها و حالات و کرامت می باشد.

حرف "یا"

بدان که خداوند ما و تو را به وسیله وحی از جانب خودش یاری کند. "یا" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش، مخرج "شین" می باشد و عددش، برای افلاک دوازده گانه "ده" و "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردشش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصة الخاصه" امتیاز می یابد آن را غایب و مرتبه هفتم است. ظهور سلطان و غلبه اش در جماد است و طبعش، امهات و اصول نخستین است و عنصر بیشترین آتش است و کمتر آب و از او حیوان پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است و دارای حقایق و مقامات و منازل امتزاج یافته است و "کامل" چهارتایی و مونس "همدم" است و از حروف، حرف "الف" و "همزه" را دارا است و از اسماء همان که گذشت.

حرف "لام"

بدان که خداوند ما و تو را به روح القدوس یاری کند. "لام" از عالم شهادت و جبروت می باشد. و مخرجش، از کنار زبان است و نزدیک ترین آن تا پایان کناره اش. عددش، در دوازده فلک (سی) است و در افلاک هفتگانه سه. بساطش، "الف"، "میم"، "همزه"، "فا" و "یا" می باشد و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردشش گفته آمد در "خاصه" و "خلاصة الخاصه" امتیاز می یابد و دارای غایت است. مرتبه اش مرتبه ی "خاصه" است و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش گرم و سرد و خشک است. عنصر بیشتر آن آتش است و کمتر خاک، از آن هر چه که طبعش مشکل و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش راست و آمیزش پذیر است "لام"

را "اعراف" می باشد، امتزاج یافته و "کامل"، "مفرد" و خوفناک، می باشد که از حروف "لام"، حرف "الف" و "میم" می باشد.

حرف "را"

بدان که خداوند ما و تو را به توسط روحی از جانب خودش یاری کند. "را" از عالم شهادت و جبروت است. و مخرجش از پشت زبان و بالای پیشین است. و عددش در دوازده فلک دویست است و در افلاک هفتگانه دو. بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. و فلکش، فلک دوم است و سالهای گردش فلکش معلوم است وی را غایت است. و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش است از "را" آنچه با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش آمیخته است، دارای "اعراف" است "خالص" و "ناقص" و "مقدس" و دوتایی و مونس "همدم" است او را از حروف، حرف "الف" و "همزه" است و از اسماء آنچه گفته شد.

حرف "نون"

بدان که خداوند قلبها را به ارواح یاری و کمک فرماید. "نون" از عالم فلک و جبروت است و مخرجش از کنار زبان بالای داندانهای پیشین است. عددش پنجاه و پنج است. بسایطش، عبارت است از "واو" و "الف" است. و فلکش، فلک دوم می باشد. و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد وی را غایت طریق است. مرتبه اش، مرتبه ی منزه دوم است. ظهور سلطان و غلبه اش در مقام الهیت است و طبعش سرد و خشک و عنصرش خاک می باشد. از آن آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید حرکتش آمیخته است. دارای خواها و حالات و کرامات می باشد، "خالص" و "ناقص" و خوفناک است، دارای ذلت است و "نون" از حروف "واو" می باشد.

حرف "طا"

بدان که خداوند ما را به آن یاری فرماید. "طا" از عالم ملک و جبروت است و مخرجش از کنار زبان و ریشه دندانهای پیشین می باشد و عددش نه است و بسایطش عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "زا" و "ها" است. و فلکش، فلک دوم می باشد و سالهای گردشش گفته آمد در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "طا" را غایت طریق است و مرتبه اش مرتبه ی هفتم می باشد و سلطان و غلبه اش در جماد است، طبعش سرد و تر

است عنصرش آب می باشد و از روی آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش نزد صاحبان انوار مستقیم و راست است و نزد صاحبان اسرار معوج و کج و نزد صاحبان تحقیق و نزد ما با هم متنزح می باشد. دارای "اعراف" می باشد، "خالص" و "کامل" و دو تایی و مونس "همدم" است. وی را از حروف، حرف "الف" و "همزه" می باشد و از اسماء آنچه را که پیش از این بیان نمودیم، دارا می باشد.

حرف "دال"

بدان که خداوند ما را به اسماء اش یاری می فرماید. "دال" از عالم ملک و جبروت است و مخرجش مخرج "طا" است و عددش چهار و بسایطش عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا" و "میم" می باشد فلکش، فلک اول است. و مرتبه اش مرتبه ی پنجم. سلطان و غلبه اش، در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش سرد و خشک است و عنصرش خاک است. از وی آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش بین صاحبان انوار و اسرار آمیخته است. دارای "اعراف" می باشد "خالص" و "ناقص" و مقدس و دو تایی و مونس "همدم" می باشد وی را از حروف حرف "الف" و "لام" است.

حرف "تا"

بدان ای دوست مهربان "تا" از عالم غیب و جبروت است. و مخرجش، مخرج "دال" می باشد و عددش، چهار و چهارصد است و بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "طا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. فلکش، فلک اول است و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصه الخاصه" امتیاز می یابد و مرتبه اش، مرتبه ی هفتم است و سلطان غلبه اش، در جماد می باشد. طبعش سرد و خشک است و عنصرش آب می باشد. از "تا" از آنچه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید. حرکتش آمیزش پذیر است و دارای خواها و حالات و کرامات است "خالص" و "کامل" و چهار تایی و مونس "همدم" است و دارای ذات و صفات است. و او را از حروف "فا" و "همزه" می باشد.

حرف "صاد"

بدان ای دوست ارجمند "صاد" از عالم غیب و جبروت می باشد. و مخرجش بین دو طرف زبان و بالای دندانهای پیشین پایین می باشد. عددش نزد ما شصت، و نزد صاحبان انوار نود می باشد. بسایطش، حروف "الف"، "دال"،

“همزه”، “لام” و “فا” می باشد. و فلکش، فلک اول و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در “خاصه” و “خاصةالخاصه” امتیاز می یابد. وی را آغاز طریق است و مرتبه اش مرتبه ی پنجم می باشد. و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات می باشد. طبعش گرم و تر است و عنصرش هوا است. از وی آنچه که به طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر آمیخته و مجهول است. دارای “اعراف” می باشد و “خالص” و “کامل” و دو تایی و مونس “همدم” است “صاد” را از حروف حرف “الف” و “دال” است. پس از این بیان، بدان راز این “صاد” خشک که جز در خواب نمی توان دست یافت و خداوند است که “صاد” را در خواب و بیداری به هر که خواهد می بخشد. بدان که “صاد” حرفی از حروف “صدق” و “صون” و “صورت” است و شکلش دایره، وار است و پذیرای تمام شکلها، در آن اسرار و رازهای عجیبی می باشد که کشفش، در خواب می باشد و مقام اسرار پنهان عالم و عجایب و شگفتی های آیات و نشانه های حق تعالی است.

حرف “زا”

بدان که خداوند تو را به روح ازل یاری فرماید. “زا” از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است و مخرجش “صاد” و “شین” بوده و عددش هفت است و بسایطش “الف”، “یا”، “همزه”، “لام” و “فا” می باشد. و فلکش، فلک اول است. و سالهای حرکت فلکش گفته آمد. در “خاصه” و “خاصةالخاصه” امتیاز می یابد. دارای غایت است و مرتبه اش مرتبه ی پنجم است. و سلطان و غلبه اش در بهایم و حیوانات است و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد. از وی هر چه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش امتزاج پذیر است و دارای خوی ها و حالات و کرامات خالص و کامل و مقدس و دوتایی و مونس و همدم است. “زا” حروف “الف” و “یا” را دارا می باشد.

حرف “سین”

بدان که “سین” از عالم غیب و جبروت و لطف است. و مخرجش، مخرج “صاد” و “زا” می باشد. عددش نزد صاحبان انوار شصت بوده، و نزد ما سیصد و سه می باشد. (سیصد به حساب جمل کبیر و سه به حساب جمل صغیر). بسایطش، “یا”، “نون”، “الف” و “همزه” است. فلکش، فلک اول بوده و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در “خاصه” و “خاصةالخاصه” و “خلاصه خاصةالخاصه” و صفای “خلاصه الخاصة” امتیاز می یابد. “سین” را غایت می باشد و مرتبه اش مرتبه ی پنجم است. ظهور سلطان غلبه اش در بهایم و حیوانات. و طبعش گرم و خشک است و عنصرش آتش می باشد. از وی آنچه که با طبیعتش مشاکلت و همانندی دارد پدید می آید، حرکتش امتزاج پذیر است، دارای “اعراف” می باشد. “خالص” و “کامل” و دوتایی و مونس “همدم” می باشد و او را از حروف، حرف “یا” و “نون” است.

حرف "ظا"

بدان از خردمند که "ظا" از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است. و مخرجش مابین دو طرف و سمت زبان و پهلوئی دندانهای پیشین می باشد. عددش نزد ما هشتصد و هشت می باشد و نزد صاحبان انوار نهصد. بسایطش، عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" و فلکش، فلک اول است. و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "خاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "ظا" را غایت طریق است و مرتبه اش مرتبه هفتم. ظهور سلطان و غلبه اش در جماد است. طبع گردشش سرد و تر است و قائمه اش گرم و تر می باشد. و "ظا" را گرمی و سردی و تری مشاکلت و همانندی دارد، از او می آید. امتزاج پذیر است و دارای خوی ها و حالات و کرامات می باشد. امتزاج یافته و "کامل" و "دوتایی" و "مونس" "همدم" می باشد و دارای "ذات". وی را از حرف "الف" و "همزه" می باشد.

حرف "ذال"

بدان که "ذال" از عالم شهادت و جبروت و قهر و غلبه است. مخرجش مخرج "ظا" و عددش هفتصد و هفت می باشد. بسایطش، عبارت از "الف"، "لام"، "همزه"، "فا" و "میم" می باشد. فلکش، فلک اول و سالهای گردش فلکش گفته آمد. در "عامه" امتیاز می یابد و وی را وسط طریق است. طبعش گرم و تر است و عنصرش هواست. از "ذال" هر چه که با طبعش مشاکلت و همانندی دارد، پدید می آید. حرکتش کج و معوج و امتزاج پذیر می باشد. دارای خوی ها و حالات و کرامات است. "خالص" و "کامل" و "مقدس" و "دوتایی" و "همدم" می باشد دارای ذات. او را از حروف حرف "الف" و "لام" می باشد.

حرف "ثا"

بدان که "ثا" از عالم غیب و جبروت و لطف بوده و مخرجش مخرج "ظا" و "ذال" می باشد. عددش پانصد و پنج و بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. وی را فلک، فلک اول و در "خلاصه" و "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد. "ثا" طبعش سرد و خشک بود، و عنصرش خاک می باشد. و دارای خوی ها و حالات و کرامات بود، و "خالص" و "کامل" و "چهارتایی" و "مونس" "همدم" می باشد. "ثا" را ذات و صفات و افعال است و از حروف حرف "الف" و "همزه" را دارا می باشد.

حرف "فا"

بدان که خداوند قلب الهی را یاری کند. "فا" از عالم شهادت و جبروت و غیب و لطف است و مخرجش از درون لب پایینی و اطراف دندانهای پیشین بالا می باشد. عددش هشتاد و هشت و بسایطش، عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. وی را فلک، فلک اول و در "خلاصه" امتیاز می یابد و غایت طریق بود. و مرتبه اش مرتبه ی هفتم و غلبه اش در جماد است. طبع سرش گرم و تر و دیگر جسدش سرد و تر می باشد. عنصرش بیشترین آب و کمتر هوا است. آنچه که با طبعش همانندی دارد، از وی بوجود می آید. حرکتش امتزاج یافته است و دارای حقایق و مقامات و منازل در نزد صاحبان اسرار می باشد. "فا" را خوی ها و حالات و کرامات و "فا" را ذات و از حروف "الف" و "همزه" می باشد.

حرف "با"

بدان ای دوست بزرگوار "با" از عالم فلک و شهادت و قهر و غلبه است. مخرجش از دو لب و عددش دو. و بسایطش عبارت از "الف"، "همزه"، "لام"، "فا"، "ها"، "میم" و "زا" می باشد. فلکش، فلک اول و در عین صفای "خلاصه" در "خاصةالخاصه" امتیاز می یابد و مرتبه اش مرتبه ی هفتم است و سلطان و غلبه اش در جماد است و طبعش گرم و خشک و عنصرش آتش می باشد. از وی آنچه که با طبعش همانندی دارد بوجود می آید. حرکتش امتزاج پذیر و دارای حقایق و مقامات و منازل می باشد "خالص" و "کامل" و چهارتایی ومونس است و دارای ذات. "با" را از حروف حرف "الف" و "همزه" می باشد.

حرف "میم"

بدان که خداوند مومن را یاری کند. "میم" از عالم ملک و شهادت و قهر و غلبه است. و مخرجش، مخرج "با". و عددش چهل و چهار بسایطش عبارت از "یا"، "الف" و "همزه" است. فلکش، فلک اول است و در "خاصه" و "خاصه الخاصه" و در صفای "خلاصه" امتیاز می یابد. وی را غایت می باشد که مرتبه اش در مرتبه ی سوم، ظهور سلطان و غلبه اش در انسان می باشد. طبعش سرد و خشک و عنصرش خاک است. از حرف "میم" آنچه با طبعش همانند دارد بوجود می آید. وی را "اعراف" است و "خالص" و "کامل" و مقدس و مفرد و مونس "همدم" می باشد و او را از حروف حرف "یا" می باشد.

حرف "واو"

“واو” از عالم ملک و شهادت و قهر و غلبه است و مخرجش از دو لب و عددش شش است. بسایطش، عبارت از “الف”، “همزه”، “لام” و “فا” می باشد. فلکش، فلک اول و سال های گردش فلکش، بیش از این گفته آمد، در “خاصةالخاصه” و در “خلاصه” امتیاز می یابد. وی را غایت طریق می باشد و مرتبه اش مرتبه چهارم است. و سلطان و غلبه اش در جن می باشد. طبعش گرم و تر و عنصرش هواست. از “واو” آنچه که با طبعش سازگاری دارد بوجود می آید. حرکتش امتزاج پذیر و دارای “اعراف” و “خالص” و “ناقص” و مقدش و مفرد و خوفناک می باشد و او را از حروف حرف “الف” می باشد.

حرف “تهجی”

البته باید فهمید که هر حرفی از حروف خواصی دارد، همانطوری که با تلفظ در شنیدن اثر می گذارد، در نقش و ظاهر و ترکیب نیز اثر دارد:

«الف»

نمایشگر هزاران اسرار و رموز است و بقیه ی حروف از “الف” موجود. “48892” الف در قرآن موجود است. هر کس سه (111) شب جمع نویسد با خود دارد، نزد اکابر عزیز و محبوب گردد و دلش صاف و حوائجش برآید. وقت نوشتن این دو اسم را بخواند، “سبحان الله یا لا اله الا انت” و هر صبح پیش از آنکه با کسی صحبت نماید، 1000 بار (آ) گوید، مال بی حساب می رسد و اگر 1000 مرتبه (آ) بنویسد و با خود دارد چنان باشد که اموال و ثروت بی حسابی به او می رسد. و حروف مقطعه و اسراری دارد که همه نمی فهمند. شاید الف اشاره به (اله) و (الله) و (اکبر) و (علی) و (امر) و (احد) می باشد. مانند، کهبعض، که اشاره به کربلا و غیره می باشد.

«ب»

هر که روز یکشنبه دوازده “ب” نویسد و آن را در مقابل قاهر و متکبر دفن نماید، کبر و غرور او زایل و از بین می رود. و اگر مریض بر کاسه ی چینی بنویسد و بیاشامد و زمان نوشتن ذکر “یارحمن یارحیم” را بخواند و زندانی روزی پانصد مرتبه بخواند از زندان خلاص و رهایی یابد. و اگر 200 مرتبه بنویسد و همراه خود داشته باشد، کسی به او آسیب و ضرر نمی رساند.

«ت»

هر که روز چهارشنبه 400 “ت” بنویسد و بشوید و هنگام غروب (فرورفتن آفتاب) بیاشامد، کوری و تاریکی دلش از بین می رود و حافظه اش زیاد خواهد شد و می تواند همه چیز را یاد بگیرد. در هنگام نوشتن ذکر “یاقیوم، یا واحد” را بخواند، و اگر چیزی را گم کرده باشد بنویسد در صفحه آن باز یابد. و اگر با خود همراه کند،

از دشمنان ایمن باشد و یا خود اگر هزار "ت" نویسد و داشته باشد، موجب عزت گردد و گفتن "ت" هر روز هزار مرتبه، موجب دولت و کامیابی گردد.

«ث»

هرکس پانصد "ث" وقت زوال سه شنبه، بنویسد و در دیوار خانه ای که رو به قبیله باشد آویزان نماید، در امور ثابت، و از حرام و گناه حفظ شود و اگر در کوزه ی آب افکند و مرد و زن بد خلق بخورند، با هم مهربان گردند و در وقت نوشتن ذکر "یا دائم یا صمد". و گفتن آن شصت مرتبه، موجب محبت می شود، جهت رفع ترس طفل و کودک، 60 مرتبه نویسد و در زیر سر او بگذارد، نترسد.

«ج»

هر کس وقت طلوع آفتاب 53 "جیم" بنویسد و با خود داشته باشد، زبان بدگویان بر او بسته خواهد شد و ارواح را مشاهده خواهد کرد و اگر از کار درمانده باشد، به آن کار خواهد رسید و از عمر خود برکت خواهد برد و در وقت نوشتن ذکر "یا باری یا کبیر" را بخواند. هرکس هر شب هزار بار "جیم" گوید، بعد از هفت شب هر کدام از پیغمبران را که خواهد، در خواب می بیند و اگر رنجور باشد بنویسد و بخورد شفا می یابد.

«ح»

هرکس شب پنج شنبه اوائل ماه هجده "ح" نویسد و با خود دارد، سحر بر او کار نکند و اگر به مشک و زعفران و در حریر و بموم سفید گرفته زیر دندان نهد، ارواح را ببیند و مشاهده کند، و در وقت نوشتن بخواند "یا رئی یا زکی". اگر کسی بخواند دشمن را قطع کند. بر مستی خاک 200 بار بخواند و بر دشمن افشانند، دوست گردد و اگر بر قلنج گرفتار شود، هفتاد بار بگوید و دست بر آنجا بمالد برطرف شود.

«خ»

هر کس 310 "خ" در خلوت روز یکشنبه ی آخر ماه بنویسد و در خانه ی خود آویزان کند، هر مرادی که داشته باشد برآورده گردد. و هنگام نوشتن بخواند ذکر "یا کافی یا رجایی". اگر کسی بخواند از غایب خبر یابد، بعد از نماز خفتن بر بام یا تلی بر آید و هفتاد بار بخواند و به آن طرف دمد، خبر می آید و اگر نداند در کجاست 70 بار بنویسد در زیر سر بگذارد او را در خواب ببیند.

«دال»

هرکس 35 "د" شب چهارشنبه در خلوت، وقتیکه مردم خوابند با مشک و زعفران نویسد و با خود همراه کند، دل و دست او گشاده گردد و در نظر مردم با عزت و حرمت و اعتبار کلی باشد. جهت اداء دین مفید وقت نوشتن بخواند "یا حنان یا منان". اگر کسی بخواهد کسی را ظاهراً آواره کند، صبح پیش از آنکه با کسی سخن گوید، بر بام رود و به ستاره ی آسمان بنگرد و هفتاد بار "دال" گوید، دشمن آواره شود. اگر هر روز هزار بار گوید، به مراد رسد و اگر هفتصد بار بر شیرینی بخواند و پیش سگ اندازد، نزد مردم شیرین شود و اگر کسی دفینه ای دارد و نداند در کجاست، 700 بار در گوش خروس بخواند، خروس تا سر دفینه می رود.

«ذال»

هر که 731 مرتبه بگوید "ذال" و روز شنبه هنگام طلوع آفتاب بنویسد و در مسجدی که نماز جمعه می کنند دفن نماید و بقصد حفظ مال یا غائب آنها حفظ شوند و وقت نوشتن ذکر "یا دیان یا خالق" بخواند.

«را»

هر که شب دوشنبه مهتاب 300 مرتبه بنویسد و به چرم گیرد و با خود همراه کند بمراد می رسد. و نزد اکابر با عزت و حرمت باشد هنگام نوشتن بخواند "یا رحمن یا دائم"

«زا»

هر کس روز سه شنبه وقت غروب هفتصد "ز" بنویسد و در گورستان دفن کند هم علمی که او از مردم در حجاب می باشد، بر او کشف شود، وقت نوشتن ذکر "یا مبدی یا علام" را بخواند. و هر که روزی پانصد مرتبه بخواند یا صد بار بنویسد و با خود همراه کند در انظار عزیز و با هیبت باشد.

«سین»

هر که 120 "س" روز جمعه بنویسد و با خود همراه دارد، هیچ کس با او مجادله نکند شیرین شود و همچنین سفر و هیبت مردم نافع می باشد و وقت نوشتن ذکر "یا حلیم یا معید" را بخواند. جهت کشف کرامت هر صبح 80 مرتبه بگوید "سین" نافع می باشد و اگر صد مرتبه بنویسد و زیر سر طفل بگذارد، زود به سخن و صحبت می آید و اگر 70 مرتبه "سین" بر بدن طفل بنویسد، زود به زبان و سخن در می آید. نوشته اند از خواص "سین" آن است که اگر کسی بخواهد با خصمی (دشمنی) در محاکمه غلبه کند که قادر بر جواب نباشد، نام او را در مابین دو "سین" مفروغ کند، هر چه بشود متصل و اگر نشود منفصل نوشته در دست گیرد و با او سخن گوید، او عاجز شود مثلاً اسم: قمر سقسقسرس یا اسم شمس سشسشسسسس که در قمر و در شمس متصل می باشد.

«ش»

هر کس روز چهارشنبه 360 مرتبه "ش" نویسد و به حمام رود و نوشته را در آب نهد و بشوید و آب را بر سر ریزد، نعمت به او فراغ گردد. امام صادق فرمود، باید پاک باشد وگرنه به درویشی مبدل شود. وقت نوشتن ذکر "یا حمد یا عزیز" بخواند، اگر کسی مطلبی دارد، وقت خواب 200 مرتبه بگوید در خواب پاسخ را به او بگویند و اگر به چیزی بخواند و بزنی حامله دهد زود خلاص شود.

«ص»

هر کس 95 "ص" در کاسه به مشک و زعفران بنویسد، اگر برای او سحر کرده باشند و آن را بر سر ریزد باطل گردد. و اگر بین دو لشکر جنگ باشد به صلح کشد و اگر نوشته را در مصحف نهد، دشمن هلاک شود و در وقت نوشتن بخواند "یا قاهر یا قریب" و گفتن آن در سفر نافع است.

«ض»

هر که شب چهارشنبه 101 "ض" نویسد بر چوب انار مثل علمای به بندد و در خانه ی خالی بر دیوار قبله فرو برد، هر چه پیش کسی داشته باشد به او برگردد و بین مردم عزیز گردد، به او هنگام نوشتن بخوابد "یا مدل یا نور" اگر نود بار بر چیزی خواند و به دیوانه دهد، شفا یابد و اگر به علت دل درد بر چیزی نویسد و بخورد شفا یابد.

«ط»

هر کس شب جمعه با مشک و زعفران 19 "ط" نویسد و زیر سر نهد، جمال دل آرای پیغمبر را زیارت کند و اگر آن را در آب افکند و بخورد نوری در قلب او ظاهر گردد و اگر در شمشیر نقش کند، بسیار برا گردد و اگر با خود همراه دارد، عزیز باشد. و هنگام نوشتن بخواند، "یا علی یا قدوس" اگر 120 بار بر دشمن بخواند، مطیع شود و شب پنجشنبه 900 مرتبه نویسد و با خود همراه دارد در هنگام نماز وقت نوشتن بخواند "یا حی یا قیوم" و جهت عزت و ایمنی ساعت مشتری یا شرف قمر 25 رقعہ در هر یک نه "ط" به این شکل: { ط ط ط ط ط ط ط ط } نویسد با خود همراه دارد. به هنگام نوشتن "یا الله" گوید. و 7 رقعہ نویسد در آب کند و به بیمار دهد به اذن الله خدا شفا یابد و هنگام نوشتن "حمد" را بخواند.

«ظ»

هر کس شب جمعه 910 "ظ" بنویسد و بیمار و خسته با خود همراه دارد، صحت یابد و در کاری فرو نماید و به هنگام نوشتن بخواند "یا والی یا متعالی" اگر از ظالمی بترسد، یک هفته وقت نماز صبح هزار بار به آن نیت بخواند مطیع شود.

«ع»

هر کس روز پنج شنبه 130 "ع" نویسد و با خود همراه دارد، ایمان کامل به او روزی شود و مشهور عالم گردد. هنگام نوشتن بخواند "یا محمود یا کریم" و اگر کسی را خواهد مطیع کند، بر شیرینی هر چه خواهد بخواند به او دهد مطیع گردد.

«غ»

هر کس روز جمعه 1060 "غ" نویسد و با خود همراه دارد، هرگز محتاج نشود و مرادش برآید و عجائب بسیار ببیند، وقت نوشتن بخواند "یا عظیم یا مجیب" و اگر کسی خواهد دشمن (دینی) را نیست و نابود کند هفت روز روزی هفتاد مرتبه به نیت فناء او بخواند، نیست گردد و اگر بر برگ حنظل 60 مرتبه بنویسد و در خانه ی دشمن افکند دشمن آواره گردد.

«ف»

هر که روز چهارشنبه 90 "ف" نویسد و با خود دارد، حق تعالی مراد او را بدهد و هنگام نوشتن بخواند، "یا غیاث یا مغیث" اگر کسی بر کرباس پاره نه هزار بار به نام کسی و به نام مادر او و به نام خود بخور دهد و در آتش اندازد، آن کس هر چه باشد نزد او حاضر شود نه به حرام، و اگر آوارگی کسی را خواهد، هر روز 70 بار در مقام آن کس بخواند و بدمد آواره گردد.

«ق»

هر که 181 "ق" نویسد و با خود همراه دارد، از زندان برهد و رزق بر او گشاده گردد و هنگام نوشتن بخواند، "یا عزیز یا حکیم" اگر کسی روزی 400 مرتبه بخواند هر نیت که خواهد حاجتش برآید و اگر خواهد که خواب دشمن دین را ببندد 200 مرتبه بر کاغذ نویسد و به زیر سنگ گران نهد، خوابش بسته گردد.

«کاف»

هر که خواهد از چشم خلق ناپدید شود، وقت ضرورت باید 700 "ک" بخواند، هیچ کس او را نبیند و هر که 101 "ک" بنویسد و با خود همراه دارد از رنجها و غمها ایمن و در دولت به رویش باز شود و هنگام نوشتن بخواند "یا کلیم یا کریم". آری خداوند با "کاف" و "نون" هر چه خواهد می کند.

«لام»

هر کس شب چهارشنبه 71 "ل" بنویسد و با خود دارد از مکر خلائق ایمن گردد و هنگام نوشتن بخواند "یا شکور یا غفور" اگر بر صفحه شش "ل" نقش کند و با خود دارد، چشم زخم به او نرسد، از امام چهارم مروی است: جهت غنی شدن در هفتم هر ماه بنویسد و در کیسه یا کیف نگه دارد و ماه بعد نوشته ی سابق را در آب اندازد. 31 مرتبه در کنار هم (ل ل ل ل... ذوالطول ذوالطول ذوالطول)

«نون»

هر که شب سه شنبه 106 "ن" بنویسد و با خود همراه کند از امراض برهد. خواندن "ن" سبب تسهیل علم است. هنگام نوشتن بخواند، "یا حلیم و یا شکور" اگر وقت نماز خفتن صد مرتبه بگوید بیخوابی را ببرد.

«م»

هر کس بر آن بنگرد و هر روز بخواند، برکت و رزقش فزون گردد و آن برای عطارد در روز چهارشنبه است. هر کس بعد از چهل روز روزه آن را با شرایط و رو به قبله با طهارت قمر در سعود ساعت شمس رسم کند، حق تعالی حقایق و انوار قدسیه به او ببخشد و از مضرات ایمن گردد و هر کس خدا را به آن بخواند، روز جمعه اجابت شود و هر کس آن سر عددی را روز پنجشنبه با نام مقدس رسول اکرم ﷺ چهل بار بنویسد و یا غسل بشوید و بگوید: "اللهم ببرکة ماشریت ان تهون علی الحفظ والفهم" و چهل روز ادامه دهد ظاهر و باطن بر او باز گردد. هر که روز جمعه پیش از طلوع آفتاب 90 ((م)) بنویسد و با خود همراه دارد به حاجتی می رسد و اگر در باغ زراعتی آویزد هیچ آفتی به آن زراعت نرسد و هنگام نوشتن بخواند ذکر "یا خالق یا محیط" جهت وصول طلب هفتاد بار گفتن نافع است.

«واو»

هر که در روز شنبه 13 "و" بنویسد و در قرآن نهد، به مراد رسد و هنگام نوشتن بخواند "یا خالق یا محیط" جهت وصول طلب هفتاد مرتبه گفتن نافع است.

«ها»

هر کس 15 "هـ" بنویسد و با خود دارد، از سر غیب آگاه شود و علم نهانی بر او ظاهر گردد و هنگام نوشتن بخواند "یا وافی یا حفی" اگر کسی خواهد بجائی رود و مانعی باشد، شصت بار در برابر آن کس بخواند و به او بدمد بر طرف شود. اگر کسی این حروف را بر کف دست بنویسد و به نزد هر کس رود مطلب برآید. (هـ هـ هـ لا هـ لا ن). نوشته اند هر که خواهد پی مهمی رود، این اسم را که به زبان هندی اعظم است هفت بار بخواند، آن مهم زود به آسانی برآید (اهنوس)

«ی»

هر کس 20 "ی" بنویسد و با خود همراه کند، خواص حروف در آن باشد. اگر کسی خواهد زبان کسی را مطلقاً به بندد 60 مرتبه با این نیت بخواند و به او بدمد بسته گردد. و اگر مقام حرف را با خود همراه تمام کند نزد خلق مکرم شود و کسی متعرض او نشود و در آن خانه ای که این حروف یک یک نوشته باشد دولت و جمعیت فزونی دارد و از بلاها ایمن گردد و در سفر از دزد حفظ شود. الله اعلم. و نیز باید شک نکند و برای خواب دیدن کسی اینها را بنویسد و زیر سر نهد، هر که را خواهد در خواب ببیند.

حروف	موکل	حروف	موکل
ا	حضرت اسرافیل	ض	حضرت عطاکیلیں
ب	حضرت جبرائیل	ط	حضرت اسمائیل
ت	حضرت عزرائیل	ظ	حضرت تورائیل
ث	حضرت میکائیل	ع	حضرت لومائیل
ج	حضرت کاکائیل	غ	حضرت لوغائیل
ح	حضرت تنکفائیل	ف	حضرت سرحمائیل
خ	حضرت مہکائیل	ق	حضرت عطرائیل
د	حضرت دردائیل	ک	حضرت حروزائیل
ذ	حضرت اہرائیل	ل	حضرت طاطائیل
ر	حضرت امواکیل	م	حضرت رومائیل
ز	حضرت سرفائیل	ن	حضرت حولائیل
س	حضرت ہمواکیل	و	حضرت رفتمائیل
ش	حضرت ہمرائیل	ہ	حضرت دورائیل
ص	حضرت اہجمائیل	ی	حضرت سرکیطائیل